



گفت‌وگویی جهانی

۳ شماره در سال به ۱۷ زبان

گفت‌وگویی جامعه‌شناسانه
با ناندینی سوندار

یوحنّا گروینر

مت داوسون
راینر ریلینگ
اتنو مارتینز آبارکا
عبدالقادر لطرش
ترزا پرز
کریستوفر مایز

دگرگونی‌ها
و بدیل‌ها

مایکل بوراوی
میشله ویلیامز

یادواره:
اریک آلین رایت

بیرژیت ریگراف
لینا ابی رافع
کدری آویک
لیزا هوسو
بلانکا نیکلوا
مارگارت آبراهام
لینا ابی رافع
نیکولا پاپیر
جف هرن

جنسیت و
نابرابری اجتماعی

جرمی سیکینگز
موکونگ سایمون
مپادیمنگ
آساندا بنیا
تبانگ سفلا فلا
مارک سی. ای. وگریف
یابوسیل مدیازویمبیشی شومبا
الکسیا ویستر
ادوارد ویستر

جامعه‌شناسی
آفریقا (ی جنوبی)

بخش آزاد

< عوام‌فریبی راستگرا از منظر همبستگی

در تأمین بودجه تحقیقاتی از چشم انداز اروپا و اروپای شمالی، وضع موجود و سرنوشت مطالعات جنسیت در جمهوری چک و مسیرها و موانع نابرابری جنسیتی در مناطق عرب نشین و کار جنسیتی در بستر آسیا. این مقالات درباره مناقشات بر سر پیشرفت اجتماعی یا واپس زنی در زمینه برابری جنسیتی به ما بینش می دهد و جرعه بحث هایی را درباره این موضوع می زند که جامعه شناسی به عنوان یک رشته چگونه می تواند در مورد برابری و عدالت اجتماعی راه حل های ملموس ارائه دهد. مقالات ارائه شده نشانگر لزوم کنشگری اجتماعی و ضرورت ادامه مبارزه برای برابری جنسیتی است تا به هرچه هموارتر کردن راه تا غایت جامعه ای برابر بیانجامد.

در بخشی از تمرکز ما روی مناطق، مقاله اول درباره «جامعه شناسی در آفریقا (ی جنوبی)» بر پایداری فقر و نابرابری در آفریقای جنوبی تأکید می ورزد و آن را هشداری برای سراسر آفریقا تلقی می کند. متن دوم درباره افزایش محبوبیت کلیساهای کاریزماتیک و مناقشات پیرامون آن ها در آفریقای جنوبی بحث می کند و از سکوت نظرات جامعه شناسانه درباره این موضوع سخن می گوید. دو مقاله بعدی به وضعیت کارگران معدنی آفریقای جنوبی می پردازد، یکی از مقالات نشان می دهد که لفاظی ها درباره شمولیت چطور در تضاد با حذف زنان از انجام وظایفی خاص قرار می گیرد، حال آن که مقاله دوم مطالعه مردم شناسانه کارگران سیاه پوست عرضه می کند که سابقاً در معدن کار می کرده اند و اثرات بیکاری را بر اعتماد به نفس و خودارزشمندی شان عیان می سازد. چیزی که می توانیم از کارگران تانزانیا بیاموزیم در مقاله ای آمده است که نظام غذایی دارالسلام را بررسی می کند. مقاله بعدی با تمرکز بر تاریخ زیمبابوه، شیوه های انباشت و بازتولید سیاسی را بررسی می کند که دولت یگماگر زیمبابوه را دچار تحول کرده و زنده نگاه داشته است. آکسیا و ادوارد وبستر این سمپوزیوم را با مقاله تصویری فوق العاده ای به پایان می رسانند که در آن دیدگاه ها درباره تاریخ ژوهانسبورگ را با عکس هایی دیدانگیز از این شهر بنا شده روی طلا ترکیب کرده اند.

مقاله ای که در بخش آزاد این شماره آمده با تمرکز بر انتریش و مجارستان، به بررسی همبستگی در دوران پوپولیسم جناح راست در اروپا می پردازد. ■

برجیت آلتباخر و کلاوس دوره،
سردبیران گفت و گوی جهانی

جامعه شناسان نه فقط معطوف به پروراندن بحث های درون رشته اند، بلکه در مناقشات و مباحثات عمومی نیز مشارکت دارند. ناندینی سوندار، یکی از سرشناس ترین جامعه شناسان و کنشگران اجتماعی هند، در دهه گذشته مرز میان دانشگاه و کنشگری را به چالش کشید و از طریق کنشگری سیاسی با عدالت اجتماعی در هند مواجه شد. سوندار در مصاحبه ای که شماره حاضر گفتگوی جهانی با آن آغاز می شود، درباره وضعیت گذشته و کنونی «جنگ در باستار» هند و همچنین درباره دشواری محقق و کنشگر خوب بودن در این دوران های پرشتاب صحبت می کند.

اولین سمپوزیوم ما با عنوان «دگرگونی ها و بدیل ها» با دو متن آغاز می شود که تأملات جامعه شناسانه درباره جوامع بدیل و آینده های محتمل را از خلال تاریخ جامعه شناسی دنبال می کند و به ضرورت این نوع تأملات در ترکیب نقد جامعه شناسانه و ایده های رهایی بخش می پردازد. متنی از آمریکای لاتین بر منازعات سیاسی برای جامعه همبسته و نقش مفاهیمی چون *Buen Vivir* [خوب زندگی کردن] تأکید می ورزد. مقاله ای از قطر آینده های محتمل جهان عرب را برابر هم می گذارد. مقالاتی از آفریقای جنوبی و زیمبابوه یافته های تحقیقات تجربی را ارائه می دهند که به نحوه مواجهه مردم با تغییرات عمده زندگی خود (در این مورد آن چه تغییرات اقلیمی در زندگی شان به بار می آورد) و نیز به موانع ممکن در اعمال تغییرات مطلوب در خط مشی ها می پردازد.

اریک اولین رایت، جامعه شناسی که زندگی و کار خود را وقف ایده های برابری و آزادی و جامعه کرده بود، در ژانویه سال ۲۰۱۹ درگذشت. ما با مرگ او جامعه شناسی را از دست دادیم که کارهایش روی طبقه و مارکس و «اتوپیا های واقعی» نه فقط به همکاران سراسر جهان که حتی به کنشگرانی الهام بخشید که در حال مبارزه برای ایجاد جامعه ای منصفانه تر و دموکراتیک ترند. دو نفر از دوستان نزدیک او از نقاط مختلف جهان به تجمید از زندگی و کار او می پردازند.

در سمپوزیوم دوم ما، بیرژیت ریگراف، لینا ابی رافع و کدوری آویک از محققان سراسر جهان دعوت کرده اند تا تحقیقات خود را درباره نسبت میان «جنسیت و نابرابری اجتماعی» ارائه کنند. مقالات جنبه های مختلف این نسبت را برجسته می کنند؛ جنبه های مختلفی همچون نابرابری جنسیتی

< گفتگوی جهانی را به ۱۷ زبان در وبسایت انجمن بین المللی جامعه شناسی بخوانید.

< نامه هایتان را به این نشانی بفرستید: globaldialogue.isa@gmail.com

isa International
Sociological
Association

**GLOBAL
DIALOGUE**



< شورای سردبیری

سردبیر: بریجیت آلتباخر، کلاوس دوره.

کمک سردبیران: جوانا گروینر، کریستین شوکرت.

دستیار سردبیر: آپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بورووی

مشاور رسانه‌ای: جوانا لجاگارا

سردبیران مشاور:

ساری حنفی، حفی پلیرز، فیلمین گوتیرز، الویسا مارتین، ساواکو شیراهاسه، ایزابلا بارلینسکا، توا بنسکی، چیه‌جو جای چن، جن فریز، کویچی هاسه‌گاوا، هیروشی ایشیدا، گریس خانو، آلیسون لوکونتو، سوزان مک‌دنیل، الینا اویناس، لورا اوسو کاساس، باندانا پورکایاشتا، رودا رودوک، مونیر سیدانی، آیسه ساکتانبر، سلی سکالون، نازنین شاه‌رکنی.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: ساری حنفی، ثریا مولودی جردی، فاطمه رضوانی، منیر السعیدانی.

آرژانتین: خوان ایگناسیو پیووانی، آلفاندرا اوتامندی، پیلار پی پویگ، مارتین اورتاسن.

بنگلادش: حبیبول حقو خوندکار، حسن محمود، جوول رانا، آس روکیا اختر، توفیکلا سلطانا، آصف بن علی، خیرون نهار، کازی فادیا اش، حلال الدین، مهمین چوودهار، ام‌دی. اونوس علی.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آندریزا گالی، لوکاس آمارال اولیویرا، بنو وارکن، آنجلو مارتینز جونیور، دمتری سربونسینی فرناندز.

هند: راشمی جین، نیدهی بانسال، پراگیا شارما، مانیش یاداو، سندپ میل.

اندونزی: کامانتو سونارتو، هاری نوگره‌وو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتیریاتی، ایندرا راتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شیبیدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا، دایانا ترسا پاکاسی، نورول آینی، گگر ریانتو، ادیتیا پارادانا ستیادی.

ایران: ریحانه جوادی، نیایش دولتی، عباس شهرابی، سید محمد مطلبی، وحید لنجان‌زاده.

ژاپن: ساتومی یاماموتو، یکو ماسوی، ریهو تاناکا، ماریه یاماموتو، شوکو آریوشی، کانوزاما کاواساکی، سایو کوداما، کوکی کویانگی، تاتسوهیرو اوهااتا، شونجی سوگیهارا، ریو واکاماتسو.

قزاقستان: آیگول زابیروا، بیان اسمگامبت، آدیل رودینوکف، الماش تلسپایوا، کوآنیش تل، آلماکل موسینا، آکنور ایمانکول.

لهستان: جاکوب بارشوسکی، ایونا بوژادسیوا، کاتارزینا دپسکا، آنا دولنی-لزینسکا، کریستف گوبانسکی، مونیکا هالک، سارا هرچینسکا، ژوستینا کوشسینسکا، آگاتا کوکلا، آدام مولر، ورونیکا پیک، سوفیا پنزا گبلر، جانانا سکویل، آگنیزسکا سیپولسکا، آکساندرا وگنر، ماتئو ووجا.

رومانی: کوسیم روگینز، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، لوسیان آناستاسوئا، کریستین چیرا، دایانا آکساندرا دمیتیش، رادو دومیترسکو، آیولین گابور، دن گیتمن، آلساندرا ایریمیه آنا، کریستینا لوتره، آیوانا مالرینو، بیانکا میهایلا، آندره‌آ النا مولدوونو، آوانا النا نگره، میوآرا پارسچیو، کودروت پینازارو، سوزانا ماریا پوپا، آدریانا سوهودولتو، ماریا استویسکو، کاتالین وارزازی.

روسیه: النا زدراوو میسلووا، آنستیژیا دائور، والتینا ایسانوا.

تایوان: جینگ‌موآ هو.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.

Alternative Route



تأمل دربارهٔ دگرگونی‌ها و بدیل‌های ساماندهی رایج در جوامع و همین‌طور تحقیقات تجربی دربارهٔ تغییرات و دگرگونی‌های جامعه‌ای، همواره بخشی از تفکر جامعه‌شناسانه بوده است. این مقالات از سراسر جهان دربارهٔ این مسائل بینشی نظری و نیز تجربی به دست می‌دهند.



در مقیاسی جهانی، زنان هنوز نسبت بزرگی از جمعیت فقیر و حاشیه‌ای را تشکیل می‌دهند. مقالات جمع‌آوری شده برای این سمپوزیوم دربارهٔ رابطهٔ جنسیت و نابرابری در حوزه‌های مختلف، از تأمین مالی پژوهش‌ها و نولیرالیسم گرفته تا دولت و کار، بحث می‌کنند.



این بخش بینشی درباره دیدگاه‌های نظری و پژوهش‌های میدانی از آفریقای جنوبی به خواننده می‌دهد و علاوه بر مسائل مربوط به این کشور به زیمباوه و تانزانیا و نیز کل آفریقا می‌پردازد. در مقاله تصویری پیرامون تاریخ ژوهانسبورگ، تصویری جامع از شهر داده شده است.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندان
انتشارات SAGE امکان پذیر شده است.

< گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه

جنگل‌های سوزارن: مصاحبه با ناندینی سوندار
یوحنا گروبنر، اتریش

< دگرگونی‌ها و بدیل‌ها

تاریخ مختصر بدیل‌های جامعه‌شناسانه

مَت داسون، بریتانیا

آینده در حال ساختن

راینر ریلینگ، آلمان

صداهای گوناگون بوئن ویویر

ماتئو مارتینز آبارکا، مکزیک

آینده دگرسان جهان عرب

عبدالقادر لطرش، قطر/الجزایر

داغ ننگ چگونه سیاست‌ها را محدود می‌کند: زیاله‌گردها در آفریقای جنوبی

ترزا پرز، آفریقای جنوبی

سازگاری با تغییرات اقلیمی: خرده‌مالکان در زیمبابوه

کریستوفر مایز، زیمبابوه

< یادواره: اریک الین رایت

به یاد آن آرمان‌شهرگرای راستین، اریک الین رایت

مایکل بوراوی، ایالات متحده آمریکا

به یاد اریک الین رایت

میشله ویلیامز، آفریقای جنوبی

< جنسیت و نابرابری

مقدمه‌ای بر رابطه جنسیت و نابرابری

بیرزیت ریگراف، آلمان؛ لینا ابی رافع، لبنان؛ و کدري آویک، فنلاند

چالش‌های جنسیتی در تأمین مالی پژوهش‌ها

لیزا هوسو، فنلاند و سوئد

به چالش کشیدن برابری جنسیتی در جمهوری چک

بلانکا نیکلوا، جمهوری چک

تداوم و تغییر: نابرابری جنسیتی در ایالات متحده

مارگارت آبراهام، ایالات متحده آمریکا

جنسیت و نابرابری در منطقه عرب

لینا ابی رافع، لبنان

کار جنسیتی شده و نابرابری در بستر آسیایی

نیکلا پایپر، بریتانیا

میزگرد بین‌المللی پیشرفت اجتماعی (IPSP): تأملاتی مبتنی بر جنسیتی درباره پیشرفت اجتماعی

جف هرن، فنلاند، سوئد و بریتانیا

< جامعه‌شناسی آفریقا(ی جنوبی)

فقر و نابرابری: آفریقای جنوبی به مثابه هشدار برای سرزمین آفریقا

جرمی سیکینگز، آفریقای جنوبی

پنطیکاستیسم و مسیحیت کاریزماتیک در جنوب آفریقا

موکونگ سایمون مپادیمنگ، آفریقای جنوبی

مهاجمان فضا: زنان شاغل در معادن زیرزمینی

آساندا بنیا، آفریقای جنوبی

تأثیرات فراقاقتصادی بیکاری

تبانگ سفلا فلا، آفریقای جنوبی

چگونه دنیا را سیر کنیم: آموزه‌هایی از تانزانیا

مارک سی. ای. وگریف، آفریقای جنوبی

دولت یغماگر زیمبابوه: حزب، ارتش و کسب‌وکار

یابوسیل مدیازومبیشی شومبا، زیمبابوه

ژوزی: شهر طلایی در مخاطره

الکسیا ویستر و ادوارد ویستر، آفریقای جنوبی

< بخش آزاد

عوام‌فریبی راستگرا از منظر همبستگی

جوگرت فلکر، کارینا التزیتر، ایستون گرجزجو و سسکیا شیندلر، اتریش

«دشوارترین کار در دوران‌های بحران این است که به خاطر بسپاریم که ما نیز مسئولیت داریم که مداوماً پژوهش کنیم. گاهی تألیف جامعه‌شناسانه، پروژه‌ای شخصی به نظر می‌رسد که هیچ‌کس جز مؤلف از آن سود نمی‌برد، گاهی مخصوصاً اگر پیشگامانه نباشد به نظر بیهوده می‌رسد، اما دست آخر ما مزد می‌گیریم تا هر دانش خرد تدریجی که می‌توانیم به جهان اضافه کنیم.»

ناندینی سوندار

< جنگل‌های سوزان: مصاحبه با ناندینی سوندار



ناندینی سوندار

ناندینی سوندار، استاد جامعه‌شناسی مدرسه اقتصاد در دانشگاه دهلی است. آثار اخیرش عبارتند از: *جنگل سوزان: جنگ هند در باستار* (انتشارات جاگرنات، ۲۰۱۶ و ویرایش جدید با عنوان *جنگل سوزان: جنگ هند علیه مائوئیست‌ها*، ورسو، ۲۰۱۹)؛ ویراستاری کتاب *قبایل درج شده 'وهند آنها'* (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۶)؛ *جنگ‌های داخلی در جنوب آسیا: دولت، حاکمیت، توسعه* (ویرایش شده با همکاری آپارنا سوندار، سیج، ۲۰۱۴)؛ و *نابرابری و تحرک اجتماعی در هند: پسا/اصلاحات، ویژه‌نامه آسیای جنوبی معاصر* (ویرایش شده با همکاری راویندر کور، ۲۰۱۶). او همچنین کتاب *فرودستان و حاکمان: تاریخ انسان‌شناسانه باستار* (ویرایش دوم، ۲۰۰۷) را تألیف کرده است؛ در تألیف *انشعابات: مدیریت مشترک جنگل در هند* (۲۰۰۱) همکاری داشته است؛ ویراستار مستندات قانونی: منابع طبیعی، هویت و قانون در جاکندا (۲۰۰۹) بوده است؛ در ویراستاری *انسان‌شناسی در شرق: بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی هند* (۲۰۰۷) همکاری داشته است. سوندار از ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ ویراستار *مجله مقالاتی درباره جامعه‌شناسی هند* بوده و در هیئت تحریریه مجلات و مؤسسات تحقیقاتی و کمیته‌های دولتی متعددی خدمت کرده است. وی برنده جایزه علوم اجتماعی (انسان‌شناسی اجتماعی) اینفوسیس در سال ۲۰۱۰، برنده جایزه ایستر بسروپ برای تحقیقات توسعه در سال ۲۰۱۶ و برنده جایزه مالکوم آدیسه‌شیا برای مشارکت طراز اول در مطالعات توسعه در سال ۲۰۱۷ بوده است.

سوندار از سال ۲۰۰۵ به اقامه دعوی و کنشگری در حوزه حقوق بشر مشغول شده است. دیوان عالی هند در سال ۲۰۱۱، در دادگاه مربوط به پرونده ناندینی سوندار علیه دولت چتیسگر، در حکمی تاریخی حمایت دولتی از اجرای خودسرانه و مسلحانه قانون را ممنوع کرد. او مرتباً درباره مسائل روز در رسانه‌ها می‌نویسد و نوشته‌هایش در وبلاگ <http://nandinisundar.blogspot.com> در دسترس است.

در اینجا می‌توانید مصاحبه او با **یوچنا گروپنر**، محقق دکترای دانشگاه یوهانس کپلر لینتس اتریش و **دستیار سردبیر مجله گفتگوی جهانی** را بخوانید.

یوچنا گروپنر: کتاب شما با عنوان فرودستان و حاکمان: تاریخ انسان‌شناسی باستار که تحسین منتقدان را با خود به همراه آورد، در سال ۲۰۱۱ منتشر شد و بر تاریخ قرن نوزده و بیستم باستار متمرکز بود. ممکن است درباره علاقه و انگیزه اولیه‌ای برای ما بگویید که شما را به این سو سوق داد تا قانون توجه کارتان را روی این ناحیه از هند مرکزی قرار دهید؟

ناندینی سوندار: زمانی که در اواخر دهه ۸۰ میلادی تحصیلات دکترای خود را در گروه انسان‌شناسی دانشگاه کلمبیا آغاز کردم، از کار مورخین مارکسیستی چون ای.پی. تامپسون و اریک هابسبام و نیز انسان‌شناسانی چون جان نش و ویلیام رازبری الهام گرفتم. محققان در هند در حال مناقشه بر سر مکتب تاریخی فرودستان (subaltern) بودند. من می‌دانستم که می‌خواهم استعمار و بسط سرمایه و شورش/جنبش‌های اجتماعی معاصر دهقانان را مطالعه کنم، اما طول می‌کشید تا کشف کنم کجا و چگونه. در سال ۱۹۹۰ برای نخستین

بار از باستار بازدید کردم و ظاهراً دارای همه عناصری بود که برای دکتري به آن نیاز داشتم - مردمی سخاوتمند و جنبش های اجتماعی مداوم و گذشته ای شورشی... و هیچ کس به واقع درباره این تاریخ کار نکرده بود.

ی.گ: در آخرین کتاب خود با عنوان جنگل های سوزان: جنگ هند علیه مائوئیست ها، به طرح نتایج تحقیقات و کار میدانی مستمر خود در ناحیه باستار پرداخته اید. آیا ممکن است تضادهای اجتماعی و سیاسی خاصی را که اکنون در این ناحیه در حال وقوع است به طور مختصر شرح دهید؟

ن.س: یک قرن یا بیش از یک قرن است که از هند مرکزی به سبب جنگل و منابع معدنی اش بهره کشی شده است، این روند در اوایل قرن ۲۱ تشدید شده است. شرکت های بزرگ اجاره نامه معدن کاری گرفته اند و جوامع محلی را جابه جا کرده اند و سبب آشفته گی زیست محیطی و اجتماعی شده اند. مردم از طریق جنبش های مختلف در برابر جابه جا شدن مقاومت کرده اند. یکی از اشکال مقاومت طی دو دهه گذشته، شرکت در فعالیت مسلحانه غیرنظامی تحت سرپرستی حزب کمونیست هند (مائوئیست) بوده است. عملیات ضدشورش دولت شمار زیادی کشتار فراقانونی و تکثیر گسترده اردوگاه های امنیتی و نظامی سازی منطقه را در پی داشته است. اینک هم دولت و هم مائوئیست ها اصرار به استفاده از روش های مسلحانه دارند، هرچند هر دو ادعا می کنند خواستار گفتگو و صلح در جهت منافع مردم اند.

ی.گ: شما در جنگل های سوزان وضعیت و درک دموکراسی و کردارهای دموکراتیک در هند را به پرسش می کشید و اظهار می دارید که «هند نوعی دموکراسی با تمام نهادهای آن است [...] اما شاید منظور آنها از دموکراسی همان چیزی نباشد که ما انتظارش را داریم.» آیا می توانید این نقد را برای ما شرح دهید؟

ن.س: عناصری مانند انتخابات یا اقدامات رفاهی، که اغلب ضرورت دموکراسی تلقی می شوند، خیلی اوقات به کار گرفته می شوند تا از آن شیوه های بدیل اعتراض و اشکال زندگی مشروعیت زدایی کنند که با دیدگاه دولت درباره رشد بدون اشتغال (jobless growth) نمی خواند. این شیوه ها عبارتند از اشکال همزیستی با جنگل و همچنین طیفی از شیوه های تولید پیشه ورانه. حتی در «زمان های عادی» نیز نمایندگی انتخابی به سبب نابرابری ساختاری که در ذیل آن عمل می کند مسئله دار است، مانند مبالغ هنگفت لازم برای مبارزات انتخاباتی و وابسته کردن احزاب به کسب و کارهای بزرگ و تسهیل انواع شیوه های فاسد. اما در زمان عملیات ضدشورش یا درگیری های مسلحانه، به طور خاص بر استفاده از ساز و برگ دموکراتیک به عنوان ابزار سرکوب به جای ابزار نمایندگی تأکید شده است. به عنوان مثال مردم مکلف می شوند برای مشروعیت دادن به نظم سیاسی رأی بدهند و احزاب و سازمان ها به طور گزینشی غیرمجاز شناخته می شوند. اخیراً در هند بخش بزرگی از رسانه ها توسط جناح راست به همکاری جلب شده اند و در پوشش ملی گرایی، به عنوان تبلیغات چی های متخاصم (hate propagandists) عمل می کنند. جملگی نهادهایی چون قوه قضاییه و مقامات نظارتی و غیره که دموکراسی را پشتیبانی می کنند، همواره بیش از پیش در حال پوک شدن اند. سیاست های دموکراتیک - با ظاهر تفکیک قوا و رضایت عمومی - برای امکان تفکر از طریق بدیل های خلاقانه، همچون حدی بیرونی عمل می کنند.

ی.گ: تضادهای اجتماعی و سیاسی در باستار، دولت و شماری از گروه های مختلف سیاسی و اجتماعی با ساختارهایی متفاوت و اهداف سیاسی و اجتماعی متفاوت را دربر می گیرد. ممکن است درباره چارچوب نظری ای که بر آن متکی اید و رویکرد تجربی ای که

برای توصیف این تفاوت ها به کار می بندید و چرایی این که آنها را مفید می دانید، صحبت کنید؟

ن.س: چارچوب نظری بنیادی من همواره کاملاً مارکسیستی است. با وجود این، در کتاب جنگل سوزان کوشیده ام از طریق خواسته های مختلفی که مردم مطرح می کنند و نیز شیوه هایی که نهادهای مختلفی چون رسانه ها و قوه قضاییه و احزاب سیاسی به آن پاسخ داده اند، نوعی مردم شناسی دموکراسی انجام دهم. می بینیم که چطور معافیت از مجازات و بی ثبات کاری همراه با هم ایجاد می شوند و با این همه مردم چه اراده ای برای زنده ماندن و مبارزه دارند. سعی کرده ام مخاطب عام را جذب کنم و برای همین مقدم ضمنی و تلویحی است. عمدتاً شرایط روش ها و مکان ها را تعیین می کرد. من - به عنوان کسی که در برابر نقض حقوق بشر، طرف دعوی بودم - دقیقاً در دل چیزی قرار داشتم که مشغول نوشتن درباره اش بودم، به همین دلیل دسترسی ام به فضاهای خاصی چون جهان پلیس و نیروهای امنیتی دشوارتر بود. با وجود این، سایر فضاها، مانند روند قانونی شکایات مربوط به منافع عمومی و نحوه عملکرد قوه قضاییه، برای مطالعه از نزدیک در دسترس قرار گرفت.

ی.گ: با توجه به تجربه ای که دارید، آیا مطالعات میدانی جامعه شناسی مانند مطالعه ای که در باستار انجام دادید، می تواند در رسیدن به بینش کلی تری درباره ساختار اجتماعی تضاد به ما کمک کند؟ و اگر این طور است ممکن است درباره برخی از آن عناصر کارتان برای ما بگویید که به هنگام مشاهده تضادهای اجتماعی و رای بستر باستار، آنها را به طور خاص مناسب و به جا می دانید؟

ن.س: میان آن چه در باستار روی می دهد و آن چه در جاهای دیگر اتفاق می افتد، به خصوص در مناطقی که منابعی غنی دارند و مردم بومی در آن زندگی می کنند، شباهت های زیادی وجود دارد. من از ادبیات جنبش ها و خشونت دولتی در آمریکای لاتین و همچنین از مطالعاتی روی عملیات ضد شورش، از جمله استفاده بریتانیا از قوانین شرایط اضطراری و آبادی های استراتژیک در مالایا و ویتنام و سایر جاها، بسیار آموخته ام.

برای بحث کردن درباره موضوعی مانند این، راه های بسیاری وجود دارد، و من می توانم دست کم سه کتاب دیگری را تصور کنم که می توانستم نوشته باشم: پیرامون اجرای خودسرانه قانون، مسئله اقتدار و اصل نمایندگی از سوی دولت و مجازات شخصی؛ پیرامون قانون و ظاهر ناپایای آن و شیوه ای که قانون از طرق آن دولت را تنظیم می کند؛ یا پیرامون احساسات متضاد در جنگ داخلی. علاوه بر این، برخلاف کار جامعه شناسانه / انسان شناسانه بسیار خوبی که روی چپ مسلح آمریکای لاتین شده است، ما مطالعه عمیقی درباره جنبش مائوئیستی نداریم که به عنوان مثال نگاهی به تغییراتی داشته باشد که این جنبش ها در توزیع زمین و اقتصاد سیاسی ارضی محلی سبب شده اند. به گمانم این کاری است که ارزشش را دارد.

ی.گ: در موقعیت هایی که اصول دموکراتیک به چالش کشیده می شود و حقوق اساسی بشر نقض می گردد، به نظر شما مسئولیت علوم اجتماعی و به خصوص جامعه شناسی به مثابه یک رشته چیست؟

ن.س: همه ما - به عنوان شهروند، به عنوان جامعه شناس، به عنوان معلم - مسئولیت های متعددی داریم. مواقعی هست که قویاً احساس می کنیم که باید جامعه شهروندی ببوئیم - در تظاهرات شرکت کنیم، دادخواست امضا کنیم و به دادگاه شواهد عرضه کنیم یا هر کار دیگری. در مواقع دیگر مسئولیت ما در قبال دانشجویان و همکاران ما را به خود مشغول

می‌کند و کار بی‌امان زندگی آکادمیک مانع سایر انواع فعالیت‌ها می‌شود. دشوارترین کار در دوران‌های بحران این است که به خاطر بسپاریم که ما نیز مسئولیت داریم که مداوماً پژوهش کنیم. گاهی تألیف جامعه‌شناسانه پروژه‌ای شخصی به نظر می‌رسد که هیچ‌کس جز مؤلف از آن سود نمی‌برد، گاهی مخصوصاً اگر پیشگامانه نباشد به نظر بیهوده می‌رسد، اما دست‌آخر ما مزد می‌گیریم تا هر دانش‌خرد تدریجی که می‌توانیم به جهان اضافه کنیم. در بی‌ثبات‌کاری آکادمیک این روزها، مهم است به خود یادآوری کنیم که داشتن شغل یک امتیاز است.

ی.گ. شما را هم جامعه‌شناسی آکادمیک می‌شناسند و هم کنشگر اجتماعی. آیا با این توصیف موافقت؟ و رابطه‌ی نوعی میان آکادمی و سیاست در هند را چگونه توصیف می‌کنید و این رابطه چگونه بر کارتان اثر گذاشته است؟

ن.س.: من همیشه در سخنرانی‌های آزادی‌های مدنی و ضد اشتراکی (anti-communal) مشارکت داشته‌ام، اما به دلیل سرمایه‌گذاری ژرفی که به عنوان محقق در باسکار کرده بودم، در سال ۲۰۰۵ تقریباً به طور تمام‌وقت به کنشگری در حوزه حقوق بشر سوق یافتم. در سال ۲۰۰۷ وقتی که دعوی قضایی علیه اجرای خودسرانه قانون و قساوت‌های دولتی را در دادگاه عالی اقامه کردیم، من حتی تصور هم نمی‌کردم که در سال ۲۰۱۹ هنوز در روند قضایی دادگاه باشیم. ما در سال ۲۰۰۱ حکم بسیار خوبی گرفتیم که دولت را از حمایت از نیروهای خودسرمنع کرد و حکم به پرداخت غرامت به همه قربانیان داد، اما دولت از اجرای آن سر باز زد، بنابراین ما هنوز در حال مبارزه برای اجرای عدالت هستیم. پلیس چتیسگر در سال ۲۰۱۶ شکایتی کین‌توزانه و کذب را علیه شش نفر از ما به اتهام قتل و حمل اسلحه و شورش و غیره تنظیم کرد، همراه با اتهاماتی ذیل قانون پیشگیری از فعالیت‌های غیرقانونی که یکی از قوانین اصلی ضد تروریسم هند است. خوشبختانه ما از دادگاه تعلیق مجازات گرفتیم و زندانی نشدیم، اما این اتهامات تا پیش

از فوریه ۲۰۱۹ لغو نشده بود.

با گذشت زمان، کنشگری من در چتیسگر مانند افراد دیگری که برای حل این مسئله تلاش کرده‌اند، کم‌سو شد. شخصاً فکر می‌کنم دشوار است هم کنشگر خوبی باشی و هم دانشگاهی خوبی؛ صرفاً به سبب زمانی که می‌گیرد نه هیچ دلیل دیگری. از یک سو بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی هند در برخی از اشکال کنشگری مشارکت دارند، چرا که مسائل پیرامون ما بسیار مشهود و مبرم است. اما در سوی دیگر افرادی قرار دارند که نسبت به کنشگری نگاه تک‌آمیز دارند و مدعی‌اند که کنشگری عینیت و نظریه‌پردازی شایسته را تنزل می‌دهد. حفظ دانشگاه به مثابه فضایی آکادمیک در رژیم مودی خود به مسئله تبدیل شده است، چنان‌که سمینارها و کارگاه‌ها ممنوع شده و سخنرانان لغو دعوت شده و دانشجویان به فتنه‌گری و ضرب و شتم متهم شده‌اند و برخی از کتاب‌ها - از جمله کتاب من - به دلیل «ضد ملی» بودن از برنامه‌های درسی حذف می‌شود.

ی.گ. از آنجایی که کار شما توجهات بسیاری را جلب کرده است، مطمئناً بسیاری در مورد اهداف شما برای آینده کنجکاو هستند. ممکن است درباره برنامه‌هایتان به عنوان یک کنشگر و محقق در سال‌های پیش‌رو کمی برای ما توضیح دهید؟

ن.س.: برنامه من تا اندازه‌ای به آینده سیاسی هند بستگی دارد، و این‌که در رژیم‌های آینده چه رفتاری با دانشگاه‌ها خواهد شد. من طرح‌های متعددی در ذهن دارم، از جمله مطالعه خلق قانون اساسی هند و سهم جنبش دانشجویی در سیاست داخلی، اما مطمئن نیستم که روی کدام یک از آنها تمرکز خواهم کرد. علاقه بسیاری دارم که روی قاره دیگری کار کنم، اما اطمینان ندارم که ممکن شود و چه زمانی ممکن شود. بسیاری از اینها نیز بسته به این است که بتوانم از دانشگاهم مرخصی بگیرم، که این روزها دشوارتر از قبل شده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Nandini Sundar <nandinisundar@yahoo.com>

۱. Scheduled Tribes به قبایلی در هند گفته می‌شود که در قانون اساسی هند به رسمیت شناخته شده‌اند. افراد این قبایل و کاست‌ها به طور تاریخی فاقد امتیاز هستند و گاه از آنها به اسم نجس‌ها نام برده می‌شود.

< تاریخ مختصر بدیل‌های جامعه‌شناسانه

مَت دَاوسون، دانشگاه گلاسکوی بریتانیا

اندیشیدن دربارهٔ شیوه‌های بدیل ساماندهی جامعه همواره بخش جدایی‌ناپذیر جامعه‌شناسی بوده است. عکس از سی. دونکان/فلیکر. برخی از حقوق محفوظ است.



آینده دستور غذا نمی‌نویسد» از ایده‌هایی دربارهٔ چگونگی کمونیسم - ریشه‌کنی مالکیت خصوصی و کاهش تقسیم کار و تبدیل شدن کار به «نیاز نخستین» و چیزهایی از این دست - به عنوان روش‌هایی برای بهبود نقدش به سرمایه داری بهره می‌برد. همین امر را می‌توان در نویسندگان مارکسیست متأخر هم دید، چه هانری لوفور باشد که از بدیل خودگردانی (autogestion) (خودسازماندهی و مدیریت) برای وضوح بخشیدن به راه‌هایی استفاده می‌کند که در آن زندگی روزمره دستکاری شده است، چه هربرت مارکوزه که بر «سوپرکتیویته جدید» برای بشر تأکید دارد که جنبش‌های «روگردانی بزرگ» در دهه ۱۹۶۰ و ۷۰ مطرح کردند یا دفاع آنجلا دیویس از فسخ زندان به مثابهٔ پاسخی به مجتمع مهلک زندان - صنعت. این مارکسیست‌ها متفق القول بودند که برخی نظرات دربارهٔ بدیل‌ها هم‌تراز با پرسش از تداوم آن چه هست (وضع موجود) سودمند و ضروری‌اند.

جامعه‌شناسان سایر رویکردها نیز در زمینه‌های مختلف، نظر مشابهی دربارهٔ پیوند نزدیک نقد و بدیل داشتند. امیل دورکیم بدیل‌های متعددی از قبیل ممنوعیت ارث را ارائه داد. او ارث را ناسازگار با فرانسه مدرن معرفی

«بسیار خب، بدیل چیست؟» من تنها جامعه‌شناسی نیستم که از او می‌پرسند جامعه‌شناسی چه بدیل‌هایی را دربارهٔ مسائل اجتماعی‌ای ارائه می‌دهد که این چنین دقیق فهرستشان می‌کند. تا حدودی این پرسش‌گری و ناتوانی گاه به گاه من برای پاسخ به این پرسش بود که ترغیبم کرد تا نظریهٔ اجتماعی جوامع بدیل را بنویسم و در آن بکوشم مجموعه‌ای از رؤس کلی بدیل‌هایی را ترسیم کنم که جامعه‌شناسان ارائه کرده‌اند. انجام این کار به من آموخت که تاریخ پرباری از بدیل‌های جامعه‌شناسانه داریم. همان‌طور که دیگران اشاره کرده‌اند رشته‌ای که پایه‌های خود را روی نقد بنا کرده باشد، چنان‌که جامعه‌شناسی به طور فزاینده بنا کرده است، و در مورد حتمیت آن چه هست شک می‌کند، به طور خودکار با این پرسش مواجه می‌شود چه می‌تواند باشد: مسئلهٔ بدیل‌ها. آگاهی از تاریخ این بدیل‌ها برای جامعه‌شناسانی که با این مسئله دست به گریبانند، مفید خواهد بود.

چیزی که هنگام مطالعهٔ این تاریخ درمی‌یابیم پیوند نزدیک نقد و بدیل است. حتی کارل مارکس که کنایهٔ معروفی دارد که «برای رستوران‌های

کرد که بر فردگرایی و شایسته سالاری تأکید می‌کرد، ضمن این‌که ارث اشکال نابرابری اقتصادی را بدتر می‌کرد، بنابراین باید ممنوع می‌شد. در اسکاتلند، پاتریک گدس کوشید تا با نظام «جراحی محافظه‌کارانه» که شهرها را با تمرکز بر فضاهای شهری از نو طراحی می‌کرد، بر جمعیت بیش از حد و شرایط ناسالم شهرهای صنعتی فائق آید. شهر قدیمی ادینبرا هنوز تأثیرات ایده او در کوره‌راه میراث پاتریک گدس را (Patrick Geddes Heritage Trail) در خود نمایان می‌کند. در همین حال، در آمریکا دابلیو. ای. بی. دوبوآ با بدیل‌های متفاوت به رژیم‌های متغیر نابرابری نژادی واکنش نشان داد. او از اعتقادی خوش‌بینانه و لیبرال در علم و آموزش که در دفاعش از «آکادمی‌های سیاه‌پوستان» ابراز داشته بود، به سمت ادعایی رادیکال در مورد جداسازی اقتصادی سیاه‌پوستان رفت تا به احتمالی بدیل و رای سرمایه‌داری اشاره کند.

با توجه به ادعای سی.رایت میلز در تخیل جامعه‌شناختی که جامعه‌شناسی در تلاش است تا جامعه را دموکراتیک‌تر کند، جای شگفتی نیست که بدیل‌هایی را ببینیم که تمرکزشان روی ارتقاء دموکراسی است. جرج هربرت مید در شیکاگو بر دشواری تجلی «نبوغ» جملگی مردم در دموکراسی تأکید ورزید که این امر سیاست را به نبرد «شخصیت‌ها» فروکاست و در عوض از مجموعه‌ای از اصلاحات اجتماعی - مسکن‌های اجتماعی و باشگاه‌های شهری و مجمع‌های محافظت از مهاجران و حکمیت اعتصاب و کارزارهای حق رأی و آموزش نیازهای ویژه - دفاع کرد که تضمین می‌کرد تمام شهروندان به شکلی دموکراتیک شانس ابراز خود را دارند. هم‌زمان کارل مانهایم که در لندن تبعید بود برای احتراز از ظهور فاشیسم، خطوط کلی نظام «دموکراسی نظامی» را ترسیم کرد که شامل مجموعه‌ای از ارزش‌های دموکراتیک محوری که شدت در این نظام اعمال می‌شد و نیز یک «طبقه حاکم جدید» تحصیل‌کرده در جامعه‌شناسی بود.

جامعه‌شناسی فمینیستی نیز سهم مهمی در جستجوی بدیل‌ها داشته است. سلما جیمز و ماریاروزا دالاکوستا با عنایت به نویسندگان پیشین خود همچون مارگارت بنستون که از اجتماعی کردن کار خانگی حمایت کرده بود، مزد برای کار خانگی را راهی برای غلبه بر نابرابری‌های پدرسالاری معرفی کرده بود. آنها همچنین امیدوار بودند که از این طریق زنان را به

بخش محوری مبارزات انقلابی برای رسیدن به جامعه‌ای سوسیالیستی تبدیل کنند. بعدها، آندریا دورکین و کاترین مک‌کینون با توجه به نگرانی‌ها درباره این‌که پورنوگرافی «سلسله‌مراتب جنسیتی» دارد و این‌که تصویری از زنان را بازتولید می‌کند که در آن منبع اصلی رضایت برای مردان‌اند، به دنبال ممنوعیت پورنوگرافی بودند. در مقابل، فمینیست‌هایی چون لن سگال و شیلما مک‌گره‌گور استدلال کردند که باید در عوض مطالبه ممنوعیت پورنوگرافی، به دنبال نمایش فمینیستی تری از سکسوالیته باشیم.

این بدیل‌ها و بدیل‌های دیگری مانند «راه سوم» آنتونی گیدنز و دفاع اولریش بک از «روپای شهروندان»، یا بدیل‌های جامعه‌شناسان بسیاری که در مناقشه بر سر حداقل درآمد مشارکت داشته‌اند، حاکی از نیاز به تعمیق جامعه‌شناسی برای در سرشت مداخلات مردم‌مدار خود است. با وجود آن‌که دفاع مایکل بوراووی از «جامعه‌شناسی مردم‌مدار» جامعه‌شناسان را تشویق کرده تا روی سرشت کنشگری عمومی‌شان تأمل کنند، این امر گه‌گاه از نمونه‌های تاریخی جامعه‌شناسی مردم‌مدار کنار گذاشته شده است. اما وقتی به این تاریخ از عینک نحوه ارائه بدیل‌ها از سوی جامعه‌شناسان بنگریم، نمونه‌های پرباری را برای روزگار کنونی مان می‌یابیم، از بازطراحی شهری گدس و ساماندهی اجتماع مید و کنشگری ضد زندان دیویس تا سخنرانی‌های رادیویی مانهایم. همچنین کانون قرار دادن این نکته، یادآور نقشی است که داستان ایفا کرده است تا جامعه‌شناسان بتوانند بدیل‌هایشان را شرح دهند. شاید مهمترین نمونه آن اتوپای فمینیستی هرلند نوشته شارلوت پرکینز گیلمن باشد که بر فرزندپروری جمعی و روابط پایدار میان انسان و طبیعت تأکید دارد.

روت لویتاس اذعان می‌دارد که جامعه‌شناسان در کارشان نوعی «اتوپای خاموش» دارند، چرا که ما با پیش‌فرض‌هایی مبنی بر این‌که اشکال نابرابری و قدرت را می‌توان حذف کرد، تلاش چشمگیر خود را صرف نقد آنها می‌کنیم. امیدوارم این نوشته کوتاه نشان داده باشد که جامعه‌شناسان اغلب درباره بدیل‌هایی که باید ارائه دهند، ساکت نبوده‌اند. جامعه‌شناسی تاریخ پرباری از بدیل‌هایی دارد که می‌توان از آن‌ها الهام گرفت، آن‌ها را به بحث گذاشت و به نقد کشید. وقتی از ما می‌پرسند «بسیار خوب، بدیل چیست؟» پاسخ‌های بسیاری برای ارائه داریم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

<Matt.Dawson@Glasgow.ac.uk>

< آینده در حال ساختن

راینر یلینگ، دانشگاه ماربورگ آلمان



چه کسی و چه چیزی آینده ما را شکل می‌دهد؟
عکس از اس. واستانو/فلیکر. بخشی از حقوق محفوظ است.

توجهشان گذشته بود تبدیل به جوامعی شدند با انباشت سرمایه و تمرکز بر آینده. از آن زمان به بعد است که پروژه‌های استراتژیکی به وجود آمد که هدفشان زمین‌خواری گسترده «قاره آینده» است.

چیزی که از خلال جهانی شدن بازارها و پول سرمایه و «فک‌شدگی» (disembedding) (کارل پولانی) سرزمینی و اجتماعی شکل گرفت، قالب‌های استراتژیکی همچون «آینده‌های اکنون» (نیکلاس لومان) بود که اینک همه‌وقت و همه‌جا وجود دارد. امروزه این قالب‌ها به عنوان مثال، سرمایه‌گذاری جهانی بر روی آینده مجموعه مسلط پول-قدرت در صنعت مالی، وعده‌های امنیت و بسط «آپاراتوس‌های مربوط به آینده» دولت بازدارنده، خشن و نظامی و یا محاسبات در مورد پایداری بوم‌شناختی و سود اقتصادی است که از طریق ترکیب تحول‌آفرین مهندسی زمین و «سرمایه‌داری سبز» مبتنی بر سوخت پسا فسیلی انجام می‌شود. ایجاد آرایش پیچیده نوآوری تکنولوژیکی-اجتماعی از طریق به اصطلاح انقلاب صنعتی نسل چهارم، کلان‌داده، جامعه دیجیتال، فضاهای هوشمند و سلطه دیجیتال، بیش از هر چیز حاکی از نوید بزرگ اتحاد جهانی در پروژه دگرگونی نیروهای تولیدی اطلاعاتی-صنعتی در سرمایه‌داری معاصر است. شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد این پیمان بار دیگر دسته بزرگی از الگوهای رفتاری اجتماعی-فرهنگی و فردی وابسته به زمان و کردارهای اجتماعی را دچار انقلاب خواهد کرد. کردارهایی اجتماعی مانند

اصطلاح «دگرگونی» تاریخچه‌ای کوتاه اما ناهمگون دارد. این اصطلاح گستره‌ای از توصیفات روزمره گرفته تا توصیفات سیاسی-علمی درباره همه انواع تغییر را دربرمی‌گیرد، از تغییر رژیم سیاسی و پیش‌روی نظام‌های پسااستعماری به کشورهای سرمایه‌داری لیبرال دموکراتیک، تا انواع مختلف سرمایه‌داری جهانی و دست آخر و چه بسا در سطحی وسیع‌تر، تا «دگرگونی‌های بزرگ» روابط انسان و طبیعت و دگرگونی‌های بزرگ نظام‌های دولتی سوسیالیستی به نظام‌های سرمایه‌داری و فراتر از آن. در حالی که روایت‌ها درباره دگرگونی روی جدال بر سر این موضوع متمرکزند که چگونه و با کدام بازیگران می‌توان از «اینجا» به «آنجا» رسید، اغلب به نحوی غیرعادی برخی ابعاد «سیاست آینده» را نادیده می‌گیرند.

«آینده هم‌الآن نیز فرا رسیده است، فقط هنوز به‌طور مساوی توزیع نشده است»، این را ویلیام گیbson ربع قرن پیش اظهار کرده است، کسی که اصطلاح «فضای مجازی» را ابداع کرد. اما او درباره توزیع کنونی یا آتی این آینده سکوت کرد - هرچند توجه‌ها قرن‌ها پیش به این پرسش معطوف شده بود. ظهور روابط مدرن زمان در مدرنیسم بورژوازی نه فقط تمایز سابقاً معتبر میان گذشته و حال و آینده را دچار انقلاب کرد و معنای «آینده» را از منفعل به فعال تغییر داد («آینده ساخته می‌شود»)، بلکه سودزایی و محاسبات مربوط به دوران پیش‌رو - یعنی آینده‌ها - را در محوریت نظام جدید اقتصادی قرار داد. دست آخر جوامع پیشاسرمایه‌داری که قانون

احتیاط و پیشگیری و پیش دستی و آماده سازی و سازگاری (انعطاف پذیری) که از قرن نوزدهم ظاهر شده اند و متضمن تعهدی قوی و پایدار به آینده اند. این قالب‌های بزرگ همزمان بخش‌های عمومی و خصوصی قابلیت‌های سرمایه دارانه در مورد آینده اند و قرار است در بلاتکلیفی‌های هر کدام از آینده‌ها، حصول سود و قدرت میسر کنند. پویایی آنها نه خالی از خشونت است و نه خالی از بحران، دقیقاً به این دلیل که آنها بدنه‌های خود را همچون شیوه‌های قدرتشان - هرچند به طور ناهمزمان - پرورش داده اند و بنابراین نوعی نیروی خارق‌العاده دگرگون‌شونده و جهانی هستند.

همزمان، هریک از این پروژه‌ها که قصد استثمار «قاره آینده» را دارند، چشم‌اندازها، آرمان‌شهرها، افسانه‌ها و انتظارات (ینس بکرت) عمیق، وسیع، مؤثر و همواره جدیدی در سطح جهانی تولید می‌کنند که بقاء نظام‌مند سرمایه‌داری معاصر را تثبیت می‌کنند. این پروژه‌ها همچون «مولدان معنا» (گئورگ بولنبک) عمل می‌کنند و در هدایت تفسیرها از جهان و «آینده‌های کنونی» خود تا اندازه‌ای سهم دارند.

وقتی آینده می‌سازیم، شرح می‌دهیم، درموردش محاسبه می‌کنیم، می‌نویسیم، به آن امید می‌بندیم، برنامه‌ریزی می‌کنیم یا تخیل می‌کنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ حاصل این است که آینده‌ها در اکنون (بالفعل، واقعی) ساخته می‌شوند. نام‌گذاری، تفسیر و چارچوب‌گذاری، آینده‌ها را تعریف می‌کند و آینده‌ها با این کارها اینجا و اینجا، به زمان حاضر آورده می‌شوند - «آینده‌های اکنون» می‌شوند. همه این آینده‌های در معرض خطر، نام‌گذاری، درک و تفسیر شدند و می‌شوند و وارد اکنون‌های مربوط به خود می‌گردند، بدین طریق آنها را برای تصمیم‌گیری به فعلیت درمی‌آورند و آماده می‌کنند. کل فرایند با تلاش برای به حداقل رساندن تفاوت‌های میان «اکنون‌های آینده» متعاقباً بالفعل و «آینده‌های کنونی» فعلی همراه است، برای این‌که هر «آینده کنونی» میان یک اینجا و اینجا و آن زمان نگه داشته می‌شود. آینده‌های کنونی، حاضرند اما همزمان غایبند، زیرا اتفاق نیفتاده‌اند و هنوز آنجا نیستند و ممکن است هیچ‌گاه اتفاق نیفتند. این حضورها در اکنون چیزی که اتفاق نیفتاده یا در اکنون چیزی که ممکن است هرگز اتفاق نیفتد است که این آینده‌های کنونی را موضوع دقیق تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات و عدم اقدامات می‌کنند.

بنابراین مهم این است که چه کسی کدام «رد زمان» (Zeitabdruck) آینده کنونی را در اکنون آینده به جا می‌گذارد. ثانیاً در زمان اکنون لازم است درباره ایده‌ها، مدل‌ها، تخیلات، روایت‌ها، اقداماتی تصمیم‌گیری شود که رو به سوی آینده دارند، آینده‌ای که می‌توان برای ایجاد اعتماد،

اعتبار، پذیرش، تأیید و دست‌آخر امنیت به کار بست تا این اکنون آینده خاص - هرچند نامعین و پیش‌بینی‌ناپذیر - به‌طور بالفعل اتفاق بیفتد. این شاه‌بیت «سیاست آینده» است. روی پاهایی لرزان می‌ایستد، اما پاهایش پاهای غول است.

پروراندن آینده‌های کنونی به معنی محروم کردن دیگران از آنها است، همان‌طور که باربارا آدام آینده‌پژوه بریتانیایی می‌گوید: «ما آینده‌ها را خلق می‌کنیم و از آن خود می‌کنیم» - به عنوان مثال آینده‌های استثمارشدگان، افراد به شدت فقیر، بی‌خانمانان، بی‌شناسنامه‌ها، زندانیانیا پناهجویان. در اینجا هر آینده‌ساز قدرتمند و هژمونیک، اکنون آینده پیروان آن آینده را از پیش تصور می‌کند، شکل می‌دهد و می‌فرساید. بحران، فقر، مشقت و ریاضت زمان ایشان را در درون ضرورت فشرده می‌کند: بقاء در محنت این اکنون. این امر زمانی برای جذابیت آینده، زندگی بهتر و تخیلات آن باقی نمی‌گذارد. ریاضت حمله‌ای بی‌وقفه به آینده فقرا است. برای بستن این بستر آینده - این «مخزن امکان‌ها» (لومان) - و برای زدودن هرچیز از قدرتی که از طریق زیرساخت‌های متقارن بتواند بر ضد پروژه‌های غالب اجرا شود، اینجا و اینجا و اینک نشانه‌ای از سیاست آینده غالب وجود دارد.

اما چیزی که طی ۵۰ سال گذشته به وضوح فرسایش یافته، برد مدل‌های بزرگ فرهنگی و روایت‌های وعده‌های سرمایه دارانه درباره آینده نیست، بلکه قدرت ساختن آنها و پایداری‌شان است. طی دهه گذشته تجربه بحران اقتصادی، فروپاشی سریع الگوهای نظم لیبرال سوسیال دموکراتیک و ظهور سیاست‌های خشونت‌آمیز از سوی جناح راست، این بی‌ثباتی را تشدید کرده است. روایت‌های ناسیونالیستی و فاشیستی - نه درباره بازار بلکه درباره نخبگان گناهکار، در حال احیا و به‌روز شدن‌اند. مالی‌سازی و بحران مالی از سال ۲۰۰۸ میلیون‌ها اکنون‌های آینده تخیل شده را بی‌ارزش کرد و نابود ساخت. مسیرهای جدید عمده فرهنگی آینده که از آغاز هزاره دومرتبه فعال شده یا مرکب از این تجارب و امکان‌ها هستند، نتیجتاً به‌طور فزاینده بر شکست‌ها و اختلالات کلان‌روندی در اقتصاد اتکا می‌کنند تا از منظر راست به فرهنگ‌های عقب‌مانده نیرو ببخشند. بنابراین ضدروایت‌های سیاسی گذشته وزن می‌گیرند و خودشان را از نظر نهادی و اقتصادی تثبیت می‌کنند.

کسانی که می‌خواهد سرمایه‌داری امروز را نقد، اصلاح، یا از ریشه دگرگون سازند، آشکارا باید با این واقعیت کنار بیایند که سرمایه‌داری برای اولین بار در تاریخ، جامعه آینده است که با آینده‌های محتمل، شدنی و ممکن عمل می‌کند - که البته شعار کنونی‌اش فراخوان گسترده روایت‌های سیاست‌های گذشته است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

<rillingr@mail.uni-marburg.de>

< صداهای گوناگونِ بوئن ویویر

ماتئو مارتینز آبارکا، دانشگاه مستقل ملی مکزیک و مرکز مطالعات اجتماعی دانشگاه کویمبرای پرتغال

| تصویرسازی از آرپو.



بنابراین بوئن ویویر برای همهٔ مردم بومی یا برای همهٔ زنان بومی و فعالان زیست‌بومی و روشنفکران و سازمان‌های غیردولتی یا حتی دولت اکوادور معنای یکسانی ندارد. بوئن ویویر، که ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن از اسپانیایی به انگلیسی «خوب زندگی کردن» خواهد بود، دست‌آخر به مفهوم غنی در حال ساخت اما دیرفهمی اشاره دارد که به سادگی ثابت نمی‌یابد، چرا که به طور مداوم در حال ساخته شدن و از نو ساخته شدن و به بحث گذاشته شدن و از نو به بحث گذاشته شدن است.

به عنوان مثال بومیان بوئن ویویر را نمی‌توانند بفهمند مگر به سمت فلسفه و بازنمایی خاصی از واقعیت گام بردارد. مردم کیچوا در اکوادور مفهوم سوماک کاوسی (*Sumak Kawsay*) را معادل با بوئن ویویر به کار می‌برند. سوماک کاوسی را می‌توان ایده‌ای آرمانشهری دانست که در پاچاماما (*Pachamama*) (ترجمهٔ تقریبی آن زمین مادر است) ریشه دارد، ایده‌ای که در آن همهٔ روابط اجتماعی میان انسان‌ها و طبیعت هم‌پایه با اصول تکمیل‌گری و عمل متقابل و همبستگی و برابری، در اجتماع

در سال‌های اخیر در آمریکای لاتین - به ویژه در منطقهٔ آند - مناقشهٔ مهمی بر سر ایدهٔ «بوئن ویویر» (*Buen Vivir*) [خوب زندگی کردن] درگرفته است. بوئن ویویر اول به عنوان پیشنهاد شکل گرفته در گرماگرم مبارزات بومیان در دههٔ ۹۰ میلادی، سپس به عنوان بخشی از بحث داغ میان روشنفکران و حلقه‌های فکری چپ‌گرا، و دست‌آخر در کشورهایی مانند اکوادور، به عنوان مفهومی سرنوشت‌ساز در پیش‌نویس قانون ملی جدید در سال ۲۰۰۸ (و بنابراین بعدها در قالب سیاست عمومی درآمد)، ایدهٔ قدرتمندی است که در مدتی کوتاه راهی طولانی را طی کرده است. از همهٔ اینها گذشته بوئن ویویر چیست؟ آیا باید آن را پیشنهادی با کاربرد عملی در ساخت جامعه‌ای بدیل، نه فقط در آمریکای لاتین بلکه در سراسر دنیا دانست؟

راه‌های بسیاری برای تعریف بوئن ویویر وجود دارد که عمدتاً بسته به جایی است که بشارتش را می‌دهند. بوئن ویویر دقیقاً بدین معنا، ایده‌ای است که لحن و نیروی صدایی را به خود می‌گیرد که فرا می‌خواندش.

ساخته می‌شود. به نظر سخنرانان کیچوا، سوماک کاوسی را می‌توان متضاد لاکی کاوسی (Llaki Kawsay) یا «بد زندگی کردن» دانست، که خصلت نگون بختانه زندگی در غیاب اجتماع است. آیمارایی‌های بولیوی مفهوم مشابه و در عین حال متفاوت دیگری دارند به نام *Suma Qamaña* (مردم گوارانی پاراگوئه نیز آن را *Nandereko*) می‌خوانند و مایوچه‌های شیلی و آرژانتین با کومه مونگن (*Küme Mongen*) از آن نام می‌برند و موارد دیگر...

از نظر روشنفکران و محققان، به ویژه میان چپ‌گرایان آمریکای لاتین، بوئن ویویر رابطه قوی خود را با مسائل توسعه و رشد و خام‌فروشی (extractivism) حفظ می‌کند. رشد اقتصادی تحت سیطره سازمان سرمایه‌دارانه زندگی متکی بر کالایی‌سازی فعالیت‌های تولیدی انسان و کالایی‌سازی خود طبیعت (با در نظر گرفتن فرایندهای حتی «غیرتولیدی» انسان و طبیعت) است. بنابراین بوئن ویویر می‌تواند آنتی‌ترادیکالی برای شیوه‌های ارزیابی جامعه بازار باشد؛ تأکید بر ارزش مصرف به جای ارزش مبادله، همان‌طور که گویا نظریه پردازان مادی‌گرایی قرن نوزدهم و بیستم چنین تمایزی را ترسیم کردند. بدین معنا بوئن ویویر صرفاً به معنی تلاش برای عمل طبق منطق جامعه پسا رشد نخواهد بود، بلکه به معنی ایجاد عقلانیت اقتصادی پس‌سرمایه‌دارانه‌ای به کلی متفاوت خواهد بود.

به هر ترتیب، بوئن ویویر را در بحبوحه بحران الگوهای استعماری و اروپامحور قدرت جهانی، باید به عنوان نقد مدرنیته بر پایه هستی‌شناسی‌های متفاوت و غیرغربی - شامل هستی‌شناسی‌هایی که معمولاً مارکسیسم نامیده می‌شوند - درک کرد. بوئن ویویر از منظر توسعه نظری‌اش، دیدگاه‌های متعددی را از نظریه انتقادی و نظریه پسا استعماری و فمینیسم و مطالعات فرهنگی و نژادی و جنسیت و بوم‌شناسی سیاسی پیش می‌کشد. اما اقتضای تاریخی‌اش را عمدتاً از تجربه زیسته محدود و اغلب ناخوشایند جنبش‌های اجتماعی، به ویژه جنبش‌های بومی می‌گیرد، جنبش‌هایی که برای هدایت مبارزاتشان، ترجمانی از تأملات و تعهدات خود را به سوی مجموعه‌ای از آرمان‌ها سوق داده‌اند. بوئن ویویر، به همین صورت، همواره از شی‌شدگی می‌گریزد، سیالیت مفهوم یکی از مهمترین امتیازات آن در برابر رکود نظری مداوم سایر طرح‌های آرمانشهری به حساب می‌آید.

اجتماعات در موقعیت‌های مختلف، مفاهیم بسیار عملی جدیدی از بوئن ویویر ابداع می‌کنند که معطوف به تعارضات خاصی در حین مبارزات خودشان است. یکی از مثال‌های این موضوع می‌تواند مفهوم کاوساک ساچا (*Kawsak Sacha*) یا «زندگی در جنگل» باشد که بومیان

سارایاکو پرورنده‌اند، بومیانی که در حوضه آمازونی اکوادور زندگی می‌کنند. کاوساک ساچا به مثابه پاسخی به تهدید استثمار نفت در خاک ایشان متولد شد و یکی از مهمترین اهدافشان پرورش «پروژه زندگی» اجتماع به عنوان بدیلی در برابر تحمیل مدل‌های استخراج رایج از اوایل سال‌های ۲۰۰۰ بود. سارایاکو و عاملان متحدش، چند سال بعد طرح کاوساک ساچا (*Kawsak Sacha*) را در اجلاس سران کنفرانس تغییرات اقلیمی ۲۰۱۵ در پاریس و پس از آن در کنگره جهانی اتحادیه بین‌المللی حفاظت از طبیعت ۲۰۱۶ در هاوایی معرفی کردند.

بوئن ویویر صرفاً «جهان‌بینی‌های نیاکانی» را از نو وضع نکرده است - هرچند عناصر متعددی از خاطره تاریخی بومیان را نجات داده و به آنها حیاتی نو می‌بخشد. بلکه این مفهوم به ایجاد بسیار پیشرفته ایده‌ها و کردارهایی وفادار می‌ماند که همواره خود را با ضرباهنگ‌های واقعیت وفق می‌دهند، واقعیتی که در آن استثمار مداوم کار و طبیعت همچنان محوریت دارد. اشتباه معمول میان دانشگاهیان و کنشگران شمال جهانی و جنوب جهانی این است که بوئن ویویر را جدیدترین چاشنی معنویت عصر جدید می‌دانند که به موجب آن بومیان و متحدانشان در حالی که جهان در اطرافشان سقوط می‌کند، زیر قرص ماه جمع می‌شوند تا بر طبل بکوبند. مشاهده بوئن ویویر از درون عینک خوش‌خیالانه عقلانی - پراگماتیستی ناخواسته سبب ترویج سیاست‌زدایی از طرحی می‌شود که در خالص‌ترین شکلش، ذاتاً و عمیقاً دغدغه‌ای سیاسی است.

اشتباهات تفسیری شبیه به اینها و به‌کارگیری سیاست‌زدوده اصول بوئن ویویر همچون دکترینی در جهت منطق دولت و منحصر به آن، بوئن ویویر را در مقام یک طرح دگرگون‌کننده رادیکال از اعتبار ساقط کرده است. به نظر می‌رسد این اتفاق در اکوادور رخ داده است، جایی که بوئن ویویر از سال ۲۰۰۸ بخشی از قانون ملی بوده است. علی‌رغم آن‌که بوئن ویویر توانش دگرگون‌سازی را در شالوده خود دارد، تبعیتش از پروژه ویژه دولتی همگام با به اصطلاح «موج صورتی» (pink tide) در آمریکای جنوبی، سبب شد تا ساز و کارهای بوروکراتیک آن از توانش برای جامعه اکوادور تهی سازد، چرا که رژیم در دستور کار خام‌فروشی فزاینده، کردارهای اقتدارگرایانه و سلسله‌ای از رسوایی‌های مربوط به فساد غرق شده بود. و با این همه، شکست موقتی این تجربه بومی ضدسیاسی سبب ایجاد روندی از خودانتقادی، بازسازی و آموزش ضروری در میان هواداران فرودست متعددی شد که همچنان با این پروژه همدلند و به آن باور دارند. و در پایان، انبوهی از این صداها خواهند بود که درباره آینده بوئن ویویر، که ابزاری فلسفی و سیاسی در مبارزات آنها است، حرف آخر خواهند زد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mateo Martínez Abarca <abortocronico@gmail.com>

< آینده دگرسان جهان عرب

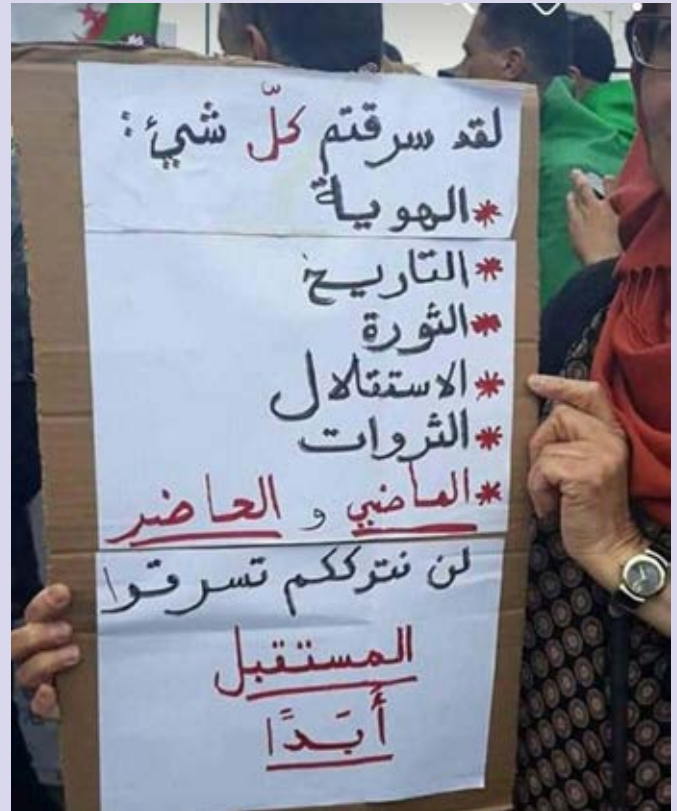
عبدالقادر لطرش، جامعه‌شناس و جمعیت‌شناس، قطر / الجزایر

در تظاهراتی در الجزایر، روی پلاکاردی نوشته شده بود: «همه چیز را دزدیده‌اید: هویت‌مان، تاریخ‌مان، انقلاب‌مان، استقلال‌مان، منابع‌مان، گذشته‌مان و اکنون‌مان. اما هرگز نمی‌توانید آینده‌مان را بدزدید». عکس از عبدالقادر لطرش.

ایده آینده عرب و آینده «ملت عرب» یا آینده کشورهای عربی، چه پیش از استقلال کشورهای عربی و چه پس از آن، همواره در اندیشه، جنبش‌های سیاسی و احزاب عرب حضور داشته است. این ایده را نمی‌توان از تاریخ معاصر کشورهای عربی، به خصوص جنبش‌های رنسانس (نهضه)، استعمارزدایی، مدرنیزاسیون و ساخت دولت-ملت‌های جدید مجزا کرد؛ این ایده دهه‌ها با ایده اتحاد عرب / یا اقدام مشترک عرب منحصراً پیوند داشته است. کوشش‌های اجتماعی و مردمی مربوط به رویای عرب همچنان در زمینه‌های ادبی، هنری، ورزشی و سایر زمینه‌ها تداوم دارد. واضح است که ایده آینده اعراب از نسل‌ها و زمانه فراتر می‌رود. اما این ایده، مخصوصاً با رشد آمارهای جمعیت عرب در آینده، تعارض‌آمیزتر شده است.

< آینده دگرسان

کشورهای عرب از زمان استقلالشان با خلق و به‌کارگیری ملت جدید و نهادهای منطقه‌ای و چارچوب‌های قانونی و قانون‌گذاری و سیاست‌های توسعه‌ای گوناگون ملی و منطقه‌ای، میل خود به مدرن‌سازی مدیریت دولت را نشان داده‌اند. این کوشش‌های ملی و منطقه‌ای، بسیج میزان عظیمی از منابع ملی را ناگزیر کرده و این کوشش‌ها همواره به منابع اولیه ثروت - نفت یا گاز، گردشگری یا کشاورزی وابسته بوده است. بحران در بخش اولیه - مانند نوسانات قیمت نفت و گاز - سبب کسری‌ها و توقف‌های فراوان در سرمایه‌گذاری عمومی می‌شود و بدین‌سان بحران‌های اقتصادی و اجتماعی به بار می‌آورد. یکنابیی اقتصاد کشورهای عرب و وابستگی کامل آن به یک بخش نمی‌تواند تداوم داشته باشد؛ کشورهای عرب باید اقتصادشان را به نحو دیگری مدیریت کنند و شیوه بهره‌برداری از منابعشان، به ویژه نفت و گاز، را تغییر دهند. این تغییر عمده، یا «گسست»، به نوعی متنوع‌سازی واقعی اقتصاد نیاز دارد که از صنعت نفت و گاز فراتر رود و ارزش کار تولیدی را ارتقاء دهد و ابتکارات تولیدی بومی را به شیوه‌ای جامع ترغیب و حمایت کند. این امر در گرو حذف جملگی کردارهای انحصاری مبتنی بر جنسیت و سن و دین و قومیت و نیز وابستگی اقتصادی و اجتماعی و دینی و قومی و غیره است. ثبات آینده کشورهای عرب مستلزم اصلاح و مدرنیزاسیون نظام‌های سیاسی است تا مشارکت همه عناصر جمعیت را امکان‌پذیر سازد و همچنین مستلزم عدول از مفهوم رهبر مادام‌العمر (président à vie) است که در سراسر سده بیستم بر صحنه سیاسی عرب سیطره داشته است. گسست نهادی دیگر وابسته به بهبود کارآمدی نهادهای سیاسی ملی و مدرنیزاسیون و حرفه‌ای‌سازی نهادهای



پیش‌بینی، کشف یا شکل دادن به آینده کشورهای عرب یا آینده جهان عرب وظیفه‌ای چالش‌برانگیز و دشوار است. تعارض‌آمیز است، چون با کشورهایی سرو کار دارد که بیش از حد مبهوت آینده‌اند و میان شکوه گذشته و فلاکت اکنون دچارانشقاق شده‌اند. اینها جوامعی هستند مشغول مناقشه ابدی میان سنت (قدیم) و مدرن (جدید) و در دیالکتیک همیشگی میان گسست یا تداوم در جستجوی فردایی بهتر، از جمله جستجوی ابدی احیای افسانه «ملت عرب». دشوار است، چون کشورهای عرب از سده نوزدهم در مرحله تغییر بوده‌اند؛ پس از استعمارزدایی ساخت دولت-ملت اتفاق افتاد؛ از آن پس درگیر انواع و اقسام بحران‌هایی شدند که از اختلافات و درگیری‌ها و طلب تجدّد (تجدید) نشئت می‌گرفت. تجدّد (مدرنیسم)، از طریق مبارزه برای رهایی، علیه سنت‌گرایی می‌شورد و گسست ایجاد می‌کند. به همین دلیل است که کشورهای عرب همواره ضعیف به نظر می‌رسند و می‌خواهند همه‌چیز را از نو بسازند؛ در انقلاب‌هایشان برای رسیدن به آزادی، همچون انقلاب‌هایی که در سده نوزدهم اروپا رخ داد، زمان حال همواره با تاریخ در تضاد است و نمادهای تاریخ باید از بین بروند. در مقابل، آینده مترادف است با تجدّد و گسست و مدرنیسم، همان‌طور که در جنبش‌های عربی احیاء دیدیم که ایستایی جامعه عرب تقبیح و ظهور فضای سیاسی تازه و مدرن ترویج می‌شد.

منطقه‌ای عرب است؛ همهٔ اینها نیازمند توانمند شدن، و مستقل تر شدن از سیاست است.

آیندهٔ «دگرسان» اعراب منوط به گسست و عدول از همهٔ گرایش‌ها، از طریق به‌کارگیری استراتژی‌های تازه‌ای است که بر پایهٔ تقویت و ارتقاء ابتکارات بومی (فردی یا گروهی)، «شهروندان جدیدی» را خلق کند که در اقتصاد و سیاست و جامعه مشارکت داشته باشند. این مشارکت مستلزم سازماندهی جامعهٔ مدنی از طریق ایجاد انجمن‌های آزاد و مستقل اجتماعی و حرفه‌ای گوناگون و همچنین مشارکت مداوم گروه‌های مختلف مردم همچون کارآفرینان و متخصصان (وکلا، مهندسان، معلمان) و دانشجویان و جوانان و زنان و نهادهای اجتماعی، در توسعهٔ کلی جامعه است. این مشارکت همچنین نیازمند مناقشهٔ عمومی بر سر جزئیات سیاست‌های ملی است. این امر به معنی تقلیل صلاحیت‌های دولت نیست، بلکه به معنی مشارکت بیشتر شرکای غیردولتی برای خلق شکل جامعی از حکومت است که رابطهٔ میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان را تقویت کند.

این گسست در رفتار و تفکر همچنین مستلزم به بحث گذاشتن مسئلهٔ نه و شجاعانهٔ انواع و شیوه‌های حکومت‌داری و جایگاه زنان در کشورهای عربی است، به نحوی که از هر شکلی از پوپولیسم اجتناب شود. به علاوه جایگاه اسلام در جامعه باید به نحوی آرام به بحث گذاشته شود تا مرکزیتش در دولت تصریح شود.

آیندهٔ کشورهای عرب تا پایان سده بیست و یکم صرفاً وابسته به گسست‌ها و عدول‌های نهادی و رفتاری نخواهد بود؛ بلکه همچنین به این بستگی خواهد داشت که اعراب جایگاه و نقش و کارکرد خود را به عنوان ملت و منطقه در جهان چگونه درک کنند. آیا آنها تا ابد صرفاً تولیدکنندهٔ نفت و گاز و واردکنندهٔ محصولات مصرفی مفید و غیرمفید خواهد ماند؟ آیا منطقهٔ عرب‌نشین همواره منطقهٔ درگیری‌ها و جنگ خواهد بود که پناهجویان و طردشدگان بیشتر و بیشتری تولید می‌کند؟ یا کشورهای عرب منطقهٔ باثباتی را شکل خواهند داد، بدون درگیری و آوارگی و با حمایت‌های اجتماعی قوی و نظام آموزشی و بهداشتی کارا؟ نسل جدید

از نظر صنعت و پزشکی و فناوری و علم چه تولید خواهند کرد؟ سهم آنها چه (ها) خواهد بود؟

اثر متقابل گسست‌ها و عدول‌های نهادی و رفتاری مختلف باید دست در دست ظهور و بسط نقش و جایگاه تازهٔ کشورهای عربی و در جهان حرکت کند. این امر بیش از آن‌که به نهادها و قانون‌گذاری ویژه‌ای نیاز داشته باشد، نیازمند باور به امکان جهان عربی دیگر است. این باور شاید نقطهٔ عزیمت بحث درونی تازه‌ای دربارهٔ آینده‌ای باشد که اعراب می‌خواهند. این آینده به اصلاحات سیاسی بداهه، اتحاد مجدد یا اتحادیه محدود نخواهد شد، بلکه هدف آن بسط دیدگاه منطقه‌ای بر پایهٔ منافع پراگماتیک بنیادین و مشترک کشورهای عرب است، یعنی حفظ ثبات و پیشگیری از درگیری‌ها و حل آنها و رفاه و امنیت و مبادلات و همکاری‌های میان منطقه‌ای.

آیندهٔ اعراب در اواخر قرن ۲۱ باید از هم‌اینک برای نسل‌های آینده ایجاد و برنامه‌ریزی شود تا وارث بنیان‌های جهان عرب جدید باشند، بنیان‌هایی که باید در عوض این‌که به طور مصنوع طراحی شده یا وارداتی باشند، از درون آغاز و طراحی گردند. این آینده، گسست یا عدولی کامل از دستاوردهای گذشته نیست؛ کشورهای عرب در سده‌های گذشته تغییراتی عظیم را تجربه کرده‌اند و به رخدادها واکنش نشان داده‌اند و این تجربه‌ها باید به مثابهٔ بنیانی برای ساخت آینده به کار گرفته شود. اینک باید آینده را اولویت بدانیم، تا به ویژه با توجه به رشد و تکثیر تعارضات درونی و بیرونی در آیندهٔ نزدیک و دور، از بازتولید همان حوادث ناگوار و ناامیدی‌ها و شکست‌های گذشته و حال اجتناب کنیم.

شرایط عینی ظهور جهان عرب جدید و موفق که، هم اعراب و هم همسایگان و دوستانشان آرزویش را دارند، متنوع است. هر جا که گسست و عدول ضرورت دارد، باید از طریق گفتگو و تبادل اتفاق بیفتد، نه با خشونت و حذف. این یکی از مهمترین کلنجرهای نسل‌های حال حاضر و آیندهٔ عرب است. به همین دلیل، امروز آیندهٔ عرب باید نخستین دغدغهٔ جملگی اعراب باشد؛ نه دغدغهٔ کشوری واحد بلکه دغدغه‌ای منطقه‌ای. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Abdelkader Latreche <ablatre@yahoo.fr>

< داغ ننگ چگونه سیاست‌ها را محدود می‌کند: زباله‌گردها در آفریقای جنوبی

ترزاپرز، دانشگاه کیپ تاون آفریقای جنوبی



انجمن زباله‌گردان آفریقای جنوبی. حق نشر با این انجمن است.

«زباله‌گردها» بازگوی زبانی است که انجمن زباله‌گردهای آفریقای جنوبی و اتحاد جهانی زباله‌گردها به کار می‌گیرند که مدافع شرایط بهتر کار هستند. علی‌رغم کوشش‌های این دو نهاد، هیچ توافقی در مورد شرایط حمایت از زباله‌گردها (اگر حمایتی در کار باشد) وجود ندارد.

< سیاست و تصویر

مواضع متنوعی که در مقیاس سیاست‌ها و میان منطقه‌های مختلف گرفته می‌شود، ابهام درباره زباله‌گردها را تشدید کرده است. زباله‌گردی در سطحی جهانی، تحت عنوان برنامه «کار شایسته» سازمان بین‌المللی کار قرار می‌گیرد. زباله‌گردها در رسیدن به اهداف توسعه پایدار سازمان ملل مهم تلقی می‌شوند. این بدان معنا است که زباله‌گردها کارگران بالقوه اقتصاد سبز جنوب جهانی‌اند. آنها برخلاف هم‌تایان خود در شمال جهانی که گاهی آنها را زباله‌خوار (freegans) یا غواصان زباله‌دانی‌ها می‌دانند، با جنبش‌های زیست‌محیطی همراستا نیستند. به ندرت زباله‌گردها را افرادی تلقی می‌کنند که انتخاب فعالانه‌ای کرده‌اند و در عوض آنها را تداعی فلاکت می‌دانند. این تصویر در سطح ملی اهمیت دارد. از یک جهت، دولت‌ها می‌توانند روش‌های کارطلب‌تری (labor-intensive) برای کاهش زباله

ماه گذشته، آخرین متعلقاتم را بسته‌بندی کردم تا پس از هفت سال حضور در کیپ تاون به بریتانیا بازگردم. هرچیزی که نمی‌خواستیم بیرون از خانه‌ام گذاشتیم و در طول یک ساعت برداشته شده بود. زباله‌گردها چیزهای من را جمع‌آوری کرده و دسته‌دسته کرده و فروخته بودند. این کار برای من روشی فوری و راحت برای کم کردن ضایعات بود که همزمان به مردم کمک می‌کرد تا درآمدی به دست آورند. به نظر دیگران من با جذب بی‌خانمان‌ها به محله و ترغیب کسانی که بی‌تردید پولشان را برای الکل و مواد غیرقانونی خرج می‌کنند، بی‌مسئولیتی کرده بودم. اگر چند هفته بعد سرقتی در محله روی می‌داد نهبانان محله تعجب زیادی از خود نشان نمی‌دادند: این به اصطلاح «زباله‌گردها» چشم و گوش مجرمانند.

این نگرش‌های قطبی را می‌توان این‌گونه توضیح داد که هنوز سیاست‌ها باید بر داغ‌ننگ روی پیشانی زباله‌گردها غلبه کنند. عقاید قالبی منفی، بر احتمال تبدیل شدن زباله‌گردی به نوعی «شغل سبز» یا تبدیل زباله‌گردها به کارکنان صنعت بازیافت اثر می‌گذارد. عبارت «زباله‌گرد (wastepicker)» دلالت‌های منفی دارد که به درخواست‌هایی مبنی بر استفاده از واژگان دیگری چون «بازیاب (reclaimer)» منجر شده است. استفاده من از واژه

برگزینند تا بتوانند زباله‌گردها را استخدام کنند، اما آنها گواه سطح بالای فقر خواهند بود. از جهت دیگر، دولت‌ها می‌توانند راه‌حل‌های فناورانه‌ای چون «زباله به انرژی» (waste-to-energy) را پیش بگیرند که تقلیدی از روش‌های مدرن اروپایی است، اما مشاغل کمتری ایجاد می‌کند و بعید است کسانی در آن اشتغال یابند که اکنون به عنوان زباله‌گرد کار می‌کنند.

کیپ تاون در سال ۲۰۱۷ به اولین کارخانه وسیع «زباله به انرژی» تبدیل شد. با توجه به کمبود برق و بازگشت قطع شدن مرتب برق در زمان نگرارش این مطلب، هر بدیلی برای شرکت ملی برق (کمیسیون عرضه برق آفریقای جنوبی)، به راحتی جایش را می‌گرفت. منفعت دیگری که در راه‌اندازی کارخانه وجود داشت این بود که کارگران (تقریباً ۸۰ درصدشان) مجبور نبودند مانند کسانی که در محل دفن زباله هستند، از بین ضایعات زباله جمع‌آوری کنند. در حقیقت، بر خلاف دولت‌های محلی دیگری که به زباله‌گردها برای تشکیل تعاونی‌ها کمک کرده‌اند، زباله‌گردی در محل‌های دفن زباله در کیپ تاون غیرقانونی است. این تفاوت در آفریقای جنوبی امکان‌پذیر است زیرا با وجود این که قانون ملی (قانون ضایعات) تصریح می‌کند که دولت‌های محلی باید طرح مدیریت ضایعات داشته باشد، ابزارهای رسیدن به اتلاف صفر کاملاً در اختیار سیاست‌گذاران محلی است. در مناطق شهری که برای تبدیل شدن به «شهرهای جهانی» تقلأ می‌کنند، تصویر مدرن برای جذب سرمایه خارجی اهمیت دارد. برای آماده‌سازی رویدادهای برجسته‌ای مانند میزبانی جام جهانی فوتبال، زباله‌گردهای خیابانی از مناطق تجاری مرکزی جمع‌آوری می‌شوند. مقامات محلی گرایش دارند هر نوع بازیافت در سطح خیابان را اختیاری بدانند و اما عمدتاً انجام آن را ترغیب نمی‌کنند. بخشی از این موضوع به شکایت ساکنان برمی‌گردد، به ویژه در حومه‌هایی که از قدیم «سفیدنشین» بوده است ساکنان آدم چرک و سیاه را به جرم ربط می‌دهند.

< ادراکات ساکنان

گسترش مشاغل سبز نیازمند مشارکت عمومی است. موفقیت برنامه‌های زباله‌روبی از کنار خیابانمندی بر آن است که ساکنان زباله‌شان را تفکیک کنند و خشنود باشند که زباله‌گردهای سابق به آشغال‌های خانگی آنها دسترسی پیدا می‌کنند و دسته‌بندی‌شان می‌کنند. اینک تلاش زباله‌گردها این است که خود را کارگرانی بالقوه و کاری را که انجام می‌دهند خدمات عمومی نشان دهند. فضای سوءظنی در مورد این موضوع وجود دارد که این افرادی که درون سطل‌های آشغال را واری می‌کنند، چه کسانی هستند و انگیزه‌شان چیست. زباله‌گردها صرفاً از نظر ظاهر است که تفاوتی با ولگردان بینوا ندارند. اغلب به آنها برچسب «برخی» (bergies) می‌زنند و تصور می‌شود که زیر و رو کردن سطل‌آشغال‌ها آخرین چاره‌سانی است که پیوندهای خود را با دوستان و خانواده قطع کرده‌اند و اینها روابطی هستند که افراد «عادی» به وقت نیاز می‌توانند به آنها تکیه کنند. ظاهر جسمی زباله‌گردها نیز ممکن است این حس را تشدید کند که آنها

اعتمادپذیر نیستند. بسیاری از زباله‌گردها تتوی زندان، زخم و نشانه‌های ظاهری دیگری دارند که همچون نشانگرهای بی‌اعتبارساز عمل می‌کنند. این امر سبب می‌شود که دشوار بتوانند خودشان را افرادی معرفی کنند که با ایجاد شغل برای خود، از جرم و بزه بیرون آمده‌اند. بلکه زباله‌گردها قدری بد برخورد و نجوش به نظر می‌رسند. فقدان تعامل معادل با این است که ساکنان برای قضاوت زباله‌گردها به منابع اطلاعات دیگری متکی شوند.

در حومه‌های مرفه‌نشین، شرکت‌های خصوصی امنیت با تبلیغ علیه بخشش به زباله‌گردها، آب به آسیاب تعصبات و تبعیض‌ها می‌ریزند؛ این کار به احساس ترس دامن می‌زند که کسب و کار آنها متکی بر آن است. همین‌طور گروه‌های نگهبانی محله نیز نمی‌توانند میان کسانی که می‌کوشند امرار معاش کنند با کسی که می‌خواهد به زور وارد خانه‌هایشان شود، فرق بگذارند. ساکنان با اعضای شورا متحد شده‌اند تا گشت‌های خیابانی‌ای ایجاد کنند تا بر اساس «نژاد» و سن و جنسیت، شرح حال تهیه کنند و گزارش دهند و هر کسی را که تهدیدی برای صحت و امنیت تشخیص می‌دهند، حذف کنند. گروه واتس‌آپی ساکنان از رمز «BM» برای «مرد سیاه‌پوست (black man)» استفاده می‌کنند تا رد انواع افراد ناخوشایند مشاهده‌شده در محله را بگیرند. بنابراین زباله‌گردهای خیابانی باید مداوماً بر سر دسترسی‌شان به خیابان‌ها و ضایعات خانگی چانه‌زنی کنند و باز هم چانه‌زنی کنند. اگر همه چیز همین‌طور ادامه یابد، بعید به نظر می‌رسد که عموم مردم زباله‌گردها را کارگران بالقوه بخش خدمات تلقی کنند. زباله‌گردها همچنان حاشی‌های مانده‌اند و به جز بودجه‌های حمایت دولتی در بخش‌هایی از آفریقای جنوبی و تلاش گروه‌های حمایتی از حمایت دیگری برخوردار نیستند. پس سیاست‌هایی که قصد کمک به ایجاد جماعات یا استخدام ایشان را دارند، همان‌طور که در بخش‌هایی از آمریکای جنوبی دیده‌ایم، شامل افرادی نمی‌شوند- که به عنوان مایه دردسرداغ ننگ خورده‌اند.

داغ ننگ که سیاست‌های متناقضی در مقیاس جهانی و مقیاس محلی آن را تشدید کرده است، در آفریقای جنوبی نوعی محدودیت برای زباله‌گردها است. عقاید قالبی فراگیری که بیزاری تاریخی از کارگران غیرمجاز (غیراروپایی) جایگیرشان کرده، مانع از دستیابی آنها به سطحی از حمایتی می‌شوند که لازمه مشارکتشان در اقتصاد سبز است. زباله‌گردها، ولگردهایی وابسته به الکلی یا مواد غیرقانونی و ناتوان از تفکر منطقی و تهدیدی برای ایمنی و امنیت حومه‌های مرفه‌نشین تعبیر می‌شوند. زباله‌گردی راهی عقب‌مانده و چرک و ناکارآمد برای کاهش زباله تلقی می‌شود. زیر سایه سیاست‌هایی که زباله‌گردها و زباله‌گردی را به نشانه‌های در حال توسعه بودن کشور اضافه می‌کنند، این نگرش منفی حتی بیش از پیش تداوم خواهد یافت. به همین دلیل، در شهرهایی که به فکر جذب گردشگری و کسب‌وکار هستند، احتمالاً اشکال ماشینی‌شده بازیافت همچنان محبوب‌تر از همتایان کارطلب‌ترشان خواهند ماند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Teresa Perez <tpz031@googlemail.com>

۱. فریگن‌ها معتقدان به به یک ایدئولوژی ضد مصرف‌گرایی هستند که فقط از غذاها و لباس‌های دور ریخته استفاده می‌کنند. واژه فریگن از ترکیب دو واژه free به معنی آزاد و رایگان و vegan به معنی گیاهخوار مطلق ساخته شده است. بسیاری از فریگن‌ها از اقشار تحصیل‌کرده هستند و هدف آنها فشار کمتر به طبیعت و محیط زیست است.

< انطباق با تغییرات اقلیمی: خرده‌مالکان در زیمبابوه

کریستوفر ماپزا، دانشگاه آزاد زیمبابوه، زیمبابوه

با توجه به این‌که می‌گویند باران در این مناطق حاشیه‌ای سریع می‌آید و فوراً هم قطع می‌شود، استحصال آب گزینه‌ای دوام‌پذیر است. زفانایا فیری فقید، کشاورزی در مناطق روستایی زیمبابوه که به عنوان استحصال‌کننده آب شهرتی جهانی دارد، برای مهارتش در استحصال آب موفق به کسب جایزه‌ای از نشنال جئوگرافیک شد. او آبی را استحصال کرد که به شکل آبشار از صخره‌ای در حوالی خانه‌اش به پایین می‌ریخت. می‌گفت، «م خاک و آب را به ازدواج هم درمی‌آوردم تا از هم نگریند و زائل نشوند بلکه طبق طرح من فرزندانمان را بپروراند». این امر بدان معنی است که نوآوری او از فرسایش خاک جلوگیری می‌کرد و تضمین می‌کرد که بیشترین مقدار آب را برای استفاده در آبیاری محصولاتش حفظ کند. اغلب کشاورزان خرده مالک زه آب را استحصال می‌کنند و به آب‌بندهای کوچکی هدایت می‌کنند که در خانه‌هایشان ساخته‌اند (تصویر ۱ را مشاهده کنید). آنها از آب برای باغبانی تجاری استفاده می‌کنند. افراد دیگری که خود را «قاتلان فرسایش» می‌نامند، در عرض راه آب دیواری می‌سازند و از این طریق آن را به آب‌بند کوچکی تبدیل می‌کنند که از آن هم برای اهداف باغبانی بازاری استفاده می‌شود (تصویر ۲ را مشاهده کنید). آنها با این کار فرسایش آب‌راه را مهار می‌کنند.

در بعضی از مناطق روستایی زیمبابوه، برخی از سازمان‌های غیردولتی برای کمک به انطباق کشاورزان با تغییرات اقلیمی، کشاورزی حافظتی را راه‌اندازی کرده‌اند. کشاورزی حافظتی منوط به فرسایش حداقلی خاک و حفظ آب است. اغلب کشاورزانی که طبق کشاورزی حافظتی عمل می‌کنند از علف برای

این موضوع که اقلیم جهان در حال تغییر است، و رای شک معقول است. جهان تأثیرات تغییر اقلیمی در سراسر جهان را به طور نامتناسب احساس می‌کند و کشورهای در حال توسعه لطمه بیشتری را متحمل می‌شوند. زیمبابوه نیز مستثنی نیست. رد پای تغییرات اقلیمی در سراسر چشم‌انداز روستایی زیمبابوه به چشم می‌خورد. افزایش میزان بارندگی سبب ویرانی شده است، به طوری که خرده‌مالکان با وسایل معاششان از خشکسالی‌ای به خشکسالی دیگر می‌روند و هر روز بی‌ثبات‌تر از دیروز می‌شوند. در بحث‌های گرایش به آن است که نقش خرده‌مالکان در حل مقدم بحران تغییرات اقلیمی نادیده گرفته شود. خرده‌مالکان در بیداری این تهدید وجودی، استراتژی‌های انطباقی شگفت‌انگیزی را در برابر تغییرات اقلیمی ایجاد کرده‌اند. ابتکارات آنها اغلب به طرز ترازویی نقش ساق‌دوش داماد را دارد و به ندرت در فرمول‌بندی سیاست‌ها خود داماد است، نوعی تکریم دیدگاه‌ها که با دیدن نقش حیاتی‌ای که ابتکارات محلی در کمک به انطباق اجتماعات روستایی با تغییرات اقلیمی ایفا می‌کنند، چهره در هم می‌کشند. به نظر می‌رسد انتقال به فناوری بر دریافت سیاست‌ها از انطباق با تغییرات اقلیمی تأثیر زیادی گذاشته است. لیکن این مقاله نشان می‌دهد که استراتژی‌های خرده‌مالکان در توسعه روستایی حیاتی هستند.

در دل ابتکارات کشاورزان خرده‌مالک روستاهای زیمبابوه آزمایش پیگیرانه‌ای در جریان است. این ابتکارات سرسختی خود را با دست خالی نشان می‌دهند. نوآوری‌ها حاصل پیگیری بن‌بست‌های بسیارند. این استراتژی‌ها برای معیشت شکننده خرده‌مالکان راه‌حل جادویی وضع نمی‌کنند. استراتژی‌ها راه‌حل‌هایی مؤثرند. راه‌حل‌های مؤثر یک رشته یا آرایشی از اصلاحات جزئی برای انطباق با تغییرات اقلیمی هستند. پس این موضوع بدین معنا است که هیچ راه‌حل واحدی وجود ندارد، بلکه راه‌حل‌های متعددی هست که هماهنگ عمل می‌کنند تا به اثرات تغییرات اقلیمی بپردازند.

مردم شونای زیمبابوه از زمان‌های قدیم خود را با تغییرپذیری اقلیمی انطباق داده‌اند. آنها بزرگ‌ترین گروه قومی کشور هستند. ایشان به عنوان کارگران سخت‌کوشی که تبدیلی را بر نمی‌تابند، به خویش افتخار می‌کنند. عمدتاً روی زمین زراعت می‌کنند که راهی است تا غذای سر سفره‌شان تضمین باشد. معیشتشان وابسته به کشاورزی دیمی است. افرادی میان این کشاورزان هستند که در کشاورزی و انطباق با محیط اقلیمی متغیر خبره شده‌اند. به این کشاورزان تربیت‌شده به زبان محلی *hurudza* می‌گویند. در برخی موارد به این کشاورزان تولیدی *mutambanevhu* می‌گویند (کسی که با خاک «بازی» می‌کند). آنها آزمایشگرانی سرسختند. اکثر نوآوری‌هایشان بر پایه حفظ آب استوار است.

استحصال آب به طور فزاینده در حال تبدیل شدن به گزینه‌ای با دوام برای کشاورزان است تا خود را با تغییرپذیری روزافزون بارندگی منطبق کنند.



۱. آب‌بند کوچکی در طرح یک کشاورز خرده‌مالک. از این آب برای آبیاری محصول گوجه‌فرنگی‌اش استفاده می‌کند که در پس‌زمینه عکس دیده می‌شود.

عمده است. خرده‌مالکان در خانه‌هایشان حوض ماهی می‌سازند (تصویر ۵ را مشاهده کنید).

سایر کشاورزان مرغ‌های آزادچر، یا چیزی که من ترجیح می‌دهم «مرغ‌های بدون مرز» بنامم، پرورش می‌دهند. بسیاری از کشاورزان خرده‌مالک، پرورش مرغ‌های بدون مرز را تبدیل به مداخله تطبیقی محبوبی کرده‌اند. این کشاورزان متوجه شده‌اند که در سختی فرصت ایجاد می‌شود. این امر منوط به درک این نکته است که تنها پاسخ منطقی به تغییر، یافتن فرصتی در آن است. برخی از کشاورزان بالغ بر ۲۰۰۰ مرغ پرورش می‌دهند. مرغ‌هایشان را در شهرهای همسایه و به ویژه در هراره، پایتخت کشور می‌فروشند، در آنجا تقاضای زیادی برای مرغ‌هایی وجود دارد که به شیوه ارگانیک پرورش یافته‌اند. بنابراین کسب و کار بسیار سگه است و کشاورزان امیدوارند تعداد مرغ‌هایشان را افزایش دهند.

کشاورزان بلندهمت در حال تنوع بخشیدن به گزینه‌های امرار معاش خود هستند. آنها محصولات جنگلی غیرچوبی مانند کرم‌های موپن را پرورش می‌دهند که به زبان محلی به آنها آماسیمبی (*amacimbi*) می‌گویند (تصویر ۶ را مشاهده کنید). آماسیمبی خوراک لذیذی است که بازار دسترسی پذیر راحتی



۲. این آب‌بند کوچک محصول «قتل فرسایش» است.

خاک‌پوش‌کاری (*mulching*) استفاده می‌کنند (تصویر ۳ را مشاهده کنید). بعضی از کشاورزان مبتکر کشاورزی حفاظتی از حلب‌های قدیمی برای ساخت باران سنج استفاده می‌کنند (تصویر ۴ را مشاهده کنید). آنها سوابق بارش را با این باران سنج‌ها ثبت می‌کنند.

افزایش تغییرپذیری اقلیمی در روستاهای زیمبابوه به پدیده‌ای در حال ظهور، یعنی «انقلاب آبی‌رنگ» منجر شده است. انقلاب آبی همان پرورش ماهی است. پرورش ماهی از این نظر که گازه‌های گلخانه‌ای کمتری منتشر می‌کند، از تولید دام «سبزتر» است. مایه امیدواری است که خاطرنشان کنم، پرورش ماهی در برخی از بخش‌های زیمبابوه در حال تبدیل شدن به فعالیتی



۵. ماهی‌خانه یک کشاورز خرده‌مالک



۶. کرم‌های موپانی (*amacimbi*)

دارد. عایدات آن برای خرید غذا و پرداخت شهریه مدرسه بچه‌ها خرج می‌شود. کشاورزان خرده‌مالک در گفتمان انطباق با تغییرات اقلیمی، نقش حیاتی ایفا می‌کنند. آنها بهتر از سیاست‌گذاران محیط‌زیستشان را می‌شناسند. ایشان مخزن اصلی دانشی‌اند که برای کمک به انطباق اجتماعات با تغییرات اقلیمی می‌توانا تحت کنترل درآورد. این امر بستگی به سیاست‌گذاران دارد که این راه‌حل‌های مؤثر و نوآورانه خرده‌مالکان را بپذیرند یا خیر. ■

«عکس‌ها از کریستوفر مایزا»

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Christopher Mabeza <cmabezah@gmail.com>



۴. کشاورزی در شوروگوی در حال محافظت از زراعت با باران سنج ساخته شده از حلبی خالی.

< به یاد آن آرمانشهرگرای راستین، اریک آلین رایت^۱

مایکل بوراوی، دانشگاه برکلی کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا



اریک آلین رایت درباره مفهوم «آرمانشهرهای واقعی» صحبت می‌کند.
بنیاد ژول لاکازامبورگ، منبع: فلیکر.

اریک هم‌زمان که جامعه‌شناسی را به چالش می‌کشید، مارکسیسم را نیز از نو می‌آفرید. مدت‌ها بود که طبقه متوسط استخوانی در گلولی مارکسیسم شده بود - فرض بر این بود که طبقه متوسط منحل می‌شود، اما روز به روز فربه‌تر می‌شد. اریک به همراه لوکا پرون (Luca Perrone)، این مشکل را با طرح مفهوم «موقعیت‌های طبقاتی متناقض» حل کرد. سه مورد از این موقعیت‌های طبقاتی متناقض وجود داشتند: کارفرمایان کوچکی که بین خرده‌بورژوازی و سرمایه بزرگ مقیاس قرار می‌گرفتند؛ ناظران و مدیرانی که بین سرمایه و کارگران مزدی قرار می‌گرفتند؛ و کارکنان نیمه‌مستقلی که بین کارگران مزدی و خرده‌بورژوازی قرار می‌گرفتند.

اریک پس از دست‌یافتن به مقام استادیاری در دانشگاه ویسکانسین - مدیسون در سال ۱۹۷۶، بسط برنامه‌ای پژوهشی برای تحلیل طبقاتی را آغاز کرد. از آن جایی که پیمایش‌های موجود طوری طراحی نشده بودند که مقولات جدید او را ترسیم کنند، او پیمایش ملی خودش را اجرا کرد، که برای پوشش مقولات طبقاتی خودش طراحی شده بودند. ایده‌های او در آن دوره اوج‌گیری مارکسیسم گسترش یافتند و خیلی زود در چند کشور دیگر گروه‌هایی تشکیل داد تا پیمایش‌هایی مشابه را در آن کشورها اجرا کنند.

از کجا شروع شد؟ سوال سختی است. خود اریک دوست داشت علاقه‌اش به آرمانشهرها را به سال ۱۹۷۱ برگرداند، همان زمانی که برای گریز از اعزام به خدمت نظامی، دانشجوی مدرسه دینی جهان‌گرایان توحیدی (Unitarian-Universalist seminary) در برکلی شده بود. همان موقع بود که برای بحث درباره دورنماهای دگرگونی انقلابی جامعه آمریکا، سمیناری دانشجویی با عنوان «آرمانشهر و انقلاب» برگزار کرد. او در آن زمان، در مقام دانشجوی کشیش، در زندان ایالتی سن‌کوئنتین کار می‌کرد و به سازمانی فعال در حوزه اصلاح زندان‌ها پیوست.

این کار او را به خوبی آماده کرد تا در روزهای پُر شر و شور اوایل دهه ۱۹۷۰، برای تحصیلات تکمیلی به برکلی برود. در آن جا اریک به چهره‌ای اصلی پروژه فکری آن روزها بدل شد: بازآفرینی جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته علمی مارکسیستی. به این ترتیب بود که رساله او جامعه‌شناسی جریان اصلی را، نه فقط بر مبنای ایدئولوژیک، بلکه بر مبنای علمی به چالش کشید. او نشان داد که بازسازی تعریفی مارکسیستی از طبقه، بهتر از مدل‌های موجود درباره قشربندی و نظریه سرمایه انسانی، می‌تواند اختلاف‌های درآمده را تبیین کند.

درآمد همگانی و برابری جنسیتی می‌شدند. مقالات همایش در مجموعه کتابی که اریک جمع‌آوری کرده بود منتشر و به شاهکار خودش، تصور آرمانشهرهای واقعی، ختم شدند.

اریک می‌خواست جامعه‌شناسی را به بنیانگذارانش - مارکس، دورکیم و وبر - بازگرداند، کسانی که در مقایسه با کارشناسان حرفه‌ای امروز، نسبت به بناکردن سازه‌های نظریشان بر ارزش‌های اخلاقی سخت‌گیری کم‌تری داشتند. اریک به صراحت پروژه جامعه‌شناسی را فهم امکان‌های نهادی تحقق آن ارزش‌ها می‌دانست.

اریک در اوایل سال‌های زندگی‌اش دریافت که این آرمانشهرهای واقعی برای کنشگران جذابیت زیادی دارند. او وقت بیش‌تری را صرف این کرد که به گوشه و کنار جهان برود و با گروه‌هایی گفتگو کند که مشتاق بودند چارچوب ایدئولوژیک-فکری او را به پروژه‌های خودشان پیوند بزنند. پس او عزم آن کرد که تصور آرمانشهرهای واقعی را به شکلی دسترس‌پذیر و قابل فهم درآورد، زواید و زیاده‌گویی‌های آکادمیک را حذف کند و دست‌نامه‌ای ضدسرمایه‌دارانه تدوین کند که نامش را به درستی چگونه در قرن بیست و یکم ضدسرمایه‌داری باشیم گذاشت.

فعالانِ سنگرهای جامعه مدنی مشتاق بودند تا پیام مثبتش را بشنوند. اریک روشنفکری بود که به زحمات به شدت ناپیدای آن‌ها ارج می‌نهاد، با وجود همه سختی‌ها سرمایه‌داری را به مبارزه طلبیده بود و توهین‌ها و کینه‌جویی‌ها را تاب می‌آورد.

اریک برای ما هم شیوه‌ای برای اندیشیدن به جا گذاشت، هم شیوه‌ای برای بودن. بی‌تعارف بگویم، هیچ‌کس را نمی‌شناسم که با روشنی، استحکام، سرعت و سهولت او بیندیشد؛ هیچ‌کس را نمی‌شناسم که به کارآمدی او و بی‌معطلی به نکته اصلی هر بحث، هر مقاله یا هر کتاب پی ببرد. ما نمی‌توانیم مثل او باشیم، اما می‌توانیم از آنچه برایمان بر جا گذاشته الهام بگیریم، ردّ پایش را دنبال کنیم، از نقشه‌اش راهنمایی بطلبیم و در مسیری که پیش می‌رویم آن را تجدید کنیم. ■

اگر بخواهیم بر یک خصلت او دست بگذاریم که در کل کار علمیش - و در واقع در کل زندگی‌اش - جاری بوده است، همان عزم اوست برای درست انجام دادن کارها. این خصلت علاوه بر پیشبرد گفتگویی نزدیک میان تشریح نظری و پژوهش تجربی بود، مستلزم تعمیق منطق درونی طرح‌های تحلیلی او نیز بود. می‌توانید تصور اندیشه او را از خلال کتاب‌هایش دنبال کنید؛ ابتدا طبقه، بحران و دولت (۱۹۷۸)، پشت‌بند آن انتشار رساله‌اش تحت عنوان ساختار طبقاتی و محاسبه دستمزد (۱۹۷۹)، و بعد از آن تغییر مسیری عمیق‌تر در کتاب طبقات (۱۹۸۵) از طریق پذیرش برداشت جان رومر (John Roemer) از استثمار، و سرانجام پاسخ او به منتقدانش در بحثی درباره طبقات (۱۹۸۹).

اریک در سال ۱۹۸۱ به گروهی از فیلسوفان و عالمان اجتماعی طراز اول پیوست، که در میان آن‌ها بیش از همه، از دو فیلسوف به نام‌های جی. ای. کوهن (G. A. Cohen) و فیلیپه فان پاریس (Philippe van Parijs) و، جان رومر اقتصاددان تأثیر گرفت. این‌ها پیش‌گامان «مارکسیسم تحلیلی» بودند، جریانی که در بیان محاوره‌ای‌تر به «مارکسیسم بدون چرندیات» معروف شد. کار اعضای گروه این بود که بدون هیچ محدودیتی در استنتاج کار یکدیگر، بنیادهای مارکسیسم را روشن کنند.

هرچند مارکسیسم از همان ابتدا نسبت به اندیشه آرمانشهری حساسیت داشت، بزنگاه سیاسی پس از ۱۹۸۹ نیز چنین اندیشه‌ای را می‌طلبید. اریک وارد کارزار شد. او در مقابل رو در رو با وضع رقت‌انگیز محافظه‌کاری جدید، با طرح بدیل‌هایی برای سرمایه‌داری و البته کشف هسته‌هایشان درون جامعه سرمایه‌داری، دستورکاری سوسیالیستی را تدوین کرد.

پروژه جدید در سال ۱۹۹۱ آغاز شد، یعنی همان سال فروپاشی اتحاد شوروی. اریک برای بحث درباره «آرمانشهرهای واقعی» - بدیل‌هایی واقعی که می‌توان درون جوامع واقعاً موجود یافت، و نه نوعی جهان آرمانیِ نظرورزان - مجموعه‌ای از همایش‌ها راه انداخت. موضوعات همایش شامل دموکراسی انجمنی، سوسیالیسم بازار، دموکراسی مشارکتی، پرداخت

۱. این یادداشت نسخه کوتاه‌شده مقاله‌ای است که در ژانویه ۲۰۱۹ در ژاکوبین منتشر شد. نسخه اصلی را می‌توانید از اینجا ببینید.

< به یاد اریک آلین رایت

میشله ویلیامز، دانشگاه ویتس واترلاند، آفریقای جنوبی

میتنی بر همبستگی که من و اریک، به همراه شریک زندگی، ویشواس ساتگار، بررسیشان می‌کردیم. در حالی که بر سر اهمیت اندیشیدن به بدیل‌های انضمامی توافق داشتیم، همیشه درباره جزئیات هم‌نظر نبودیم - من اغلب با رویکرد به شدت تحلیلی او مخالف بودم، و ایده فرهنگ، اهمیت معناسازی و درهم‌ریختگی محض واقعیت را مطرح می‌کردم. در این مواجهات، اریک هیچ‌وقت از خود سرخوردگی یا رنجش نشان نمی‌داد، بلکه به نظر می‌رسید دوست دارد ایده‌ها را دنبال کند و حتی این احساس را به من می‌داد که نه مخالف است و نه موافق. او بسیار بلندنظر بود - دست‌کم دو مورد را سراغ دارم که به دو نویسنده به نام‌های روهنتون میستری و زاکس مدا نامه نوشت تا از آثار داستانی سیاسی‌شان قدردانی کند. وقتی در سفری به ژوهانسبورگ، نمایش مدا به نام جیغ‌های محتضر ماه را دید، تقریباً داشت به گریه می‌افتاد و گفت که بهترین نمایشی است که تا به حال دیده است.

«اریک همیشه شخصیتی عمووار، دوست‌داشتنی،

پرشور و انسان دوست داشت و در عین حال یکی از

مهم‌ترین جامعه‌شناسان و پژوهشگران مارکسیست زمانه

ما بود.»

در حالی که اولین بار اریک را در برکلی دیدم، در طول بیست سال پس از اولین دیدارمان، بخش اعظم دوستی ما در جریان سفرهایی به نقاط دوردست شکل گرفته است: کرایا، بارسلونا، گوتته‌بورگ، بوینوس آیرس، پادوا، و سه بازدیدی که از آفریقای جنوبی داشت. نخستین سفر طولانی‌مان در سال ۲۰۰۰، به کرایا در هند بود (تازه کار میدانیم را در کرایا آغاز کرده بودم). در کرایا بود که فهمیدم اریک چگونه هر جا که می‌رود با مردمانی از همه سنین ارتباط برقرار می‌کند: یک بار او آهنگ «اون از کوه‌ها پایین میاد» را خواند و اسباب خنده گروهی از بچه مدرسه‌ای‌ها در روستایی کوهستانی در بخش روستایی کرایا شد. شاید مواجهه محبوب من زمانی بود که مایکل و اریک هر دو در ژوهانسبورگ بودند. در طول شامی سه نفره، شانس آن را داشتیم که شاهد بحث چندساعته آن دو درباره مارکسیسم باشیم. نه تنها موضوع بحث جذاب بود، بلکه تماشای شیوه مواجهه‌شان هم بی‌نهایت کیف می‌داد. خویشتن‌داری اریک فوق‌العاده بود! در واقع، به نظر می‌رسید خلق و خوی اریک هیچ‌وقت تحت تأثیر چیزی (مثلاً کم‌خوابی، نآسودگی یا برنامه‌های کاری فرساینده) قرار نمی‌گیرد. دست کم آن‌طور که من تجربه کردم، اریک همیشه شخصی انسان دوست و پرشور و با محبت و مثل یک عمو بود؛ و همین‌طور یکی از مهم‌ترین جامعه‌شناسان و پژوهشگران مارکسیست زمانه ما. بدرد، اریک! ■

من یکی از انسان‌های پرشماری هستم که می‌توانستم اریک آلین رایت را معلم، همکار، دوست و هم‌سفر خود بدانم. بسیاری از تکریم‌نامه‌ها بر دستاوردهای فکری عظیم او، راهنمایی و تعلیم قهرمانانه او، سهم‌آفرینی و تعهدش به یافتن مسیرهایی به فراسوی سرمایه‌داری و سهمش در مارکسیسم تمرکز کرده‌اند. هرچند من هم این جنبه‌های اریک را زیاد تجربه کرده‌ام، در این جا می‌خواهم بر تجربیات شخصیم با اریک، در مقام یک انسان باور با عواطف شگفت‌انگیز بسیار، با تخیلی همه‌گیر و شورمندی نسبت به جنبه خلّاق انسان‌ها تمرکز کنم.

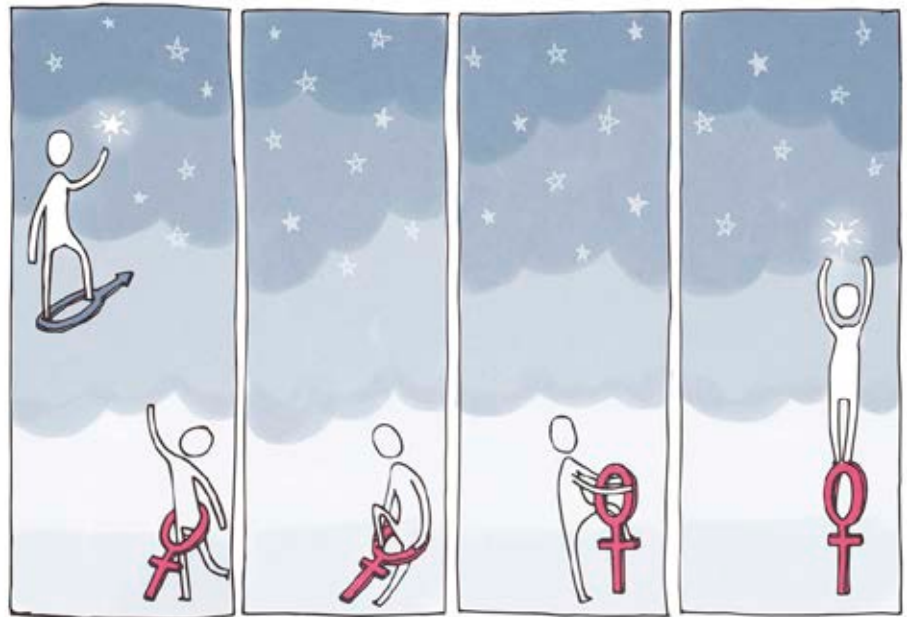
نخستین بار اریک را اواخر دهه ۱۹۹۰ در یکی از ملاقات‌های سالانه او با دوست نزدیکش، مایکل بوراوی، که استاد راهنمای من بود، دیدم (در آن زمان در مدرسه تحصیلات تکمیلی برکلی بودم). در یکی از اولین مکالمه‌هایمان، اریک به من گفت: «می‌دانستی من عموی تو هستم.» جواب دادم: «واقعاً؟ متوجه منظورتان نمی‌شوم.» بعد او توضیح داد که مایکل پدر آکادمیک من و برادر اوست، و این‌گونه اریک عموی من می‌شد. سریع متوجه شیوه او برای گنجاندن من در جهان خودش شدم، و بعدها فهمیدم که چطور این روش نشانگر استقبال گرم اریک از دیگران به عنوان بخشی از خانواده خودش است - او همیشه راهی پیدا می‌کرد تا مردم را وارد شبکه عظیم خودش بکند، و اغلب این کار را از طریق روابط خویشاوندی خیالی انجام می‌داد. از همان آغاز، نقش عمووار اریک در همه تعاملاتمان حاضر بود - در هر موضوعی، اعم از توضیح تفاوت و دشواری‌های نظریه‌سازی و مفهوم‌سازی، بحث‌های طولانی‌مان درباره تمایلات دموکراتیک احزاب کمونیست در آفریقای جنوبی و ایالت کرایا در هند، بحث درباره مؤلفه‌های سازنده یک ابتکار عمل ضدسرمایه‌دارانه، به اشتراک گذاشتن کتاب‌های داستانی یا غیرداستانی محبوبمان، تماشای نمایش‌ها (او عاشق نمایش‌های سیاسی‌ای بود که آفریقای جنوبی در آن مهارتی ویژه داشت) یا بحث درباره دستور پخت غذا و راه‌های تبدیل غذای محبوب فرانسوی‌اش، یعنی بشقاب خروس و شراب، به یک وعده غذایی گیاهی (چیزی که به آن می‌گفت بشقاب خروس و شراب بدون خروس، و من تا وقتی امتحانش نکرده بودم خیلی در موردش بدبین بودم!) اریک همیشه شورمندانه و مشتاقانه با مسائل درگیر می‌شد. دیدارهای سالانه او از برکلی نیز لحظاتی هیجان‌انگیز برای شاگردان مایکل بود، زیرا اریک همیشه غذای معرکه‌ای می‌پخت و ما را به آپارتمان مایکل دعوت می‌کرد (بقیه مواقع سال باید همیشه برای جلسات خانه مایکل خودمان غذا می‌آوردیم، چون او اصلاً آشپزی نمی‌کند).

ارتباط من با اریک در زمینه تعهد مشترکمان به یافتن بدیل‌های ضدسرمایه‌دارانه عمیق‌تر شد، به ویژه در رابطه با تعاونی‌ها و اقتصادهای

< مقدمه‌ای بر رابطه جنسیت و نابرابری

بیرژیت ریگراف، استاد دانشگاه پادربورن آلمان و عضو کمیته پژوهشی زنان، جنسیت و جامعه در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC32)؛ **لینا ابی رافع**، استاد دانشگاه آمریکایی لبنان؛ **کدري آویک**، استاد دانشگاه تالین استونی و دانشگاه هلسینکی فنلاند

دستیابی به برابری مسئله‌ای شخصی یا خصوصی نیست، باید در سطحی ساختاری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به این موضوع پرداخت. عکس: نگوین های ها / فیلکر. برخی حقوق محفوظ است.



همچنان بسیار کم‌تر از حد واقعی به لحاظ سیاسی نمایندگی می‌شوند. از ۱۴۹ کشور بررسی‌شده در گزارش، تنها در ۱۷ کشور یک زن رییس دولت است. علاوه بر این، تنها ۱۸ درصد وزیران و ۲۴ درصد نمایندگان پارلمان در سراسر جهان زن هستند.

با وجود پیشرفت عظیم به سوی برابری جنسیتی گسترده‌تر در برخی کشورها، زنان هنوز در زمینه فرصت‌های اجتماعی، گرفتار شکاف‌های چشمگیری هستند که در طیف وسیعی از هویت‌های متقاطع آن‌ها - از جمله نژاد، طبقه و گرایش جنسی - ریشه دارند. در حالی که برخی از زنان با پایگاه اجتماعی ممتازتر از پیشرفت‌ها نفع می‌برند، زنان دیگر همچنان در شرایط متزلزل زندگی می‌کنند. درون کشوری واحد، تفاوت‌های بین زنان برخاسته از پس‌زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی مختلف رو به افزایش است. این تفاوت‌ها تأثیری شگرف بر امنیت اجتماعی و فرصت‌های زنان دارد. مثلاً، براساس **داده‌های یونیسف**، نرخ مرگ و میر مادران به خاطر بارداری یا زایمان نسبتاً پایین است (رتبه ۵۴ از میان ۱۸۲ کشور بررسی‌شده). هم‌زمان، بنابر گزارش **مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها** (Centers for Disease Control and Prevention)، نرخ مرگ و میر مادران سیاه‌پوست در ایالات متحده سه برابر مادران سفیدپوست است.

جنسیت و نابرابری اجتماعی از حوزه‌های کلیدی پژوهش و تحلیل در جامعه‌شناسی، مطالعات جنسیت و بسیاری از دیگر رشته‌های علمی هستند. یکی از یافته‌های مشترک این حوزه‌های پژوهشی این است که زنان بخش بزرگی از تهی‌دستان و به حاشیه‌رانده‌شدگان را در سراسر جهان تشکیل می‌دهند. بر اساس گزارش شکاف جنسیتی جهان که مجمع جهانی اقتصاد در سال ۲۰۱۸ منتشر کرد، ۲۰۲ سال طول می‌کشد تا شکاف اقتصادی جنسیتی در جهان محو شود.

نابرابری‌های اقتصادی شکل‌های زیادی به خود می‌گیرند؛ برای مثال، براساس **گزارش مذکور**، تنها در ۴۱ درصد از کشورهای بررسی‌شده می‌توانند مالک زمین باشند. در حوزه‌های حرفه‌ای، تنها ۳۴ درصد از مقام‌های مدیریتی در دست زنان است. نقش زنان در اقتصاد غیررسمی یکی دیگر از چالش‌های جنسیتی است. زنان اکثریت فعالان اقتصاد غیررسمی را تشکیل می‌دهند و گزارش‌ها نشان می‌دهند که دوبرابر مردان وقت صرف کارهای بدون مزد می‌کند. از آنجایی که اقتصاد غیررسمی تحت نظارت مقررات نیست، زنان به طور خاص در معرض استثمار و سوءاستفاده قرار می‌گیرند. بسیاری از این واقعیت‌ها را می‌توان با تغییرات معنادار در سیاست‌گذاری‌ها اصلاح کرد. گفته می‌شود زنان بهترین نماینده خود هستند؛ با وجود این،

با تمرکز بر جمهوری چک - شکل می دهند. او از مفهوم رهایی تحریف شده (distorted emancipation) استفاده می کند تا بر امتیازهایی تأکید کند که برخی زنان، به زبان برخی دیگر، به دست آورده اند.

مارگارت آبراهام در مقاله «تداوم و تغییر: نابرابری جنسیتی در ایالات متحده»، از این بحث می کند که چگونه در پیکار برای برابری در ایالات متحده، هم زمان شاهد موفقیت ها و پس رفت هایی هستیم. او استدلال می کند که این دستاوردهای معطوف به برابری و عدالت بدیهی نیستند، و باید در کنش های اجتماعی و تحلیل های جامعه شناختی خود به جلو حرکت کنیم.

لینا ابی رافع، در مقاله «جنسیت و نابرابری در منطقه عربی»، نابرابری های جنسیتی را در بستر جهان عربی بررسی می کند. این منطقه مدت ها از نامنی های اقتصادی و سیاسی در رنج بوده، و نامنی با موانع اجتماعی-فرهنگی و نظام پدرسالاری ریشه دار پیوند خورده است. این ترکیب سمی پیشرفت به سوی برابری جنسیتی را کند - و در بسیاری موارد، معکوس - می کند. این منطقه بدون برابری کامل برای زنان عرب، به صلح یا شکوفایی نخواهد رسید.

مقاله نیکولا پایپر با عنوان «کار جنسیتی شده و نابرابری در بستر آسیایی»، با بیان این که حرکت های جمعیتی عظیم و مستمر این منطقه به نقطه تمرکزی برای پژوهشگران و کنشگران بدل شده است، کار جنسیتی و نابرابری را در بستر آسیایی بررسی می کند. به طور خاص، مهاجران زن در بخش های زنانه متمرکز شده اند و اغلب از حقوق و حمایت های [قانونی و اجتماعی] بی بهره اند. چالش ها و آسیب پذیری هایشان در مرکز نابرابری جنسیتی این منطقه قرار دارد.

جف هرن در مقاله «میزگرد بین المللی پیشرفت اجتماعی: تأملاتی جنسیتی بر پیشرفت اجتماعی» به فرایند و نتایج گزارش این میزگرد می پردازد. او بر توصیه های این گزارش درباره نحوه مفهوم پردازی جنسیت تمرکز می کند. ■

در حالی که کشورهای بسیاری در مسیر پیشرفتند، نرخ پیشرفت ها با هم فرق دارند. «شکاف جنسیتی جهانی» (Global Gender Gap) خاورمیانه و شمال آفریقا را دارای بالاترین شکاف جنسیتی منطقه ای اعلام کرده است، اما نرخ پیشرفت آن ها در زمینه بهبود شرایط زنان عملاً بهتر از منطقه آمریکای شمالی است. تخمین زده می شود که آسیای جنوبی بتواند طی هفتاد سال - تقریباً یک قرن زودتر از آمریکای شمالی، خاورمیانه و آفریقای شمالی - به شکاف جنسیتی پایان دهد. با وجود این، پس از بررسی بیش تر آن منطقه، این سوال پیش می آید که آیا این آمار در مورد زنان روئینگیایی آواره شده در میانمار - کسانی که به خاطر تصفیه قومی مداوم در وضعیتی بی نهایت متزلزل زندگی می کنند - صدق می کند؟ آمارهایی مثل این ما را وا می دارد تا در شیوه تعریف و سنجشمان از پیشرفت در زمینه نابرابری جنسیتی تردید کنیم.

مقالات ارائه شده در این مجلد از گفتگوی جهانی تفاوت های اجتماعی - فضایی قابل ملاحظه ای را روشن می کند که در نحوه پیوند و شکل گیری جنسیت و نابرابری اجتماعی وجود دارد. هدف این مجلد ارائه آغازگاهی برای این پویه های متفاوت و خلق فضایی برای پژوهش و بحث بیش تر است، که در حالت آرمانی، دلالت هایی هم برای تغییرات اجتماعی و سیاست گذارانه در حوزه زنان داشته باشد.

لیزا هوسواین ملاحظات را با این نکته می آغازد که با وجود پیشرفت های شگرف زنان در آموزش عالی در سراسر جهان، این روند که هرچه مقام [اداری، سیاسی، اقتصادی و...] بالاتر باشد، شمار زنان کم تر می شود، همچنان پابرجاست. او در مقاله خود با عنوان «چالش های جنسیتی در تأمین مالی پژوهش ها»، دلالت های نمایندگی کم رنگ زنان را از چشم انداز کشورهای اروپایی و شمال اروپا بررسی می کند.

بلانکا نیکلوا در «به چالش کشیدن برابری جنسیتی در جمهوری چک» به اختصار توضیح می دهد که چگونه ایدئولوژی نولیبرالی و مواضع محافظه کارانه به نابرابری جنسیتی و اجتماعی در اروپای مرکزی - مشخصاً

نامه هایتان را به این نشانی ها بفرستید:

Birgit Riegraf <birgitt.riegraf@uni-paderborn.de>

Lina Abirafeh <lina.abirafeh@lau.edu>

Kadri Aavik <kadri.aavik@tlu.ee>

< چالش‌های جنسیتی در تأمین مالی پژوهش‌ها

لیزا هوسو، مدرسه‌ی اقتصاد هانکن، فنلاند و دانشگاه اوربرو، سوئد و عضو هیئت رییسه‌ی کمیته‌ی پژوهشی جامعه‌شناسی علم و فناوری در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC23)، و عضو کمیته‌ی پژوهشی زنان، جنسیت و جامعه در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC32)

مجموع متقاضیان (چه کسی شایسته تقاضا دادن است)، ترکیب گروه پژوهشی، ابزارهای تأمین مالی، متن اعلان‌ها، رهنمون‌های خطاب به متقاضیان، معیارهای صلاحیت‌سنجی (سن یا مقام)، معیارهای ارزیابی، رویه‌های ارزیابی، جانبداری‌های بالقوه در روند ارزیابی، استخدام داوران طرح‌ها، فرایند داوری طرح‌ها، نرخ موفقیت، میزان منابع مالی تقاضاشده و تخصیص داده‌شده، محتوای پژوهش‌ها، اعلامیه‌های سیاستی (policy statement) تخصیص‌دهندگان چه در کل و چه در زمینه برابری جنسیتی، شفافیت کلی نظام‌های تأمین مالی، نظارت و دسترس‌پذیری آمارها برحسب جنسیت، و آثار شغلی بلندمدت منابع مالی به‌دست‌آمده.

از جمله مسائل محبوب در این حوزه، ابزارهای تأمین مالی‌ای هستند که به اصطلاح نشان مزیت دارند: قطب‌های علمی، ابتکارات عالی متفاوت، مقام استادی برجسته و مواردی از این دست. چندین مطالعه تجربی جدید و نیز رویه‌های نظارتی نشان داده‌اند که این ابتکارات عالی بیش‌تر به نفع پژوهشگران مرد بوده‌اند تا پژوهشگران زن، حتی در کشورهایی مثل سوئد که از سطح بالایی از برابری جنسیتی برخوردارند.

شبکه‌سازی رسمی و غیررسمی نقشی مهم در پیگیری منابع مالی بازی می‌کند. تأمین مالی پژوهش‌ها در بسیاری از حوزه‌ها، به جای این‌که تلاشی فردی باشد، بیش از پیش در حال بدل شدن به تلاشی گروهی است. از این جهت، تحقیق درباره الگوهای جنسیتی‌شده شبکه‌سازی دانشگاهی و ادغام درون محیط‌های پژوهشی بسیار مناسب است.

< تجربه اروپا

تأمین مالی پژوهش‌ها یکی از موضوعات کلیدی در سیاست‌های پژوهشی ملی و منطقه‌ای است. در سطح اتحادیه اروپا، و در سیاست‌های ملی کشورهای اروپایی، موضوع جنسیت در تأمین مالی پژوهش‌ها از اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰، به عنوان دغدغه سیاست‌گذارانه، پیش کشیده شد. از اواسط دهه ۱۹۸۰، تأمین مالی پژوهش‌ها در اتحادیه اروپا به عنوان «برنامه‌هایی چارچوبی» (framework programs) ساماندهی می‌شد. نخستین برنامه‌های چارچوبی اروپا، به طرز قابل توجهی، فاقد جنبه‌های مربوط به علوم اجتماعی بودند، مگر آن جایی که علوم اجتماعی نقشی کمکی برای فناوری داشت. این برنامه‌ها همچنین نسبت به مسائل

نابرابری جنسیتی مشاغل دانشگاهی و پژوهشی دغدغه‌ای مزمن و جهانی است. در سطح جهان و در اروپا، تنها یک سوم پژوهشگران زن هستند. این الگوی ریشه‌دار که هرچه مقام [اداری، سیاسی، اقتصادی و...] بالاتر برود، شمار زنان حاضر در آن مقام کم‌تر می‌شود، همچنان پابرجاست. این امر با وجود پیشرفت‌های شگرفی است که زنان در آموزش عالی در سراسر جهان پشت سر گذاشته‌اند. اکثریت قاطعی از استادان دانشگاه مرد هستند، و چنان‌که آمارهای اخیر اروپا و اروپای شمالی نشان می‌دهند، سرعت تغییر به سوی هیئت‌های علمی‌ای که به لحاظ جنسیتی متوازن‌تر باشند، بسیار کند است.

< آیا تأمین مالی پژوهش‌ها به لحاظ جنسیتی بی‌طرف است؟

دسترسی به منابع مالی پژوهشی یکی از موضوعات کلیدی در پیشرفت شغلی در دانشگاه و امور پژوهشی است، چه برای زنان و چه برای مردان. در بیش‌تر کشورها، دسترسی داشتن به منابع مالی به معنای موفقیت در یافتن منابع مالی بیرونی است، که اغلب با رقابتی سخت به دست می‌آید. تحقیقات درباره پویه‌های جنسیتی تأمین منابع مالی پژوهش‌ها نشان از این نداشته‌اند که نرخ موفقیت زنان در دستیابی به منابع مالی، در همه موقعیت‌های تأمین مالی، به طور نظام‌مند، پایین‌تر بوده است، بلکه تصویری پیچیده‌تر را ترسیم می‌کنند که مملو از چندین چالش جنسیتی است. این چالش‌ها به پژوهشگران فردی، گروه‌های پژوهشی و دانشگاه‌ها، سازمان‌های تأمین مالی، محتوای پژوهشی و سیاست‌های پژوهشی مربوط می‌شود. چالش‌های مذکور را می‌توان پیوند داد به تخصیص منابع مالی، ناظران تأمین مالی، داوری طرح‌ها، سازمان‌های تأمین مالی، مدیریت این سازمان‌ها، سیاست‌ها و رویه‌ها و تعریف معیارهای این‌که چه کسی و چه کاری ممتاز است و چه کسی مزیت را تعریف می‌کند. تحقیقات اخیر و جاری درباره‌ی رابطه جنسیت و تأمین مالی پژوهش‌ها بر لزوم بررسی انتقادی کل چرخه تأمین مالی پژوهش‌ها و محیط‌های تأمین مالی، به شیوه‌ای وسیع‌تر و فراگیرتر، تأکید کرده‌اند.

فهمی وسیع‌تر از پویه‌های جنسیتی در تأمین مالی پژوهش‌ها کل چرخه تأمین مالی را شامل می‌شود و با تحلیل الگوهای جنسیتی‌شده بالقوه در این زمینه‌ها به دست می‌آید: رفتار متقاضیان (چه کسی تقاضا می‌دهد)،

«اراده سیاسی یا فقدان آن نقشی مهم بازی می کند در این که سازمان های عمومی تأمین مالی چگونه به برابری جنسیتی اولویت می دهند و چگونه با چالش های جنسیتی در تأمین مالی پژوهش ها برخورد می کنند.»

۲۰۰۷، نرخ موفقیت مردان و زنان در سطح مقدماتی به ترتیب ۳۰ و ۲۵ درصد بوده، در حالی که همین رقم برای پژوهشگران پیشرفته به ۱۵ و ۱۳ درصد رسیده است. تنها در یک حوزه هیچ تفاوت جنسیتی ای در سطح کمک هزینه تحصیلی مقدماتی مشاهده نمی شد: علوم فیزیکی و مهندسی، حوزه ای پژوهشی که به شدت تحت سیطره مردان است. در حوزه های که سنتاً زنان بسیاری در آن ها فعال بودند، مثل علوم زیستی و علوم اجتماعی و انسانی، تفاوت های واضحی به نفع مردان در نرخ های موفقیت مشاهده می شد.

اراده سیاسی یا فقدان آن نقشی مهم بازی می کند در این که سازمان های عمومی تأمین مالی چگونه به برابری جنسیتی اولویت می دهند و چگونه با چالش های جنسیتی در تأمین مالی پژوهش ها برخورد می کنند. مثلاً، جوامع اروپای شمالی در مقایسه های بین المللی برابری جنسیتی رتبه بالایی دارند، در شاخص های جهانی نوآوری هم همین طور. برابری جنسیتی در دستورکار سیاست گذاری پژوهشی هم جایگاه بالایی دارد، به ویژه در نروژ و سوئد. در سوئد، سازمان های عمومی تأمین مالی پژوهش ها، مثل «شورای پژوهش سوئد» (Swedish Research Council) و مؤسسه نوآوری ملی «ویننوا» (Vinnova)، همگی از رهنمودهای حکومتی پیروی می کنند تا فعالیت هایشان به لحاظ جنسیتی هم سطح کنند. در روند رشد نظارت ها، مسئولان تأمین مالی پژوهش ها در سوئد نه تنها از آمار، بلکه همچنین از ابزارهای کیفی علوم اجتماعی، مثل ناظران جنسیتی در نشست های کمیته های پژوهشی، بهره می برند.

موازنه جنسیتی در هیئت های عمومی تأمین مالی پژوهش ها هدفی سیاست گذارانه است که از اوایل دهه ۲۰۰۰ در فنلاند، نروژ و سوئد محقق شده است، در حالی که در بسیاری از کشورهای اروپایی، این هیئت ها همچنان تحت سیطره مردانند. موازنه جنسیتی در هیئت های تأمین مالی صرفاً به نمایندگی برابر و عدالت مربوط نمی شود؛ نمایندگی برابر در این مقامات ناظر هم مهم است، زیرا دانشی درونی نسبت به چگونگی عملکرد نظام تأمین مالی فراهم می کند و شبکه سازی علمی افراد درگیر در این کار را بهبود می بخشد. ■

نامه هایتان را به این نشانی بفرستید:

LiisaHusu <liisa.husu@oru.se>

جنسیتی خاموش بودند. فقط از برنامه چارچوبی چهارم (۱۹۹۴-۱۹۹۸) به بعد بود که تأمین مالی برای پژوهش های علوم اجتماعی هم لحاظ شد و مسائل جنسیتی نیز در دستورکار قرار گرفتند. از اواخر دهه ۱۹۹۰، شاهد روند گسترش تدریجی این برنامه ها بودیم: در ابتدا، پرداختن به «نقش زنان در علم»، و سپس واکاوی مسئله جنسیت در علم، از جمله ابعاد جنسیتی محتواهای پژوهشی، در کنار تمرکز سنتی تر بر موازنه جنسیتی پژوهشگران و گروه های پژوهشی و نیز تصمیم گیران و ارزیاب ها. در «منطقه پژوهشی اروپا» (European Research Area)، برابری جنسیتی یکی از پنج اولویت اصلی است و به این موضوعات اشاره دارد: موازنه جنسیتی در تیم های پژوهشی، موازنه جنسیتی در میان ارزیاب ها، و بعد جنسیتی در محتواهای پژوهشی.

بخشی از کار سیاست گذارانه اروپا در این حوزه نخستین بازبینی نظام مند درباره رابطه جنسیت و تأمین مالی پژوهش ها بود که در سال ۲۰۰۹ در ۳۳ کشور انجام شد. این بازبینی دریافت که نحوه مواجهه سیاست های پژوهشی ملی و موسسات تأمین مالی ملی با موضوعات جنسیتی، در سراسر اروپا تنوع عظیمی دارد؛ از «انفعال نسبی» و نظارت به شدت کم مایه بر نقش جنسیت در تأمین مالی پژوهش ها در سطح ملی در برخی کشورها، تا اقدامات فعالانه گوناگون، نظارت، و مداخله فعال برای ارتقای برابری جنسیتی در نظام تأمین مالی ملی در معدودی از کشورها مثل کشورهای شمال اروپا.

گل سرسبد پژوهش در اتحادیه اروپا، یعنی «شورای پژوهش اروپا» (European Research Council) در سال ۲۰۰۷ تأسیس شد تا با بودجه ای معادل ۱۳٫۱ میلیارد یورو برای بازه زمانی ۲۰۲۰-۲۰۱۴، به طور سراسری و از سطوح پایین تا بالا، در هر رشته و کشوری، منابع مالی پژوهش های ممتاز پژوهشگران تازه کار، با تجربه و پیشرفته را تأمین کند. اما با وجود دغدغه های جنسیتی سیاست پژوهشی اتحادیه اروپا، این شورا در ابتدا برابری جنسیتی را در میان اصول مدیریتش نگنجانده بود. سرانجام وقتی شورای پژوهش اروپا شروع کرد به نظارت بر فرایند تخصیص منابع مالی برحسب جنسیت، نتیجه ها حاکی از این بودند که در بازه زمانی ۲۰۱۳-

< به چالش کشیدن برابری جنسیتی در جمهوری چک

بلانکا نیکلوا، موسسه جامعه‌شناسی آکادمی علوم چک، جمهوری چک



MASARYKOVA UNIVERZITA
FAKULTA SOCIÁLNÍCH STUDIÍ

Genderová studia FSS MU

آرم دیارتمان منحل‌شده مطالعات جنسیت در برنو.

مرتبط دانست؛ فرایندی که ظرفیت افراد برای مقاومت در برابر نیروهای سرمایه جهانی را از بین می‌برد. حالا دو دهه‌ای می‌شود که نظریه پرداز فرهنگی بریتانیایی، آنجلا مک‌رابی، بر این موضوع تمرکز کرده است که چگونه پروژه بازنمایی‌های فرهنگی از توانمندی اقتصادی که مبنای آن مواجهه با زندگی فرد به منزله پروژه است - مثلاً برجیت جونز، یک شخصیت ادبی و سینمایی - بر زندگی زنان جوانی که با او هم‌زادپنداری می‌کنند، تأثیر گذاشته است. وندی براون، نظریه‌پرداز سیاسی آمریکایی، بر آثار منطق بازار، نه فقط بر بعد اقتصادی زندگی اجتماعی، بلکه مهم‌تر از آن، بر عقلانیت سیاسی نهادهای دموکراتیک تمرکز کرده است.

< نولیبرال سازی و جنسیت در کشورهای ویشگراد

نویسندگانی که در بالا از آن‌ها نام برده شد، از مثال‌های انضمامی استفاده می‌کنند، اما اغلب طوری با آن‌ها برخورد می‌شود که گویی نظریه‌ای با اعتبار جهان شمول در باب نولیبرالیسم ارائه کرده‌اند، و این امر ما را به لزوم مطالعاتی بسترمند درباره این پدیده رهنمون می‌شود. کشورهای ویشگراد حکم آزمایشگاهی را دارند که در آن‌ها می‌توان پیامدهای اجرای متفاوت از دستورالعمل‌های سازمان‌هایی مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای تسهیل دموکراتیک سازی را مشاهده کرد. به ویژه پس از سال ۲۰۰۰، تعداد مطالعات انتقادی در باب نولیبرال سازی در شکل خاص ژئوپولیتیک آن افزایش یافته است. تحلیل‌ها راجع به نابرابری جنسیتی و تحول آن نشان می‌دهند که پروژه مدرن‌رهایی به امری منجر شده است که زوزانا اوده (Zuzana Uhde) آن را «رهایی تحریف‌شده» می‌خواند؛ وضعیتی که در آن، به واسطه کالایی سازی سپهرهایی مثل مراقبت که پیش‌تر خارج از بازار بودند، توانمندسازی گروه‌های خاصی از زنان به بهای انقیاد زنان دیگر محقق می‌شود. رهایی تحریف‌شده نه تنها ناکامل است، بلکه بی‌عدالتی جدیدی می‌آفریند و بدون فهم نقش سرمایه‌داری در حفظ آن، نمی‌توان با آن مبارزه کرد.

در جمهوری چک، حدود ۲۰ درصد از نمایندگان پارلمان زن هستند؛ شکاف مزد و حقوق زنان در مجموع ۲۲ درصد و برای مقام‌های یکسان

امسال سی‌امین سال بزرگداشت محدودیوارآه‌نین در منطقه نیمه‌پیرامونی اروپاست، یا به بیانی دیگر، سی‌امین سال خوش‌آمدگویی به نولیبرال سازی ناموزون به عنوان تنها مسیر ممکن به دموکراسی. عروج دموکراسی حرکتی به سوی شایسته‌سالاری و محو ساختارهای پیشین قدرت که مبتنی بر عضویت در حزب کمونیست تلقی می‌شد. رسانه‌های آن زمان نشان می‌دهند که از شایسته‌سالاری، که توجیه‌گر وضعیت نابرابر کسانی را که در زمینه شخصی نالایق تلقی می‌شوند، به این سبب با شور و شوق زیاد استقبال می‌شود که جهش به سوی مرکز ژئوپولیتیک را میسر می‌سازد. با وجود این، جمهوری چک در حال حاضر تحت سلطه نخست‌وزیری برآمده از الیگارش حاکم است که پیش از ۱۹۸۹ مأمور مخفی رژیم سابق بود و مثل بیش‌تر میلیاردرهای چک، موفق شده موقعیت ممتاز پیش از ۱۹۸۹ خود را از طریق فرایند خصوصی سازی تبدیل به قدرت اقتصادی کند. هم‌زمان، تقریباً یک‌دهم جمعیت، به خاطر قوانین عامدانه زبان‌بار، در ماریپچ بدهکاری گیر افتاده‌اند، هفتاد هزار بی‌خانمان وجود دارد و ۱۲۰ هزار نفر دیگر نیز در معرض از دست دادن خانه‌شان هستند. در این‌جا برخی از پیامدهای عقلانیت سیاسی‌ای را که مبنای نولیبرال سازی است، برای نابرابری اجتماعی/جنسیتی در کشورهای گروه ویشگراد (Visegrád Group) در اروپای مرکزی - با تمرکز ویژه بر جمهوری چک - به اختصار بررسی می‌کنم. به علاوه با توصیف سرنوشت رشته مطالعات جنسیت، به بررسی اثر این عقلانیت به هنگام اعمال آن در مسائل برابری و عدالت می‌پردازم.

نولیبرالیسم به میان‌بری مفهومی بدل شده است که علل نابرابری، از جمله نابرابری جنسیتی، را در دنیای در حال جهانی‌شدن امروز توضیح می‌دهد. نولیبرالیسم بازگشتی به بازار آزاد همچون تعیین‌کننده نهایی همه جنبه‌های زندگی فهم می‌شود. نظریه‌پردازان انتقادی کوشیده‌اند با واکاوی نحوه عملکرد نولیبرالیسم در مناطق به هم پیوسته، با این ساده‌سازی مقابله کنند. در سال ۱۹۹۸، انسان‌شناس فرانسوی، پیر بوردیو، نولیبرالیسم را با تخریب جمع‌ها و اتمیزه کردن مهلک نیروی کار

در مجارستان، جمهوری چک و بسیاری از دیگر کشورهای اروپا، پژوهش و آموزشی که با اکتشافات نولیبرالی سازگار نباشد آماج حمله قرار گرفته است. عکس: کریستوفر دومبرس / فلیکر



پژوهش‌های جنسیت‌محور در اروپای مرکزی نیز تأثیر منفی گذاشته است. همان‌طور که وندی براون اشاره کرده است، عقلانیت نولیبرالی، در بنیاد خود، هنجاری است - حاکمیت منطق بازار پیش‌فرض قرار نمی‌گیرد، بلکه فعالانه نهادینه می‌شود، آن هم به زبان هرگونه عقلانیتی که بنیادی متفاوت داشته باشد، مثل عقلانیت‌رهایی بخشی که مبنای بخش اعظم پروژه‌های فمینیستی است. در منطقه‌ای به لحاظ جنسیتی محافظه‌کار، که مشخصه‌اش این است که مثل مهندسی اجتماعی دوره کمونیسم، هرگونه کنش آشکارا سیاسی با هدف تغییر روابط اجتماعی نابرابر را به سادگی هر چه تمام نفی می‌کند، عقلانیت سیاسی نولیبرالی در ابتدا با برخی اقدامات فمینیستی به خوبی متحد شد، از جمله اقداماتی که می‌کوشیدند مطالعات جنسیت را نهادینه کنند. ممنوعیت مطالعات جنسیت در مجارستان درست از همین عقلانیت سیاسی بهره می‌برد، اما نکته مهم‌تر این است که این ممنوعیت را از منظری اقتصادی (با این دلایل نادرست که در بازار کار، تقاضای کافی برای دانش‌آموختگان مطالعات جنسیت وجود ندارد) و در نتیجه از منظری غیرسیاسی صورت‌بندی می‌کند. این اقدام در خدمت مقاصد سیاسی‌ای از جمله مقابله با نقدهای اجتماعی ممکن و جلب محبوبیت در میان جنبش‌های ضدجنسیتی است (آگنیشکا گراف (Agnieszka Graff) و الزابیتا کورولچوکین (Elżbieta Korolczukin) این روند را اینچا توضیح داده‌اند). در جمهوری چک، تعطیلی برنامه مطالعات جنسیت برنو (Brno) در سال ۲۰۱۸، با این دعاوی توجیه شد که برنامه «سودآور» نیست و نتوانسته دانشجویان را به نظام آموزشی‌ای که متکی بر تعداد دانشجویست، جذب کند.

مشابهت‌ها میان دو نمونه تعطیلی مطالعات جنسیت در مجارستان و جمهوری چک بسیار چشمگیر است، حتی اگر انگیزه‌های آن‌ها - دست‌کم در ظاهر - متفاوت باشند. در حالی که در نمونه مجارستان، دلیل تراجشی‌های سیاسی وقتی نمایان شد که مطالعات جنسیت به عنوان رشته‌ای به شدت ایدئولوژیک و نه علمی ترسیم شد، در نمونه برنو، ریاست دانشگاه وقتی نتوانست با جنبه‌های اخلاقی تصمیم‌ش روبرو شود، عقلانیت سیاسی نولیبرالی را نهادینه کرد. برای مقابله راستین با نابرابری جنسیتی - در بعد اقتصادی آن و همچنین از جنبه مدارای چهره‌های عمومی و سیاستمداران با خشونت جنسی و تأییدشان برآزار جنسی - باید جاگرفتگی آن در عقلانیت سیاسی نولیبرالی را فاش کرد. اگر قرار است مقابله موفقیت‌آمیزی با اصول هنجاری نولیبرالیسم داشته باشیم، باید این وابستگی‌ها را بشناسیم، زیرا در غیر این صورت، عقلانیت سیاسی نولیبرالی منطق هنجاری‌ای را که مبنای نقدهای فمینیستی بر نابرابری‌های اجتماعی و مشخصاً جنسیتی است، خنثی می‌کند. این سی سال که از ۱۹۸۹ گذشته، به روشنی نشان می‌دهد که عقلانیت سیاسی نولیبرالی، در زمینه الغای نابرابری، محکوم به شکست است، زیرا معطوف به حفاظت از ریشه‌های واقعی نابرابری است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Blanka Nyklová <blanka.nyklova@soc.cas.cz>

۱. گروه ویشگراد یک گروه فرهنگی و سیاسی در اروپای مرکزی با عضویت ۴ کشور جمهوری چک، مجارستان، لهستان و اسلواکی است. این گروه در سال ۱۹۹۱ برای گسترش همکاری‌های نظامی، فرهنگی، اقتصادی و انرژی تأسیس شد.

درون یک بنگاه ۱۰ درصد است؛ ۹۸٫۵ درصد والدینی که از مرخصی والدین استفاده کرده‌اند، زنان بوده‌اند و دوره این مرخصی یکی از طولانی‌ترین موارد در اروپاست؛ و ۹۰ درصد خانواده‌های تک‌والد را زنان اداره می‌کنند. از سال ۱۹۸۹، زنان با سطوح فزاینده‌ای از بی‌ثباتی اقتصادی و به طرز بی‌تناسبی نسبت به مردان، با تهدید فقر مواجه بوده‌اند؛ با تشدید نابرابری اجتماعی در بخش‌های خاصی از کشور و برحسب موقعیت قومیتی/مهاجری، زنان سالخورده بیش‌تر با ریسک فقر روبرو بوده‌اند. از این مهم‌تر این که در جمهوری چک و در کل کشورهای گروه ویشگراد، فرهنگ جنسیتی دچار محافظه‌کاری و سکسیسم است؛ امری که باعث شده رهایی تحریف‌شده با چالش مواجه نشود؛ رهایی زنان و تلاش‌ها برای افزایش آن حتی عامل بدبختی‌های اقتصادی در برخی از مناطق تلقی شده است.

پژوهشگران متخصص در مطالعات جنسیت نشان داده‌اند که نولیبرال‌سازی و محافظه‌کاری در روابط جنسیتی چگونه متقابلاً یکدیگر را تقویت کرده‌اند. رادکا دودووا (Radka Dudová) و هانا هاشکوا (Hana Hašková) بر این نکته دست گذاشته‌اند که سیاست‌های مرخصی والدین پس از ۱۹۸۹ صرفاً بسط و گسترش سیاست‌هایی بوده که پیش از ۱۹۸۹، به عنوان بخشی از سیاست‌های احیای خانواده‌ها، طراحی شده بودند. لیبورا اوتس-ایندورچووا (Oates-Indruchová) و هانا هاولکوا (Hana Havelková) بر سهم فراموش‌شده زنان و جنبش فمینیستی در برخی از سیاست‌های رهایی بخش دوره کمونیسم تمرکز کرده‌اند، در حالی که کاترینا لیشکوا (Kateřina Lišková) نشان می‌دهد که چگونه استانداردهای دوگانه راجع به سکسوالیته در گفتار پزشکی اواخر دهه ۱۹۶۰ از نو ارائه شد و از آن زمان تاکنون برقرار مانده است. هیچ‌یک از این دستاوردها بدون گسترش مطالعات جنسیت و نظریه‌های فمینیستی در منطقه ممکن نمی‌شدند.

< سرنوشت مطالعات جنسیت

توجه به سرنوشت مطالعات جنسیت در منطقه اروپای مرکزی ما را در فهم تداوم و تغییر شکل نابرابری جنسیتی در پروژه دموکراتیک مبتنی بر نولیبرالیسم یاری می‌کند. تأسیس این رشته در پیوند بود با تأمین مالی فعالان فمینیست محلی از سوی حامیان آمریکایی و بعدها اروپایی در حوالی سال ۲۰۰۴. این امر تا حدی نتیجه فرصتی بود که به دنبال اصلاحات نولیبرالی در آموزش عالی، که افزایش تعداد دانشجویان را الزامی کرده بود، پیش آمد. با وجود این، همان عقلانیت سیاسی‌ای که در سال‌های اخیر، نه تنها در مجارستان بلکه همچنین در جمهوری چک، فروپاشی برنامه‌های مطالعات جنسیت را تسهیل کرده، بر ظرفیت انجام

< تداوم و تغییر:

نابرابری جنسیتی در ایالات متحده

مارگارت آبراهام، دانشگاه هوفسترا در آمریکا؛ رئیس سابق انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۲۰۱۸-۲۰۱۴) و عضو کمیته‌های پژوهشی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در زمینه‌های نژادپرستی، ناسیونالیسم، بومیان و قومیت (RC05)، جامعه‌شناسی مهاجرت (RC31)، زنان، جنسیت و جامعه (RC32) و حقوق بشر و عدالت جهانی (TG03)



راهپیمایی زنان و دیگر جنبش‌های اعتراضی مهم در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ شعله‌ور شدند و به صف مقدم مقاومت علیه نظام‌های متحجر و استعمارگر جهیدند.

مبارزه و پیروزی در این گام‌های کوچک نوری می‌افکند بر نبرد بزرگ‌تری که بر سر عدالت و برابری جنسیتی جریان دارد. این پیروزی‌های کوچک با تاریخ دور و درازی از پیکارهای جمعی برای درهم‌شکستن ساختارهای هژمونیک و فاش‌کردن نظام‌ها و فرهنگ‌های سرکوبگر شایع و عمیقاً ریشه‌دار و نیز با تاریخ نابرابری موجود در جامعه در پیوند است. گام‌های کوچک نشان از امید دارند، اما کافی نیستند. باید تحقق تحولات اجتماعی و تغییرات ساختاری را ادامه دهیم.

< بستر آمریکایی

با وجود زنان بیش‌تری که امروز در کنگره حاضرند، آمریکا نابرابری جنسیتی فراگیری دارد.

- با وجود توجه رسانه‌ها، شکاف جنسیتی دستمزدها همچنان ادامه دارد. زنان سفیدپوست ۲۰ درصد کم‌تر از مردان مزد و حقوق می‌گیرند، و زنان رنگین‌پوست از این هم کم‌تر.

شمار بی‌سابقه‌ای از زنان در انتخابات میان‌دوره‌ای نوامبر ۲۰۱۸ رأی آوردند و حالا در صد و شانزدهمین کنگره ایالات متحده مشغول به کارند. این انتخابات شاهد چند «نخستین» تاریخ‌ساز بود: برای نخستین بار، دو زن بومی آمریکایی، دو زن مسلمان و یک زن آشکارا دوجنس‌گرا در انتخابات رأی آوردند؛ جوان‌ترین زن عضو کنگره تاکنون نیز به کنگره راه یافت. یک زن به عنوان سخنگوی مجلس نمایندگان انتخاب شد؛ او تنها زنی است که تاکنون چنین مقامی داشته است. در پنجم فوریه ۲۰۱۹، استیسی آبرامز، که در رقابت جنجالی برای فرمانداری شکست خورد، اولین زن آمریکایی آفریقایی‌تباری شد که پاسخ دموکرات‌ها به سخنرانی سالانه رئیس‌جمهور درباره وضعیت کشور را داد و این چنین تاریخ‌ساز شد. آبرامز درباره لزوم مقابله با نژادپرستی، سرکوب رأی‌دهندگان و مهاجرت صحبت کرد و به شدت از ترامپ به خاطر تعطیل کردن دولت - که منجر به اضطراب شدید و بی‌دلیل و آشفته‌گی زندگی مردم شده بود - انتقاد کرد.

- مشاغل زنانه، مثل بچه‌داری و خدمات رستوران‌ها، همچنان در سطوح پایین‌تری از نردبان مزدی قرار دارند.
- مردان اکثریت عظیم پردرآمدترین افراد در اقتصاد آمریکا را تشکیل می‌دهند.
- بنابر «تحلیل شاخص‌های بانک جهانی» که «موسسه مطالعات سیاست‌گذاری» (Institute of Policy Studies) منتشر کرده است، زنان دو برابر مردان کار بدون مزد انجام می‌دهند، کارهایی مثل بچه‌داری، نگهداری از سالمندان و خانه‌داری.
- در سال ۲۰۱۷، میانگین پس‌انداز مردان ۱۲۳ هزار دلار بود، در مقابل میانگین پس‌انداز زنان ۴۲ هزار دلاری بوده است.
- «جامعه زنان دانشگاهی آمریکا» (American Association of University Women) گزارش کرده است که زنان سیاه‌پوست، نسبت به سایر بخش‌های جمعیت، بادهی بالاتری فارغ‌التحصیل می‌شوند.
- اداره آمار ایالات متحده اعلام کرده است که زنان رنگین‌پوست بالاترین نرخ فقر را در کشور تجربه می‌کنند.
- بیکاری تراجنسیتی‌ها سه برابر میانگین بیکاری در آمریکاست.
- نرخ حبس زنان آمریکایی آفریقایی‌تبار دو برابر زنان سفیدپوست است، و در مجموع، آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار پنج برابر سفیدپوست‌ها به زندان می‌افتند.
- در آمریکا از هر سه زن، یک نفر در طول زندگی خود خشونت جنسی را تجربه کرده است.

< حرکت به پیش

در ۲۱ ژانویه ۲۰۱۷، به لطف راهپیمایی زنان در واشینگتن، میلیون‌ها نفر در آمریکا و سراسر جهان به خیابان‌ها آمدند تا به انتخاب دونالد ترامپ به مقام ریاست‌جمهوری اعتراض کنند. این اعتراضات دنباله کارهایی بود که سال‌ها جنبش زنان و جنبش‌ها و سازمان‌های بسیار متنوع انجام داده بودند: #جان سیاه‌پوستان مهم است (BlackLivesMatter)، #اسمش را بگو و #من هم (MeToo) معدودی از این اقدامات هستند. در طول چندین سال، گروه‌های متعددی حول مفهوم «تقاطع» (intersectionality - مفهومی که کیمبرلی کرنشو آن را جعل کرده بود) و دریافت گسترده آن از ماتریس ستم‌های وابسته و هم‌پوشان بسیج شدند و این مفهوم را به مفهومی جریان اصلی بدل کردند. گستره راهپیمایی زنان نشانگر قدرت جمعی و لزوم مقابله جامعه جهانی با تداوم و شیوع ساختارهای پدرسالار و زن‌ستیز در دولت و جامعه بود.

راهپیمایی زنان و دیگر جنبش‌های اعتراضی مهم، به عنوان ابزارهایی پویا برای سازماندهی و ارتباط‌گیری تحول‌خواهانه، در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ ظهور کردند و در صف مقدم مقاومت علیه نظام‌های ریشه‌دار و استثمارگری قرار گرفتند. نسل جوان از فناوری‌ها و ابزارهای متنوع برای بسیج و رویارویی با مسائل حاد جهانی استفاده می‌کنند و در عین

حال، برابری جنسیتی و تقاطع ستم‌ها را به مسئله‌ای جدایی‌ناپذیر از مسائلی بدل می‌کنند که به آن‌ها می‌پردازند. این جنبش‌های گوناگون به اجتماعات کمک کرده‌اند تا برای رویارویی با مسائل حقوق باروری (reproductive rights)، جنسیت، خشونت در حوزه‌های متقاطع، حقوق مهاجران، حقوق کارگران، حقوق شهروندی، عدالت نژادی، آزادی بیان، عدالت زیست‌محیطی و مسائل دیگر بسیج شوند. آن‌ها جریانی امیدبخش و نیز چالشی را آفریده‌اند. این جنبش‌ها مستلزم به هم پیوستن اکثریت جامعه است تا تضمین شود که تغییر پایدار، از طریق قدم‌های کوچک و تغییرات زلزله‌وار، با ثبات قدم تحقق می‌یابد.

پژوهش و کنشگری نشان داده‌اند که دولت و نظام‌های اجتماعی، چقدر فراگیر با نابرابری و ستم جنسیتی تنیده شده‌اند. خشونت علیه زنان و خشونت جنسیت‌محور نتیجه نابرابری جنسیتی، قدرت نابرابر، فساد و کنترل است. خشونت جنسیتی نظام‌مند است و ریشه عمیقی در پدرسالاری دارد، اما علاوه بر این، هم در ریشه‌ها و هم در پیامدهایش، با مسائل دیگر تقاطع دارد. ساختارها و روابط پدرسالار باید به چالش کشید.

یکی از راه‌های ممکن برای تغییر اتخاذ رویکردی تقاطعی به الغا و هدف‌گیر همه شکل‌های نابرابری و ستم - نژادی، اقتصادی و غیره - و رویارویی با آن‌هاست. این‌ها بخشی از ساختارها، کردوکارها و تاریخ‌های پدرسالارانه هستند. باید چشم‌اندازهای منزوی‌نگر (siloe) و ابزارهای کوتاه‌بینانه‌ای را که ما را از هم جدا می‌کند و جمعیت‌های آسیب‌پذیر را وا می‌دارد که در جهت منافع اقلیتی ممتاز با یکدیگر رقابت کنند، بازشناسیم و در برابرشان مقاومت کنیم. باید برای مقابله با نیروهای ناقض برابری و عدالت که نه فقط برای انسان‌ها، بلکه برای کل سیاره زیان‌بارند، راه‌های جدیدی را از نو تخیل کنیم.

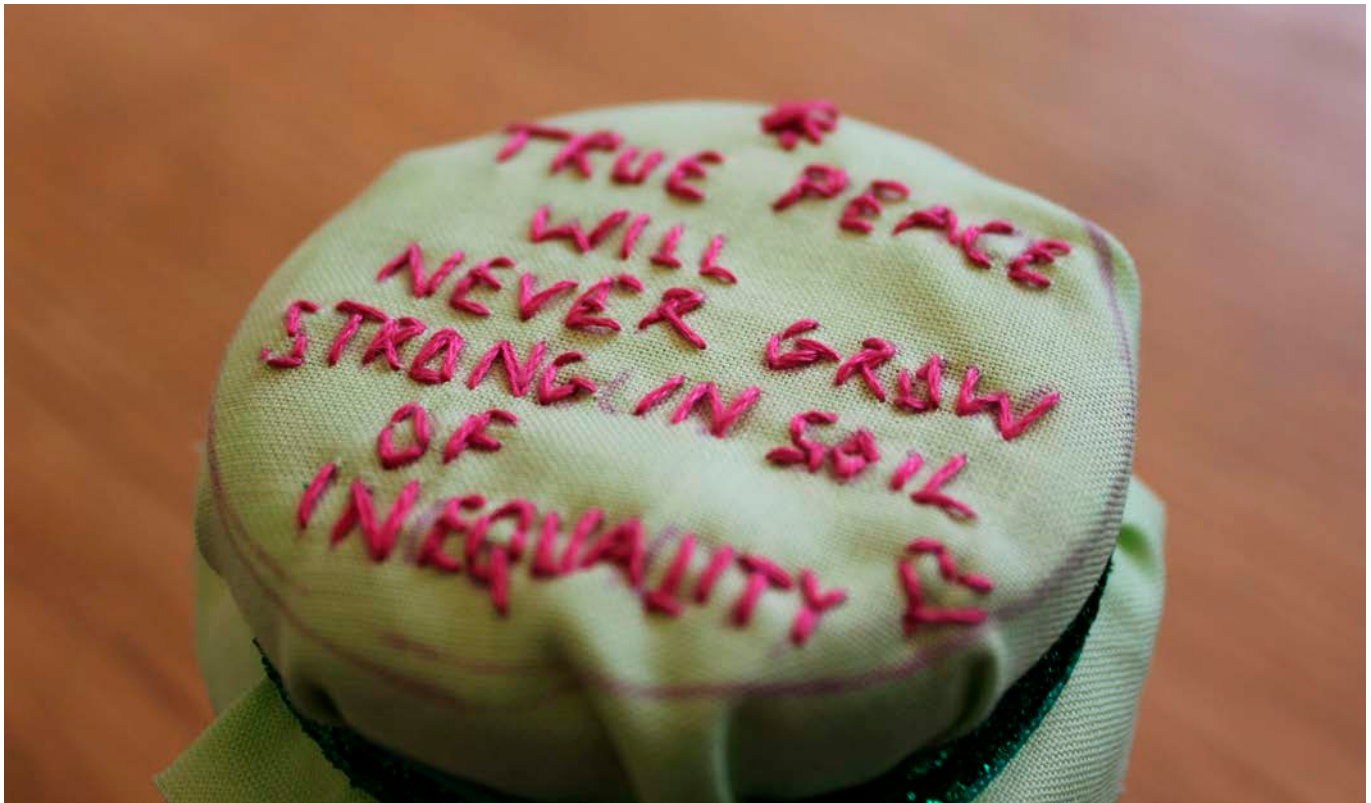
رویکردهای جامعه‌شناختی‌ای که به همه صداها اهمیت می‌دهند، در جستجوی الگوهای بدیل حیاتی هستند. جامعه‌شناسی پیش‌تر بصیرت‌های ارزشمندی درباره نابرابری جنسیتی ارائه کرده، اما هنوز مسائل زیادی وجود دارند که توجه ویژه ما را می‌طلبند. چالش جامعه‌شناسی بررسی جدی این پرسش‌هاست: برافروختن شعله برابری خواهانه تخیل جامعه‌شناختی (از جمله درون رشته و نهادهای علمی) مستلزم چیست؟ چه نوع نظریه‌ها و ابزارهایی می‌توانند در عمل به الغای نابرابری‌های نظام‌مند کمک کنند؟ چگونه می‌توانیم در برابر شکل‌هایی از تأمین مالی پژوهش‌ها که نابرابری‌ها را بازتولید می‌کنند مقاومت کنیم و به جای آن کاری کنیم که پژوهش‌هایمان مسیر منتهی به برابری را نشان دهند؟ جامعه‌شناسی چگونه می‌تواند به شیوه‌ای جمعی و همیارانه این نوید و امکان را به عموم مردم بدهد که فراسوی تقسیمات موجودی که سیاست تفرقه‌انداز تحریکشان می‌کند، صدای یکدیگر را بشنوند؟ آیا جامعه‌شناسی می‌تواند در همراهی با دیگر رشته‌ها، از طریق پژوهش و کنش، راهکارهایی ملموس برای برابری و عدالت اجتماعی راستین ارائه کند؟ واضح است که به گام‌های کوچک و تغییرات زلزله‌وار نیاز داریم تا برابری به رویایی محقق بدل شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Margaret Abraham <Margaret.Abraham@Hofstra.edu>

< جنسیت و نابرابری در منطقه عرب

لینا ابی رافع، دانشگاه آمریکایی لبنان، لبنان



اعتبار عکس جاسمین فارام.

حال حاضر، نمره شکاف جنسیتی جهانی ۶۸ درصد است، یعنی در سطح جهانی، هنوز ۳۲ درصد راه مانده تا شکاف جنسیتی بسته شود. خاورمیانه و شمال آفریقا بیشترین فاصله را از بسته شدن شکاف جنسیتی دارند: ۴۰ درصد.

کشورهای حوزه خلیج، مثل امارات متحده عربی و کویت، شکاف را در حوزه‌های مشارکت اقتصادی و سلامت کم کرده‌اند، اما شکاف در برابری دستمزدها همچنان باقی است. قطر مشارکت سیاسی زنان را افزایش داده است؛ از غیاب کامل زنان در پارلمان در سال ۲۰۱۷ تا تشکیل ده درصد پارلمان از سوی زنان در سال ۲۰۱۸.

عربستان سعودی، با وجود سوابق ضعیف در زمینه برابری زنان، نابرابری دستمزدها را کاهش و مشارکت نیروی کار زنان را افزایش داده است. با وجود این، نظام‌های ستم‌گرانه مثل قیومیت مردان هنوز پابرجایند و آزادی و تحرک زنان را محدود می‌کنند.

موقعیت اردن و لبنان تغییری نکرده، هرچند لبنان شاهد پیشرفتی اندک در نرخ حضور زنان در پارلمان بوده است. عمان بیشترین شکاف جنسیتی را در سال‌های گذشته داشته، که علت آن کاهش مشارکت اقتصادی بوده است.

در حالی که نابرابری جنسیتی یک واقعیت ناخوشایند جهانی است، منطقه عرب نه تنها شدیدترین شکاف جنسیتی را تجربه می‌کند، بلکه با چالش‌هایی جدی در جبران این نابرابری روبروست. منطقه مدت‌های طولانی است که از ناامنی‌های اقتصادی و سیاسی رنج می‌برد، که با موانع اجتماعی-فرهنگی و نظامی از پدرسالاری ریشه‌دار آمیخته بوده است. این ترکیب سمی پیشرفت به سوی برابری جنسیتی را به تأخیر می‌اندازد - و در بسیاری از موارد، به عقب برمی‌گرداند.

این رویه همچنین با چندین و چند بحران انسانی طولانی، مثل موارد سوریه، فلسطین، یمن و عراق، ترکیب شده است. در سراسر منطقه، بی‌ثباتی رفته‌رفته به هنجار بدل می‌شود. این تضادها نظام‌های حمایت اجتماعی را نابود کرده، دسترسی به حمایت و خدمات ایمن را کاهش داده، اجتماعات را آواره کرده و به آسیب‌پذیری دامن زده است و در نتیجه، ناامنی‌های جدیدی برای زنان به وجود آورده است. در زمانه‌های تضاد و تنش، اهداف برابری جنسیتی به سرعت از دستورکار خارج می‌شوند.

گزارش شکاف جنسیتی جهانی که مجمع جهانی اقتصاد در سال ۲۰۱۸ منتشر کرد، بصیرتی حیاتی نسبت به گستره نابرابری جنسیتی در منطقه عرب به ما می‌دهد. این گزارش چهار بُعد را می‌سنجد: فرصت‌ها و مشارکت اقتصادی، موفقیت تحصیلی، سلامتی و بقا، و توانمندی سیاسی. در

در میان چهار مورد از ضعیف‌ترین کشورهای جهان، که سه مورد از آن‌ها در منطقه هستند - مصر، عربستان سعودی و یمن - زنان تنها هفت درصد مقام‌های مدیریتی را در اختیار دارند. از میان هجده کشور منطقه که بررسی شده‌اند، دوازده کشور پسرقت داشته‌اند. با این سرعت، ۱۵۳ سال طول می‌کشد تا شکاف جنسیتی در منطقه محو شود.

< نابرابری جنسیتی: نمونه لبنان

لبنان، با وجود چهره متری‌اش، نمونه‌ای است که بررسی آن می‌ارزد. گزارش شکاف جنسیتی جهانی ۲۰۱۸ لبنان را در میان یکی از ضعیف‌ترین کشورها در زمینه برابری زنان قرار داده است. ده کشور قعر جدول جهانی عبارتند از عربستان سعودی، ایران، مالی، جمهوری دموکراتیک کنگو، چاد، سوریه، عراق، پاکستان، یمن و لبنان. در سال ۲۰۱۶، لبنان رتبه ۱۳۵ را در میان ۱۴۴ کشور داشت. در سال ۲۰۱۷، این کشور به رتبه ۱۳۷ سقوط کرد و در سال ۲۰۱۸، در میان ۱۴۹ کشور، صد و چهلم شد - عقب‌تر از دیگر کشورهای عرب همسایه، مثل مصر، تونس، مراکش، اردن و بحرین.

دوره‌های طولانی نزاع داخلی، بن‌بست‌های سیاسی و بلاتکلیفی‌های اقتصادی دستورکار برابری جنسیتی را به حاشیه رانده‌اند. در حالی که در ظاهر به نظر می‌رسد کشور فضایی لیبرال‌تر و متری‌تر برای زنان ایجاد می‌کند، واقعیت بسیار دور از این ادعاست.

لبنان کنوانسیون‌های اصلی بین‌المللی از جمله کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان (CEDAW) و چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن (۱۹۹۵) را امضا کرده است. این کشور در قالب «کمیسیون ملی زنان لبنانی» (تأسیس در ۱۹۹۸) و وزارت امور زنان (تأسیس در ۲۰۱۶)، دستگاه‌هایی ملی در حوزه زنان ایجاد کرده است. لبنان همچنان در حال تدوین (البته نه تأمین مالی و اجراء) راهبردهای ملی برای توانمندسازی زنان است. با وجود این تحولات، کشور هنوز در زمینه برابری جنسیتی درجا می‌زند.

مشارکت زنان در زندگی سیاسی به طرز نامقبولی پایین است. در ژوئن ۲۰۱۷، پارلمان لایحه سهمیه ۳۰ درصدی زنان را رد کرد. این امر پسرقتی جدی برای فعالان حقوق زنان بود. در حال حاضر، تنها شش کرسی از ۱۲۸ کرسی پارلمان در اختیار زنان است. زنان همچنان «سیاه‌پوش»، به عنوان بیوه سیاستمداران متوفی، وارد عرصه سیاست می‌شوند و نه در مقام نماینده خودشان. آن‌ها هنوز منافع فرقه‌ای را تکرار می‌کنند و نه منافع فمینیستی؛ امری که به نفاق‌هایی دامن می‌زند که مدت‌هاست گریبان‌گیر لبنان شده‌اند.

با وجود نرخ بالای باسوادی و سطوح بالای موفقیت تحصیلی در میان زنان، هنوز در فرصت‌ها و مشارکت اقتصادی شکاف جنسیتی پررنگ است. در سال ۲۰۱۷، زنان حدود ۲۵ درصد از کل نیروی کار را تشکیل می‌دادند، که نشان‌دهنده سطوح بالای نابرابری جنسیتی در نیروی کار لبنان است.

نرخ زنان بزرگسال بیکار دوبرابر مردان است. نه سیاست‌های شغلی و نه قوانین، هیچ‌یک از فرصت برابر، مزد و حقوق برابر یا نسبت برابر کار به زندگی حمایت نمی‌کنند. زنان لبنانی همچنان نیروی اقتصادی‌ای هستند که کم‌تر از توان و ظرفیتشان از آن‌ها استفاده می‌شود و مرتب به بخش‌های زنانه‌شده و اقتصاد غیررسمی حواله داده می‌شوند، بخش‌هایی که در شکل مزد و مزایای اجتماعی حداقلی و یا فاقد شرایط کاری ایمن، فاقد پاداش یا حمایت کافی هستند. افزون بر این، زنان در نقش‌های اصلی جایگاه کم‌رنگی دارند، به ویژه در بخش‌هایی که تحت سلطه مردان است.

وجود پانزده قانون جداگانه برای اجتماعات دینی گوناگون لبنان، سد راه اقدامات اصلاح‌گرانه در حوزه زنان بوده است. این قوانین احوال شخصیه (Personal Status Codes) سرنوشت زنان را در حوزه‌های ازدواج، طلاق، ارث، کودکان و... تعیین می‌کنند. این آشکارترین جلوه پدرسالاری ریشه‌دار در لبنان است. این قوانین نابرابری میان همسران را تأیید می‌کند و در همه جنبه‌های زندگی زنان علیه آنان تبعیض روا می‌دارد. در نتیجه، دادگاه‌های شرعی گوناگون در کشور بدن‌ها و زندگی‌های زنان را تنظیم می‌کنند.

نظام حقوقی لبنان شامل حمایت‌هایی از زنان در برابر برخی اشکال خشونت جنسیت‌محور می‌شود، اما چندان خبری از اجرای مداوم و برابر این حمایت‌ها نیست، موارد خشونت جنسیت‌محور با مصونیت نسبی ادامه دارد. خشونت شریک زندگی شایع‌ترین شکل خشونت جنسیت‌محور در کشور است. در سال ۲۰۱۴، پارلمان لبنان «قانون حمایت از زنان و اعضای خانواده در برابر خشونت خانگی» را تصویب کرد، اما این قانون جدید تجاوز همسر را جرم اعلام نکرده است.

در سال ۲۰۱۷، پارلمان ماده ۵۲۲ قانون مجازات عمومی را لغو کرد که اجازه می‌داد شخص تجاوزکار در صورت ازدواج با قربانی خود، تحت تعقیب قانونی قرار نگیرد. در همان سال، پیش‌نویس قانونی تهیه شد تا آزار جنسی در مکان‌های عمومی و محیط کار جرم شناخته شود. تا به امروز، این قانون در حد پیش‌نویس باقی مانده است.

با وجود سال‌ها فعالیت در دفاع از منع ازدواج کودکان، هنوز هیچ قانونی در این زمینه در لبنان وجود ندارد. اختیارات این حوزه در دست دادگاه‌های شرعی است. این مسئله در زمینه پناهجویان جدی‌تر است: نرخ ازدواج کودکان در میان پناهجویان سوری، در واکنش به بحران جاری، رو به افزایش است و دخترانی که مجبور به ازدواج می‌شوند هیچ دسترسی‌ای به حمایت‌های قانونی از جانب دولت لبنان ندارند. این نکته مصرانه به ما یادآور می‌شود که گریز از تضاد و تنش ضرورتاً به معنای امنیت برای زنان و دختران نیست.

نمونه لبنان بازتاب کل منطقه عرب است: برای دستیابی به برابری جنسیتی، هنوز کارهای زیادی باید کرد. منطقه باید به تسریع این تغییرات متعهد شود: ۱۵۳ سال صبر اصلاً گزینه درستی نیست. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

<lina.abirafteh@lau.edu>

< کار جنسیتی شده و نابرابری در بستر آسیایی

نیکولا پایپر، دانشگاه کوپن مری لندن، بریتانیا؛ عضو کمیته پژوهشی فقر، رفاه اجتماعی و سیاست اجتماعی (RC19) در انجمن بین المللی جامعه‌شناسی

نگهبانی و آشپزی هم می‌شود، مهاجران مرد مایلند در این بخش‌ها هم استخدام شوند: ۱۰ درصد همه کارگران خانگی در منطقه عرب مرد هستند. بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار، گفته می‌شود که دست‌کم ۵۳٫۶ میلیون زن و مرد بالای ۱۵ سال کار اصلیشان کار خانگی است. برخی منابع این رقم را تا صد میلیون نفر هم برآورد کرده‌اند. اشتغال کارگران خانگی حداقل ۲٫۵ درصد از کل اشتغال در کشورهای پسا صنعتی و حدود چهار تا ۱۰ درصد کل اشتغال در کشورهای در حال توسعه را تشکیل می‌دهد. از نظر جنسیتی، زنان اکثریت قاطع نیروی کار خانگی را تشکیل می‌دهند (۸۳ درصد). ۷٫۵ درصد اشتغال زنان در سراسر جهان در این حوزه است. کارگران خانگی که بیش ترشان زن هستند، اغلب هزاران مایل سفر می‌کنند تا به مشاغل ناایمن و عموماً کم‌مزد تحت نظارت قانون یا حتی خارج از نظارت قانون دست یابند، در حالی که خانواده‌هایشان را با خود نمی‌برند.

مفاهیمی مثل «زنجیره مراقبت»، که در پژوهش‌ها و سیاست‌های معطوف به مهاجرت جهانی به‌کرات به کار می‌روند، در تجربیات مهاجران آسیایی ریشه دارند. زنان مهاجر نیاز به کارگران مراقبتی در کشورهای پیشرفته‌تر را تأمین می‌کنند، امری که به کمبود خدمات مراقبتی در کشورهای مبدأ زنان مهاجر می‌انجامد. این نکته که کالای سازی مراقبت در بنیاد زنجیره جهانی مراقبت، به شکل نیروی کار خانگی مهاجر، دلالت‌های اجتماعی-اقتصادی دور و درازی دارد که از چشم‌انداز اقتصاد کلان فراتر می‌رود، عمده‌تاً مورد غفلت واقع شده و سیاست‌گذاران هم به دلالت‌های اجتماعی و روانی این مهاجرت‌ها برای خانواده‌هایی که در کشور مبدأ مانده‌اند توجه چندانی نشان نداده‌اند.

این واقعیت که بیش‌تر نیروی کاری که درون آسیا مهاجرت می‌کنند در بخش‌های کم‌مزد فعالند، دلالت‌هایی برای بحث‌های احیاشده درباره پیوندهای میان مهاجرت و توسعه دارد. بخش اعظم تأکید مثبتی که در سال‌های اخیر بر نسبت مهاجرت و توسعه گذاشته می‌شود مبتنی بر پیش‌فرض کسب مهارت‌ها یا «گردش مغزها» است؛ فرایندهایی که کشورهای مبدأ از آن‌ها بهره می‌برند. این ادعا از کاری که اکثریت کارگران مهاجر موقت، به ویژه زنان مهاجر، در عمل انجام می‌دهند، غافل است. در سراسر آسیای جنوب و جنوب شرقی، شمار زیادی از کارگران «کم‌مهارت» تحت شرایطی بسیار محدودکننده وارد مشاغل خارجی می‌شوند. اغلب این کارها بنا بر قراردادهای کوتاه‌مدت هستند، مثل بخشی از سیستم **کفالت** - طرح اعطای ویزا از سوی کارفرما که به‌گسترده در منطقه خلیج به کار می‌رود - یا از طریق شبکه‌ای پیمانکاران یا عاملان خصوصی صورت می‌گیرد که در هر دو سوی فرایند مهاجرت دستکاری‌های خودشان را

آسیا مرکز مهاجرت‌های چشمگیر «جنوب به جنوب» یا درون منطقه‌ای است. طبق برآوردهای سازمان بین‌المللی کار، در سال ۲۰۱۳، تعداد ۱۵۰٫۳ میلیون کارگر مهاجرت کردند که ۸۳٫۷ میلیون آن‌ها مرد و ۶۶٫۶ میلیون زن بوده‌اند. سازمان ملل نسبت زنان در انبوه مهاجران آسیایی را حدود ۴۲٫۷ درصد (در مقایسه با ۴۸٫۴ درصد در جهان) محاسبه کرده است. بخش اعظم این نسبت به خاطر افزایش شدید شمار و نسبت مهاجران مرد در آسیا بوده است که رقم آن از افزایش زنان مهاجر بالاتر رفته است.

در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، تنها سه مورد از ده مسیر مهاجرتی دوطرفه در آسیا قرار داشتند، اما از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷، این رقم به شش مورد افزایش یافته است. مسیر بین کشورهای مهاجرپذیر در منطقه فرعی خلیج (که سازمان ملل آن را تحت عنوان «آسیای غربی» طبقه‌بندی کرده است) و کشورهای مهاجرفرست در آسیای جنوبی و جنوب غربی نیز به خاطر درصد به‌شدت بالای ساکنان غیرشهری در کشورهای خلیج اهمیت ویژه‌ای دارد؛ قطر و امارات متحده عربی بالاترین نسبت مهاجران را در نسبت با جمعیت کلشان دارند - به ترتیب ۹۰ و ۸۸ درصد - مهاجرانی که بیش ترشان از درون قاره آسیا و بیش از پیش از قاره آفریقا آمده‌اند. دیگر مقصدهای کلیدی برای مهاجران آسیایی کشورهای با عملکرد اقتصادی عالی در آسیای جنوب شرقی (سنگاپور و مالزی) و آسیای شرقی (کره، تایوان و ژاپن) هستند. کشورهای مهاجرفرست اصلی فیلیپین، اندونزی، سری لانکا، بنگلادش و ویتنام هستند.

پژوهشگران و کنشگران به الگوها و خصیصه‌های مهاجرت در آسیا، که از دهه ۱۹۷۰ تاکنون حرکت‌های مهاجرتی بزرگ‌مقیاس و پایداری را تجربه کرده است، علاقه فزاینده‌ای نشان داده‌اند. یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد مهاجرت درون‌آسیایی چارچوب مقرراتی مسلط آن است که در شکل جوازهای اکیداً موقت کارفرمایان ارائه می‌شوند. این جوازها فرصت کار در خارج از کشور را برای دو تا چهار سال به مهاجران می‌دهند و قابلیت تمدید هم دارند. اکثریت کارگران کم‌مزد کم‌مهارت نمی‌توانند از شانس همراهی با خانواده خود و اقامت دائمی برخوردار شوند. مظهر مهاجرت قراردادی موقت پدیده «کارگر مجرد» است؛ مهاجران مردی که عموماً در پاسخ به نیاز به کارگر در بخش‌های تولیدی (مثل ساخت و ساز) مهاجرت می‌کنند و مهاجران زنی که عمده‌تاً در بخش‌های بازتولیدی - یعنی بخش‌های مرتبط با خدمات مراقبتی - به ویژه در کار خانگی جذب می‌شوند، هرچند در بخش تولید و دیگر انواع مشاغل هم حضور دارند.

بخش‌های خانگی و خدمات مراقبتی در این منطقه مشخصاً در دست مهاجران زن است. در آسیای غربی که کار خانگی شامل باغبانی، رانندگی،

« چارچوب‌های سیاست‌گذاری دولت عمدتاً دغدغه کنترل مهاجرت (یعنی خروج و ورود افراد و دسترسی آن‌ها به بازارهای کار یا مشاغل) و استخراج مزایای اقتصادی از کارگران خارجی را دارند و در مورد حقوق انسانی مهاجران فقط حرف‌های بی‌معنی سر می‌دهند. »

کند، طفره می‌روند. در مقابل، برخی کشورها قیودی حقوقی بر مهاجرت کاری زنان می‌گذارند، که عمدتاً تحت لوای حمایت از زنان اعمال می‌شوند. با وجود این، قوانین کار در بیش‌تر کشورهای میزبان حمایت ناچیزی از حقوق زنان مهاجر می‌کنند، زنانی که در معرض تبعیض‌ها و عوامل ساختاری متقاطع مبتنی بر جنسیت، طبقه، سن، قومیت و ملیت هستند. این عوامل چالش‌هایی را که زنان با آن‌ها روبرو می‌شوند، بیش‌تر در هم می‌آمیزد.

در نتیجه، مهاجران زن که در بخش‌های زنانه‌شده اقتصاد متمرکزند - جایی که عموماً مزدهای پایینی دارند (مثل کار خانگی یا کارگاه‌های پوشاک) - نمی‌توانند به همان حقوق کار یا حمایت‌های اجتماعی کارگران دیگر بخش‌ها دسترسی داشته باشند. نابرابری‌های ساختاری، تبعیض جنسیتی در بازارهای کار کشورهای مبدأ و کنترل‌های محدودکننده بر مهاجرت چنان به هم جوش می‌خورند که زنان عموماً مسیرهای کم‌تری برای مهاجرت دارند و بیش از پیش به نیرویاب‌ها (recruiter) - افراد و سازمان‌هایی که پول می‌گیرند تا روند مهاجرتشان را تسهیل کنند - روی می‌آورند. زنان بیش از مردان در معرض این قرار دارند که از طریق برنامه‌های جذب کارگران موقت کم‌مهارت یا از طریق مسیرهای غیررسمی برای کار در بخش‌هایی که اغلب زیر نظارت قانونی و تحت نمایندگی اتحادیه‌های کارگری قرار ندارند، مهاجرت کنند. سطوح بالای ناامنی اجتماعی-اقتصادی، انزوای جغرافیایی و بی‌حقوقی سیاسی کارگران زن مهاجر و موقت در مرکز نابرابری جنسیتی در آسیا قرار دارند. ■

اعمال می‌کنند. پژوهش‌های انتقادی ثابت کرده‌اند که این کالایی‌سازی کار مراقبتی، به هیچ وجه، به کسب «سرمایه انسانی» نمی‌انجامد و هیچ اثری بر مزدها و استانداردهای زندگی ندارد. «مهارت‌ها» حتی ارائه هم نمی‌شوند، چه برسد به این‌که رشد داده شوند. سرشت نامرئی کار با تولیدی پیامدهای کمبود خدمات مراقبتی برای رشد افراد را هم مغشوش می‌کند. این امر دلالت‌هایی برای کشورهای مهاجرفرست دارد: از خروج کارگران خانگی مهاجر با شور و شوق زیادی استقبال شده است، زیرا پول نقد زیادی به کشور وارد می‌کند، اما ملاحظات کافی درباره دلالت‌های اجتماعی-اقتصادی و رشدی کمبود شدید خدمات مراقبتی صورت نمی‌گیرد. گفتار و چارچوب سیاست‌گذاری مسلط دولت که صرفاً بر وجوه نقد واردشده به کشور تمرکز دارد، در جهت استفاده ابزاری از دستاوردهای مهاجران است و از هزینه‌های اجتماعی مهاجرت برای خانواده‌ها غافل است.

این الگوی توسعه به تجارب شخصی زنان مهاجر و هزینه‌های ناشی از مهاجرت توجهی ندارد و به این ترتیب، نمی‌تواند عنایتی به حقوق، حمایت‌های لازم و سوبژکتیویته منحصر به فرد آن‌ها داشته باشد. چارچوب‌های سیاست‌گذاری دولت عمدتاً دغدغه کنترل مهاجرت (یعنی خروج و ورود افراد و دسترسی آن‌ها به بازارهای کار یا مشاغل) و استخراج مزایای اقتصادی از کارگران خارجی را دارند و در مورد حقوق انسانی مهاجران فقط حرف‌های بی‌معنی سر می‌دهند.

در مجموع، کشورهای آسیایی عموماً از صورت‌بندی سیاست‌های مهاجرتی حساس به جنسیت، که تحرک کاری فرا-مرزی زنان را تسهیل

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Nicola Piper <n.piper@qmul.ac.uk>

< میزگرد بین‌المللی پیشرفت اجتماعی: تأملاتی مبتنی بر جنسیت درباره پیشرفت اجتماعی

جف هرن، مدرسه اقتصاد هانکن در فنلاند؛ دانشگاه اوربرو در سوئد؛ دانشگاه هادرسفیلد بریتانیا؛ عضو کمیته پژوهشی زنان، جنسیت و جامعه (RC32) در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

حدود سیصد پژوهشگر در میزگرد بین‌المللی گزارش پیشرفت اجتماعی فعال بودند.
اعتبار عکس از سوفی ولترز (۲۰۱۵).



در آوریل ۲۰۱۵ بود که دعوت‌نامه‌ای دریافت کردم برای شرکت در نخستین کنگره بزرگ مؤلفان، با حضور حدود دویست دانشمند اجتماعی از سراسر جهان، که قرار بود در آگوست ۲۰۱۵ در استانبول برگزار شود. دعوت‌نامه برای شرکت در یکی از زیرگروه‌ها یا فصل‌های جمعی تحت عنوان «تکثر بخشیدن به خانواده، جنسیت و سکسوالیته» بود. برحسب تصادف، در فاصله دعوت‌نامه و برگزاری کنگره، نام «تکثر بخشیدن به خانواده، جنسیت و سکسوالیته» به «تکثریابی خانواده‌ها» تغییر پیدا کرد و مسئله جنسیت «بحث روز» شد. این امر به معنای تغییر ترکیب افراد حاضر در این زیرگروه بود؛ دست آخر من از فصل یکی مانده به آخر تحت عنوان «مسیرهای چندگانه پیشرفت اجتماعی: راه‌های پیش رو» سر در آوردم و همچنین در تشکیل گروهی متقاطع درباره جنسیت (که به‌زودی به آن می‌پردازم) فعالیت کردم. دومین کنگره بزرگ در ژانویه ۲۰۱۷ در لیسبون برگزار شد.

در متون منتشرشده میزگرد بین‌المللی پیشرفت اجتماعی، بیش از ۲۸۲ مؤلف، از جمله مؤلفانی که در کنگره مقاله داده بودند، حضور داشتند. با اعضای کمیته‌های گوناگون و هیئت علمی، سرجمع مؤلفان به حدود ۳۵۰ نفر رسید. در ابتدا، دانشمندان سیاسی حدود یک چهارم مؤلفان را تشکیل

ایده «میزگرد بین‌المللی پیشرفت اجتماعی» (<https://www.ipsp.org>) حوالی سال ۲۰۱۲ و اوایل سال ۲۰۱۳، به عنوان یک فعالیت بزرگ مستقل و غیردولتی در حوزه علوم اجتماعی و به نحوی موازی با «میزگرد بین‌دولتی در زمینه تغییرات جوی» (IPCC)، مطرح شد. این ایده در کنفرانس «اندیشه جهانی» (<https://penserglobal.hypotheses.org/35>) - Think Global در می ۲۰۱۳ مورد بحث قرار گرفت، و سپس کارش را رسماً در تابستان ۲۰۱۴ آغاز کرد. نخستین نشست‌های کمیته تدارکاتی و شورای علمی اندکی پس از آن تشکیل شد. رهبران اصلی کل این فرایند مارک فلوری از دانشگاه پرینستون و اولیویر بویین از شبکه موسسات مطالعات پیشرفته فرانسه بودند که حمایت بسیاری از دانشمندان اجتماعی مثل آمارتیا سن، هلگا نووتنی، راوی کانبورو الیزا رایس را نیز پشت سر خود داشتند.

اهداف کلی این میزگرد عبارت بودند از تولید گزارشی جامع از ابعاد پیشرفت اجتماعی؛ دسترس‌پذیرتر و مناسب‌تر کردن علوم اجتماعی روزآمد؛ تهیه ایده‌هایی درباره آینده‌های ممکن برای کنشگران اجتماعی و شهروندان، از جمله اما نه فقط، دولت‌ها؛ تأثیرگذاری بر مباحثات عمومی؛ و افزایش علاقه به عدالت اجتماعی و تفکر مبتنی بر چشم‌انداز بلندمدت در میان پژوهشگران.

می‌دادند؛ جامعه‌شناسان و اقتصاددانان هریک کم‌تر از یک پنجم مؤلفان بودند؛ بقیه هم از میان دیگر رشته‌های علوم اجتماعی بودند، و تعداد اندکی هم از علوم انسانی. اکثریت حاضران از اروپا و آمریکای شمالی بودند، و اقلیتی قابل ملاحظه‌ای هم از سراسر جهان؛ حدود ۶۰ درصد مؤلفان خودشان را مرد معرفی کرده بودند.

اصول اساسی میزگرد بین‌المللی پیشرفت اجتماعی عبارت بودند از فعالیت به شیوه‌ای همکارانه، از پایین به بالا و مبتنی بر داوری همتا (peer-based)؛ حمایت و تأمین مالی غیرالزام‌آور از جانب ۵۰ حامی مالی شریک، دانشگاه و نهادهای دیگر، که مستقل از دولت‌ها و لابی‌گراها بودند؛ ارزش بالا قایل شدن برای رویکردهای چندرشته‌ای و بازخورد ذی‌نفعان. مؤلفان تشویق می‌شدند به این‌که اختلافاتشان را با فروتنی و احترام حل کنند، با حق یکدیگر بر مخالفت کردن موافقت داشته باشند و محدودیت‌های تخصصشان را به رسمیت بشناسند. هدف میزگرد این بود که کارهایش به طور مشروط جنبه هنجاری داشته باشد: «اگر مأموریت شما این است، پس بهترین راه آن است.» عناصر کلیدی پیشرفت اجتماعی عبارت بودند از کرامت برابر، حقوق اساسی، دموکراسی، حاکمیت قانون، تکررگرایی، بهزیستی، آزادی، عدم بیگانگی، همبستگی، احترام و بازشناسی، موهبت‌های فرهنگی، ارزش‌های زیست‌محیطی، عدالت توزیعی، شفافیت و پاسخگویی.

نتیجه این کار یک اثر سه جلدی جمعی به نام *بازاندیشی جامعه برای قرن بیست و یکم: گزارش میزگرد بین‌المللی پیشرفت اجتماعی*، همراه با اثری تک جلدی با چند نویسنده به نام *مانیفستی برای پیشرفت اجتماعی: ایده‌هایی برای جامعه‌ای بهتر*. همه این آثار انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر کرد. مؤلفان میزگرد همچنین در تربیون‌های مختلفی فعالند، مثل T20 (شبکه اندیشکده بین‌المللی گروه بیست (G20) که در سال ۲۰۱۷ در آلمان و در سال ۲۰۱۸ در آرژانتین با هم دیدار کردند)، نشریه گفتگو (Conversation)، شماره‌های ویژه نشریه و یک فیلم مستند: https://www.instagram.com/a_new_society

ایده‌هایی برآمده از طیف متنوعی از دغدغه‌ها را می‌توان از فصل‌های گسترده این اثر سه جلدی دید: جلد یک. *تحولات اجتماعی-اقتصادی*: جریان‌های اجتماعی و جغرافی‌های جدید؛ قطب‌نمای پیشرفت اجتماعی؛ نابرابری اقتصادی؛ رشد اقتصادی، توسعه انسانی، رفاه، شهرها؛ بازارها، سرمایه مالی، شرکت‌ها؛ آینده کار؛ عدالت اجتماعی، بهزیستی، سازماندهی اقتصادی؛ جلد دو. *تنظیمات سیاسی، حکمرانی و تحولات اجتماعی*: پارادوکس‌های دموکراسی و حاکمیت قانون؛ خشونت، جنگ، صلح، امنیت؛ سازمان‌های بین‌المللی، فناوری‌های حکمرانی؛ حکمرانی بر سرمایه، کار و طبیعت؛ رسانه‌ها و ارتباطات؛ جلد سه. *تحولات ارزش‌ها، هنجارها، فرهنگ‌ها*: تغییر فرهنگی؛ ادیان؛ تکرریابی خانواده‌ها؛ سلامت جهانی؛ آموزش؛ تعلق؛ مسیرهای چندگانه پیشرفت اجتماعی؛ سهم علوم اجتماعی در سیاست‌گذاری و تغییرات نهادی. برای هر موضوع، وضعیت کنونی، جریان‌های تاریخی و دورنمای آتی، مسیرهای تغییر ملهم از عدالت اجتماعی، و محرک‌ها و موانع چنین تغییراتی بررسی شدند. موضوعات متقاطع عبارتند از علم، فناوری و نوآوری؛ جهانی‌شدن؛ جنبش‌های اجتماعی؛ سلامت؛ و همان‌طور که اشاره شد، جنسیت. گروه متقاطع

جنسیت درباره پیش نویس فصول نظر می‌داد و فهرستی از تهیه کرد که به نویسندگان فصول توصیه‌هایی در زمینه جنسیت ارائه می‌کرد، که از جمله این توصیه‌ها موارد ضروری زیر بودند:

- روابط جنسیتی، روابط قدرت جنسیتی و فرایندهای جنسیتی‌کردن، و نه فقط جنسیت به صورت یک اسم، متغیر یا مقولات جنسیتی مشخص؛
- بر ساخت جنسیتی‌شده و قدرت جنسیتی متفاوت هم در زنان و زنانگی‌ها، و هم در مردان و مردانگی‌ها؛
- تفسیر جنسیت در معنای «زنان و مردان» ممکن است تنوع جنسیتی و علاوه بر آن، جنسیت‌ها و دگرباش‌ها (LGBTIQ) و موقعیت‌های جنسیتی مختلف را تقلیل دهد؛
- روابط جنسیتی چه درون و چه فراسوی جوامع مختلف چنان متفاوت سازمان می‌یابند که تعمیم بر فراز رژیم‌های جنسیتی ممکن است خطا باشد؛
- کودکان، «دختران» و «پسران»، را نباید به گروه‌های جنسیتی موجود تقلیل داد؛
- خدمات مراقبتی و تداوم در تمایز «برابری جنسیتی» و «انصاف جنسیتی» (gender equity)؛
- فرایندهای جنسیتی‌کردن و سامانه‌های جنسیتی در حوزه‌هایی که می‌توان آن‌ها را حوزه‌های «فارغ از جنسیت» یا «غیرجنسیتی» دانست، مثل روابط بین‌المللی یا حمل و نقل؛
- سکسوالیته، از جمله سکسوالیته‌های غیرهنجارین، و نه فقط دگرجنس‌خواهی هنجارین (heteronormativity) مبتنی بر تولید مثل؛
- آینده‌های جنسیت و سکسوالیته، مثل دلالت‌های فناوری‌های جدید؛
- جنسیت، در همه حوزه‌ها، از هویت گرفته تا روابط اجتماعی جهانی، به طور متقاطع بر ساخته می‌شود.

در مجموع، گزارش میزگرد به دنبال این بوده است که جدیدترین و به‌روزترین دانش و اطلاعات را درباره امکان‌های تغییر اجتماعی ساختاری جمع‌آوری و دانشی ترکیبی درباره اصول، امکان‌ها و روش‌های بهبود نهادهای اجتماعی ارائه کند. گزارش میزگرد توصیه‌های زیادی کرده است. مثلاً توصیه‌های فصل یکی مانده به آخر در این زمینه‌ها هستند: غلبه بر موانع پیشرفت اجتماعی پایدار؛ گسترش شکل‌های غیرسرمایه‌دارانه فعالیت بازاری و نقش دولت یا اجتماع در تأمین نیازهای انسانی؛ ساختن بخش‌های تعاونی پویا در بازارها؛ تبدیل شرکت‌های سرمایه‌داری به تعاونی‌ها و قرار دادن آن‌ها تحت کنترل کارگری؛ دموکراتیک‌کردن شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری؛ درآمد پایه نامشروط؛ خدمات مراقبتی همگانی؛ فاش‌سازی و تغییر افراد قدرتمند و ممتاز در نهادها و فرایند سیاست‌گذاری؛ ساختن اتحادهای فراملی و بین‌سازمانی برای توسعه سیاست‌گذاری‌ها با یادگیری از تجارب جنوب جهانی؛ گسترش دستورکارهای برابری خواهانه به حوزه‌های «نامشخص و ناشفاف» و فراملی در سیاست‌گذاری؛ دموکراتیک‌کردن دموکراسی؛ و بودجه‌ریزی مشارکتی. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Jeff Hearn <hearn@hanken.fi>

< فقر و نابرابری:

آفریقای جنوبی به مثابه هشدار برای سرزمین آفریقا

جرمی سیکینگز، دانشگاه کیپ تاون، آفریقای جنوبی، عضو کمیته پژوهشی فقر، رفاه اجتماعی و سیاست اجتماعی (RC19)، و نایب رییس سابق کمیته پژوهشی توسعه شهری و منطقه‌ای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC۲۱)

در جستجوی کار در آفریقای جنوبی؛ کشوری که تعداد مطلق بیکاران طی ۲۵ سال اخیر دوبرابر شده است.
عکس: جرمی سیکینگز.



فقر و نابرابری در آفریقای جنوبی به درستی توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. با توجه به نرخ سرانه رشد در آفریقای جنوبی، نرخ فقر مطلق - که با استفاده از سنج‌های استاندارد درآمد پولی محاسبه می‌شود - از گذشته‌ها به شدت بالا بوده و همچنان بالا مانده است. البته دلیل این امر آن است که نظام توزیع درآمد حاکم در آفریقای جنوبی بسیار نابرابر است. نابرابری و فقر درآمدی بالا در آفریقای جنوبی ریشه در پیشینه این کشور در سلب مالکیت و تبعیض نژادی، قبل و بعد از دوران آپارتاید دارد. با این حال، با گذشت ۲۵ سال از دولت برآمده از رأی مردم، فقر درآمدی سرسختانه بالا مانده است و نابرابری احتمالاً افزایش یافته است. روشن است که نمی‌توان ادعا کرد دموکراسی لزوماً فقر درآمدی یا نابرابری را کاهش می‌دهد.

< استمرار فقر و نابرابری در آفریقای جنوبی

استمرار فقر و نابرابری نشان‌دهنده وجود عوامل متعددی است. من و نیکولی نترس (Nicoli Nattrass) در کتابی با عنوان طبقه، نژاد و نابرابری در آفریقای جنوبی (انتشارات دانشگاه ییل) نشان داده‌ایم که نابرابری به این دلیل پس از دوران آپارتاید ادامه یافته است که پیشران آن دیگر تبعیض نژادی آشکار نبوده است. در دوران آپارتاید، سفیدپوستان آفریقای جنوبی نه تنها ملک و دارایی‌های مالی، بلکه سرمایه انسانی (به واسطه آموزش عمومی تبعیض‌آمیز قومی) و سرمایه اجتماعی را نیز انباشت کرده بودند (در اینجا باید سرمایه فرهنگی را نیز اضافه می‌کردیم). این به آن معنی است که امکان داشت تبعیض نژادی از میان برود، بدون آن‌که به امتیازات سفیدپوستان آفریقای جنوبی خدشه‌ای وارد شود. دولت‌هایی که در سال‌های پس از ۱۹۹۴ به شیوه‌ای

دموکراتیک انتخاب شده بودند، آخرین بقایای تبعیض نژادی آشکار را از میان برده و تبعیض مثبت (affirmative action) قابل توجهی به نفع سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی اعمال کردند. ولی اکثر سفیدپوستان همچنان از امتیازات طبقه‌ای خود بهره می‌بردند. به سخن دیگر، در حالی که برخی از سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی از برچیدن محدودیت‌های نژادی (و سپس از تبعیض مثبت) منتفع شده و پیشرفت کردند، بسیاری از سایر سیاه‌پوستان همچنان از فقدان هرگونه سرمایه‌ای در تنگنا بودند. بدون مهارت، سرمایه اجتماعی یا زمین، از هر ده فرد بالغ در آفریقای جنوبی، چهار نفر بی‌کار بودند.

من و همکاران نترس در کتابی که در سال ۲۰۱۵ با عنوان سیاست‌گذاری، سیاست و فقر در آفریقای جنوبی (انتشارات پلگاریو مک‌میلان) منتشر کردیم بر روی این موضوع تمرکز داشتیم که چرا پس از گذار به دموکراسی، حمایت

سیاسی قوی‌تری از سیاست‌های حمایت از فقیران ایجاد نشد. اذعان داشتیم که برخی سیاست‌های دولتی حامی فقیران بوده است. برنامه‌های حمایت اجتماعی در آفریقای جنوبی سهمی بیش از معمول بزرگ (بین ۳ و ۴ درصد) از تولید ناخالص داخلی را از مالیات‌دهندگان ثروت‌مند دریافت و آن را میان خانوارهای نیازمند بازتوزیع می‌کنند. البته که این اقدام فقر را کاهش می‌دهد ولی موجب کاهش نابرابری نمی‌شود. با وجود این، فقر و نابرابری همچنان استمرار دارد. دلیل آن نرخ بالای بیکاری است. طی ۲۵ سال حکومت دموکراتیک، نه تنها نرخ بیکاری افزایش داشته، بلکه تعداد مطلق بیکاران دوبرابر شده است. به غیر از بازتوزیع ثروت به واسطه حمایت اجتماعی با پول مالیات، اندکی از مزایای رشد اقتصادی به فقیرترین قشر جامعه نشت پیدا کرده است. ما معتقدیم که این امر تا حدی نشان دهنده اثرات مخرب سیاست‌های بازار کار در بخش‌های کاربر (labor-intensive) است.

< پدیده‌ای در حال گسترش در سراسر آفریقا

اغلب تصور می‌شود آفریقای جنوبی به دلیل پیشینه تاریخی‌اش یک مورد خاص است. ولی استمرار فقر و افزایش نابرابری در آفریقای جنوبی خبر از یک پدیده در حال گسترش در سراسر آفریقا می‌دهد. بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۱۵ نسبت جمعیت جهانی در فقر مطلق درآمدی به میزان دو سوم، از ۴۷ درصد به ۱۴ درصد، کاهش یافت. تعداد تخمینی کل افراد تحت شرایط فقر مطلق درآمدی از کمی کمتر از ۲ میلیارد نفر در سال ۱۹۹۰ به ۸۳۶ میلیون نفر در سال ۲۰۱۵ کاهش پیدا کرد. با این حال، کاهش نرخ کلی فقر در آفریقا با شیب بسیار کمتری همراه بوده است، از ۵۷ درصد تا نزدیک ۴۰ درصد. این در حالی است که تعداد مطلق افرادی که در آفریقا در شرایط فقر مطلق زندگی می‌کنند، در واقع افزایش داشته است. همانطور که در آفریقای جنوبی شاهدیم، با وجود رشد اقتصادی، فقر استمرار می‌یابد. مزایای بسیار اندکی از رشد اقتصادی به قشر فقیر نشت پیدا می‌کند. کاهش رشد فقر در آفریقا بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۱۵ تنها ۰٫۷- بوده است، مقایسه کنید با ۲- در سایر مناطق؛ یعنی هر ۱ درصد

رشد اقتصادی در آفریقا فقرا تنها به میزان ۰٫۷ درصد کاهش داده است، در حالی که همین میزان رشد در کشورهای دیگر فقرا تا دو درصد کاهش می‌دهد. در آفریقا رشد اقتصادی بیش از آن‌که موجب کاهش فقر شود، به افزایش نابرابری دامن زده است.

بر خلاف آفریقای جنوبی، در آفریقا فقیران تاکنون بیشتر کشاورزان رعیت در مناطق روستایی بوده‌اند. کشاورزان رعیت در بسیاری از مناطق (و نه همه جا) بهره‌وری پایینی دارند و نسبت به خشک‌سالی شدید آسیب‌پذیرند. دولت‌ها اغلب نسبت به جمعیت روستایی بی‌توجه بوده‌اند. «توسعه» که بر کشاورزان رعیت تحمیل می‌شود، برای آن‌ها به ندرت با مزایای عمده‌ای همراه بوده است. زمانی مشخصه‌ی بخش اعظم آفریقا زمین‌های فراوان و کمبود نیروی کار بود. اکنون بیش از پیش با کمیابی زمین و مازاد نیروی کار شناخته می‌شود. بی‌شک به منظور بهبود امنیت غذایی ملی و کاهش فقر روستایی، افزایش بهره‌وری کشاورزان رعیت ضروری است. هرچند، جذب جمعیت فزاینده‌ی نیروی کار بسیار بعید است. نتایج از پیش مشهود است: رشد نرخ بیکاری میان جوانان که بسیاری از آن‌ها به مناطق شهری مهاجرت کرده‌اند و نخبگان سیاسی به آن‌ها به عنوان یک تهدید سیاسی می‌نگرند.

< نیاز به تولید در بخش کاربر

کاهش فقر در آفریقای جنوبی و بیش از پیش در سایر کشورهای قاره آفریقا مستلزم گسترش بخش‌های کاربر غیرکشاورزی است. تقریباً تمام نمونه‌های تاریخی از رشد اقتصادی پایدار و کاهش فقر شامل مرحله تولید از نوع کاربر بوده است. من و نیکولی نترس در کتابی با عنوان «دوگانگی دربرگیرنده: توسعه کاربر، کارشایسته و مازاد نیروی کار در آفریقای جنوبی» (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۹) برای بررسی نقش تولید پوشاک در افزایش اشتغال و کاهش فقر از اثر کلاسیک دالبیو آرتور لویس (تنها اقتصاددان آفریقایی تبار که تاکنون موفق به کسب جایزه نوبل در اقتصاد شده است) استفاده کردیم. صنعت پوشاک به عنوان یک منبع اصلی ممکن برای اشتغال فقیران، به خودی خود به حائز اهمیت است. چهار میلیون شغل در

صنعت پوشاک در بنگلادش شاید با دستمزد پایینی همراه باشد، ولی نقش مهمی در کاهش فقر ایفا کرده‌اند چنان‌که زنان روستایی در شغل‌هایی مشغول به کار می‌شوند که بهره‌وری و دستمزد بالاتری دارد. صنعت پوشاک همچنین حکم قناری در معدن ذغال‌سنگ را دارد و سلامت محیط را نشان می‌دهد. در یک معدن ذغال‌سنگ، سلامت قناری داخل قفس نشان‌گری از خطر گاز برای معدن‌کاران بود. به همین ترتیب، اگر کشوری با مازاد نیروی کار فاقد صنعت پوشاک در حال رشد باشد، در محیط سیاست‌گذاری آن کشور اشکالی وجود دارد.

دوگانگی دربرگیرنده شامل بررسی دقیق درس‌هایی از آفریقای جنوبی است؛ جایی که همزمان با رشد بیکاری، اشتغال در تولید پوشاک نیز کاهش پیدا کرده است. بیش از همه این موضوع هشداردهنده است که کاهش اشتغال رشد تولید در آفریقای جنوبی احتمالاً منفی بوده است، یعنی افزایش خروجی تولید با کاهش اشتغال در این بخش مصادف بوده است. بهره‌وری نیروی کار افزایش داشته است، زیرا کارفرماها در فناوری‌های بیش‌تر سرمایه‌بر و بیش‌تر مهارت‌بر سرمایه‌گذاری کرده‌اند، ولی اشتغال کاهش پیدا کرده است. البته این کاراگر نسخه‌ای برای افزایش نابرابری و فقر نباشد، به طور قطع نسخه‌ای برای استمرار آن‌هاست. ما این کار را به آنچه «بنیادگرایی کارشایسته» می‌خوانیم مرتبط می‌دانیم؛ یعنی جستجوی «کارشایسته» بدون توجه به عواقب آن برای (عدم) اشتغال. فقر و نابرابری در آفریقای جنوبی و سایر کشورهای آفریقایی همچنان باقی می‌ماند، مگر این‌که محیطی محیا سازند که صنعت پوشاک بتواند در آن شکوفا شود.

داده‌های مربوط به فقر در آفریقا از این منابع تهیه شده است: گزارش اهداف توسعه هزاره سازمان ملل (نیویورک: سازمان ملل، ۲۰۱۵)، فقر در آفریقای در حال پیشرفت نوشته کتلین بیگل و همکاران (واشنگتن دی‌سی: بانک جهانی، ۲۰۱۶) و «حذف فقر مطلق در آفریقا: روندها، سیاست‌های و نقش‌های سازمان‌های بین‌المللی» نوشته ژوزابیل بیکابا و همکاران، مقاله مقدماتی ۲۲۳ (ایبیدجن: بانک توسعه آفریقا، ۲۰۱۵). ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Jeremy Seekings <jeremy.seekings@uct.ac.za>

< پنطیکاستیسم و مسیحیت کاریزماتیک در جنوب آفریقا

موکونگ سایمون مبادیمنگ، شورای پژوهشی علوم انسانی، آفریقای جنوبی؛ عضو کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی هنر (RC37) و جنبش‌های کارگری (RC44) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

کشیش یک کلیسای پنطیکاستالی اسپری حشره‌کش دوم (Doom) را بر صورت یک عضو کلیسا می‌باشد.



انتخابات دموکراتیک سال ۱۹۹۴ در آفریقای جنوبی با سرنگونی رسمی نظام آپارتاید استعماری و جایگزینی آن با حاکمیت دموکراتیک اکثریت سیاه‌پوست، آغازگر نقطه عطفی شگرف شد. این تغییرات با چندین تغییر دیگر و به خصوص با تغییراتی در نهادها و ساختارها قدیمی و فعالیت‌هایشان همراه بود. یکی از این تغییرات موج ناگهانی جنبش‌های مذهبی بود که در کلیساهای مسیحی کاریزماتیک یا پنطیکاستی نمود می‌یافت. اگرچه این کلیساها از گذشته در آفریقای جنوبی حضور داشته‌اند و ظاهراً نخستین بار در آغاز قرن بیستم به این کشور آمده‌اند، در مدت کمی پس از سال ۱۹۹۴ در سراسر آفریقای جنوبی، هم در مراکز شهری و هم در روستاهای دور افتاده، به صورت تصاعدی رشد کردند.

البته رشد تصاعدی این کلیساها نیز از مشکلات و اخلاف‌نظرها خالی نبود. اخیراً شاهد منازعات بی‌پایانی درباره مشارکت کلیساها در فعالیت‌هایی بوده‌ایم که خلاف آیین واقعی مسیحیت پنداشته می‌شوند و گزارش‌هایی در این زمینه مطالعه کرده‌ایم. فعالیت‌هایی از این دست شامل خوردن مار، علف، بنزین و

فعالیت‌های تجاری غیرقانونی تحقیقات لازم را به عمل آورد. این وظیفه به کمیسیون ترویج و حفاظت از حقوق اجتماعات فرهنگی، مذهبی و زبانی محول شد. هدف از انجام این تحقیقات پرداختن به مشکل کلیساهای متقلبی بود که به روح و احساسات مردم آسیب می‌زدند. تصور این است که با وجود زندگی فقیرانه اعضای برخی کلیساها، رهبران‌شان این کلیساها را با مقاصد اقتصادی دایر کرده‌اند.

آن‌چه در میان رشد محبوبیت و منازعات کلیساهای پنطیکاستی و یا کاریزماتیک عجیب است، فقدان تحلیل‌های جامعه‌شناختی است. این موضوع را می‌توان به این حقیقت نسبت داد که جامعه‌شناسی دین در آفریقای جنوبی هنوز بسیار خام است. در نتیجه، طیف وسیعی از سوالات جامعه‌شناسانه مربوط به این کلیساها بررسی نشده و بی‌پاسخ مانده‌اند؛ سوالاتی مانند: چطور می‌توان رشد قارچ‌گونه این کلیساها و محبوبیت‌شان میان مردم آفریقای جنوبی را توضیح داد؟ کدام بخش از جامعه آفریقای جنوبی به عنوان اعضا به صورت فعالانه در آن مشارکت دارند؟ رهبران این کلیساها چه کسانی بوده و چه چیزی باعث می‌شود تا در این حد

حشره‌کش به افراد به عنوان بخشی از شفای روحانی و تقابل با ارواح اهریمنی است (تصویر ۱ و ۲ را ببینید). در زمان نگارش این متن پرونده‌ای علیه کشیش نیجریایی، تیموتی اوموتوسو از کلیسای «قلمروی جهانی مسیح» (Jesus Dominion International) در خصوص اتهاماتی مبنی بر تعرض جنسی، قاچاق انسان و اخاذی و پرونده دیگری علیه شفرد بوشیری، کشیش کلیسای «مجمع مسیحیان هدایت‌شده» (Enlightened Christian Gathering) و همسرش به اتهام کلاهبرداری و پول‌شویی در جریان بود. علاوه بر این موارد، اخیراً ویدئویی از کشیش متولد کنگو با نام الف لوکاو به صورت گسترده منتشر شد که در آن ادعا می‌کند که توانسته با دعای خود مرده‌ای را در تابوت به زندگی بازگرداند.

منازعات بی‌پایان پیرامون این کلیساها، شامل اتهامات مبنی بر این‌که این کلیساها همچون کسب‌وکارهای خصوصی فعالیت دارند ولی به دلیل فقدان چارچوب قانونی از عدم پرداخت مالیات سود می‌برند، دولت آفریقای جنوبی را به آن داشت که کمیسیونی تشکیل دهد تا پیرامون این منازعات و اتهامات در خصوص

کشیش یک کلیسای پنطیکاستالی یک مارزنده را به یکی از اعضایش می‌خوراند.



دست می‌یافتند. ملاحظه بکفورد بسیار دقیق بود که دین یک برساخت اجتماعی غیرهمگون، پیچیده و متنوع بوده و به هدفی بستگی دارد که برای تحقق آن به خدمت گرفته شده است. کشیشانی که خود را پیامبرانی با قدرت اعجاز معرفی می‌کنند از عناصر منحصر به فرد کاریزماتیک در پنطیکاستیسم، از جمله شفای معجزه‌آسا، برای سود شخصی بهره می‌برند. در حالی که از نظر استیو بروس تأثیر دین با این باور تقویت می‌شود که پاداش دنباله‌روی از اراده خداوند در زندگی بعدی و با غنایی بسیار فراتر از آن‌چه در این دنیای پست قابل حصول است از طریق موهبت جاودانه به دست خواهد آمد، در موج کنونی کلیساهای کاریزماتیک و پنطیکاستی در آفریقای جنوبی بر پاداش‌های مادی در جهان حاضر تأکید می‌شود.

دشوار بتوان این مقاله را بدون اشاره به تأثیرات تاریخی استعمار که حاصل فعالیت کلیساهای مبلغ (میسوئوری) مسیحی و نظام آموزشی غربی است، پایان داد. به طور خاص، نقش تبلیغی کلیساهای مسیحی، تغییر آیین پیشاستعماری آفریقایی‌ها از بادیمو یا /مادلیوزی (نیاکان) به عنوان واسطه روحانی برای تقریب به مودیمو/اونکولونکولو (خدا) بوده است. به این ترتیب، مردمانی از سرزمین آفریقا را شاهدیم که آیین خود را تغییر داده‌اند و بادیمو یا /مادلیوزی را با عنوان ارواح شیطانی رد می‌کنند و این نشان دهنده موفقیت پروژه استعماری است که با استفاده از نظام آموزشی مبتنی بر مقوله‌ها و مفاهیم نظری استعماری ریشه دوانده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mokong S. Mapadimeng <mmadimeng@gmail.com>

۱. پنطیکاستیسم جنبشی درون مسیحیت اوانجلیکی است که تأکید خاصی بر تجربه شخصی مستقیم خدا از طریق غسل تعمید روح‌القدس دارد. نام این جنبش اشاره دارد به روز پنطیکاست یا عید پنجاهه در مسیحیت. م

خدمات اولیه به فقیران محقق شد. نرخ همواره پایین رشد اقتصادی آفریقای جنوبی که در حال حاضر ۲.۲ درصد گزارش شده است، در ایجاد سطوح معناداری از اشتغال ناکام بوده است (نرخ رسمی بیکاری بیش از ۲۷ درصد است). با وجود نرخ جینی ۰.۶۳ درصد که یکی از بالاترین آمارها در جهان است، فقر و نابرابری در آفریقای جنوبی روز به روز بدتر می‌شود. انحطاط اخلاقی و فساد همه‌گیر شرایط را تشدید می‌کند؛ مشخصه این انحطاط و فساد غارت بودجه‌های عمومی توسط نخبگان با وابستگی سیاسی برای کامیابی شخصی است. در زمان نگارش این مقاله، دو کمیسیون تحقیق و تفحص در حال بررسی بودند و درباره تسخیر دولت به دست منافع شرکت‌های فاسد، فساد و تقلب بازرسی می‌کردند.

این نکته زمینه محبوبیت و رشد تصاعدی کلیساهای کاریزماتیک در آفریقای جنوبی را توضیح می‌دهد. این کلیساهای موهبت‌هایی در قالب رهایی معجزه‌آسا از مصیبت‌های ناشی از فقر، بیماری و بی‌کاری و نیز موهبت ثروت مادی را به رهروانشان نوید می‌دادند. آن‌ها به این منظور از اعضای خود می‌خواستند تا کمک‌های مالی خود را به کلیسا اهدا کنند و با این کار در نهایت کشیش‌ها به ثروت زیادی

کاریزماتیک باشند؟ آن‌چه در این کلیساهای شکل انفعال عاملیت اعضا در مقابل رفتارهای سمی و خطرناک دیده می‌شود، چگونه قابل توضیح است؟ چارچوب‌های قانونی برای سازمان‌های مذهبی در آفریقای جنوبی چیست و آیا به آن‌ها بی‌اعتنایی می‌شود؟

در تلاش متخصصی برای ارائه تحلیل جامعه‌شناختی مقدماتی، به یک دیدگاه نظری پیرامون دین و نقش آن در جامعه اشاره می‌کنم. این دیدگاه نحوه فهم دین را بررسی می‌کند؛ یعنی چیستی دین و نقش و تأثیر آن در جامعه. در سطح تعریف، اختلاف نظرهایی وجود دارد؛ جیمز بکفورد این اختلاف نظر را به این واقعیت نسبت می‌دهد که دین یک برساخت اجتماعی است که ریشه در زمینه‌های تاریخی و اجتماعی-سیاسی خاصی داشته و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد و این زمینه‌ها، معانی متنوع، پویا و غیریکسانی به آن می‌دهند. این نگاه برای فهم رشد چشم‌گیر کلیساهای پنطیکاستی و کاریزماتیک در سال‌های پس از ۱۹۹۴ آفریقای جنوبی مفید است. این زمان برهه‌ای تاریخی بود که نوید «زندگی بهتر برای همگان» را می‌داد و ایده‌آلی بود که هیچ‌وقت به طور کامل محقق نشده است. این امر، علی‌رغم بهبودهایی است که به واسطه ارائه گسترده

< مهاجران فضا: زنان شاغل در معادن زیرزمینی

آساندا بنیا، دانشگاه کیپ تاون، آفریقای جنوبی



کار در معادن.
عکس: آساندا بنیا.

در آفریقای جنوبی ۱۵ سال است که زنان به نیروی کار معادن زیرزمینی پیوسته‌اند. در حال حاضر نزدیک به ۵۰ هزار زن، یعنی حدود ۱۰.۹ درصد از نیروی کار دائمی معادن، در معدن‌کاری مشغول به کارند. در حالی که نزدیک به ۱۱ درصد از نیروی کار معادن زنان‌اند و قوانینی برای تسهیل و شتاب‌دهی به جذب آن‌ها به تصویب رسیده است، این صنعت همچنان خود را صریحاً یک صنعت مردانه معرفی می‌کند و به تصویر می‌کشد و تنها مردان یا بدن‌های مردانه را برای کار در معادن زیرزمینی مناسب می‌شمارد. این تناسب بدن‌های مردانه برای کار در معادن زیرزمینی تقریباً در گفتمان و در فرهنگ کاری معادن طبیعی و ابدی تلقی می‌شود.

علیرغم قوانینی که با هدف جبران طردهای گذشته به تصویب رسیده‌اند، طبیعی‌انگاری کار بدن‌های مردانه در معادن، به طور ناخواسته، طرد زنان از این صنعت را تسهیل کرده است. همان‌طور که در جای دیگری نشان داده‌ام،

از استخدام، آموزش و گزینش زنان برای برخی کارهای زیرزمینی اجتناب می‌کنند. این کار با وجود این حقیقت صورت می‌گیرد که با حمایت از زنان در مقابل «شغل‌های طاقت‌فرسای زیرزمینی»، آن‌ها عملاً از نظر اقتصادی در موقعیت پایین‌تری قرار می‌گیرند؛ چرا که، در برخی موارد، نمی‌توانند پاداش‌های برابر با مردان دریافت کنند.

در ادامه به یکی از چندین موردی اشاره می‌کنم که نشان می‌دهد طرد زنان در قالب گفتمان حمایت‌گرانه و فرهنگی، هرروزه تشدید و مستحکم می‌شود و همزمان عده‌ای در هم‌دستی با این طرد به کار گرفته می‌شوند تا تا همزمان با سر دادن شعار جذب زنان، طرد اجتماعی زنان را تشدید و تثبیت کنند.

در مراحل اولیه پژوهش، در حالی که برای کار کردن با وینچ همچنان تحت تعلیم بودم، به من گفته شد که زنان مجاز به حضور در کلاس

زنان در معادن آفریقای جنوبی «همزمان جذب و طرد شده‌اند». در واقع زنان، به قول نیرمال پوار (Nirmal Puwar)، به عنوان «مهاجران فضا» دیده می‌شوند و به این ترتیب «حالت گم‌گشتگی و اضطراب هستی‌شناختی» را ایجاد می‌کنند. زنان نه تنها متهم شده‌اند که بر بهره‌وری و ایمنی اثر منفی داشته‌اند، بلکه همچنین به دلیل عدم تطابق با هنجارهای اجتماعی پیرامون زنانگی، هم درون و هم خارج از معادن، تحقیر شده و نظام اخلاقی‌شان زیر سوال رفته است.

در حالی که از لحاظ نظری زنان می‌توانند هر شغل زیرزمینی را داشته باشند، در واقعیت از شغل‌های خاصی منع می‌شوند. در تمام معادنی که به پژوهش پرداختم، زنان نمی‌توانستند متصدی دستگاه دریل یا وینچ یا لاشر باشند. محدود وینچ‌کارانی که با آن‌ها کار کردم به ندرت در زیر زمین کار کرده بودند. معادن به صورت راهبردی و با استفاده از گفتمان حمایت‌گری،

کار با دستگاه دریل نیستند. دلیل این طرد ساختار بدن‌شان بود که به زعم مربیان و معدن، برای کار با دستگاه دریل نامناسب و «بیش از حد شکننده» است. مربیان معتقد بودند که دستگاه دریل بر رحم زنان تأثیر منفی می‌گذارد. در مورد خودم، پس از اصرار و در نهایت کسب اجازه برای حضور در کلاس کار با دستگاه دریل، مربیان اکیداً توصیه داشتند که فقط مشاهده کنم و به چیزی دست نزنم زیرا «حفرة‌های داغ و کار با دریل» برای مردان بوده و برای آناتومی زنان مناسب نیست. دلیل آن طراحی ماشین‌ها ذکر می‌شد و نه تهویه حفرة‌ها.

بعد از چند جلسه در مرکز آموزش و چند روز مشاهده، تمام کارگران جدید می‌توانستند ماشین‌ها را امتحان کنند و تشویق می‌شدند که تا جای ممکن کارهای مربیان و کارگران باتجربه را تقلید کنند - از نحوه نشستن پشت دستگاه با قرار دادن پاها در دو طرف دستگاه و چسباندن ران‌ها به دستگاه گرفته تا نحوه تنفس و حرکت بدن. ولی هنگامی که نوبت من شد، درس عوض شد. مربی ابتدا اجازه نمی‌داد تا با دستگاه کار می‌کنم و سپس گفت که زنان نمی‌توانند پاهایشان را در طرفین دستگاه قرار دهند. هرچند برای استفاده از دستگاه و ثبات دستگاه، فرد باید پایش را در دو طرف دستگاه قرار دهد، مربی به من گفت تا پاهایم را در کنار هم قرار دهم. او گفت که «هر دو پایت باید در یک طرف دستگاه باشد، مثل یک خانم». و این علی‌رغم آن است که بارها دیده بودم که مربی کارگران را به سوی دستگاه هل می‌داد و به آن‌ها می‌گفت که پاهایشان را بیشتر از هم باز کنند،

دور دستگاه بیندازند و آن را بین ران‌هایشان حس کنند و «آن را محکم نگه دار و به خود را به آن فشار ده». مربی به من گفت که پاهایم را کنار هم قرار دهم و هر دو پا را در یک طرف دستگاه قرار دهم «در غیر این صورت نمی‌توانی بچه به دنیا بیاوری ... با این کار تخمک‌هایت را نابود می‌کنی». کارگران نیز می‌گفتند که زنی که پاهایش را در طرفین دستگاه قرار می‌دهد «به دور از نجابت» به نظر می‌رسد.

همانطور که انتظار می‌رفت، هنگامی که طبق دستورالعمل آن‌ها عمل کردم و «مثل یک خانم» به دریل کاری مشغول شدم، با هر دو پا در یک سوی دستگاه، دستگاه من را با خود کشید. هنگامی که دستگاه را خاموش کردم تا به آن‌ها بگویم که کار با دستگاه با این شیوه قرارگیری پاها غیرممکن است، قبل از اینکه سرم را به سمتشان برگردانده باشم، مربی گفت «دیدنی گفتم زن‌ها نمی‌توانند دریل کنند، من خیلی وقت است که در معدن کاری مشغولم، می‌دانم از چه حرف می‌زنم. زنان نمی‌توانند این کاره باشند، غیرممکن است ... این دستگاه سنگین است» (تمام کارگرهایی که در دیدرسم بودند با تکان دادن سر با او موافقت می‌کردند) (یادداشت‌های میدانی، روستنبرگ، آوریل ۲۰۱۲). کشیده شدن من توسط دستگاه از دید این مردها تاییدی بر «نامناسب بودن» بدن زنان برای کار با دستگاه بود، نه دستورالعمل آن‌ها مبنی بر پرهیز از انداختن پاها در دو طرف دستگاه.

این نظرات متعصبانه و خشکه مقدس درباره بدن زنان فقط مختص به مراکز آموزشی نیستند

و به کار روزانه در معادن نیز راه پیدا کرده‌اند. همانطور که در جای دیگری مستند کرده‌ام، در موارد بسیاری زنان از انجام کارشان در زیرزمین منع می‌شوند یا کارشان به دستیاری تقلیل می‌یابد که تمیزکاری می‌کنند و برای تیم‌ها آب تهیه می‌کنند؛ یا از محل کارشان کنار گذاشته می‌شوند و به ویژه اگر تیم در گودال‌های داغ مشغول به کار باشند، آن‌ها را از تیم جدا می‌کنند. من این را بازتخصیص غیر رسمی شغلی (informal job reallocation) می‌نامم و این کار به جدایی زنان از تیم‌هایشان و بیگانگی با کارشان منجر شده است و در کوتاه‌مدت (عدم صلاحیت برای دریافت پاداش تولید) و بلندمدت در ترفیع شغلی آن‌ها تأثیر به‌سزایی می‌گذارد.

این‌ها نه مواردی نادر و اتفاقی، بلکه مواردی نظام‌مند هستند و با وجود جذب قانونی شده زنان در کار زیرزمینی، جایگاه حاشیه‌ای آن‌ها را در معدن کاری تشدید می‌کنند. من از مثال‌های بالا برای روشن کردن تفاوت‌های مهم و بسیار واقعی و در عین حال نامرئی شیوه آموزش مردان و زنان و نحوه برخورد با آن‌ها در محیط کار استفاده می‌کنم و این که چگونه مفاهیم تصورات متعصبانه از بدن زنان همچون بدنی شکننده و ضعیف، طرد آن‌ها را رقم زده و در نتیجه آن‌ها را به کارگران زیرزمینی «درجه دوم» تبدیل می‌کند. واضح است که قانون‌گذاری به تنهایی کافی نیست؛ هنجارها و فرهنگ کاری مردانه عمیقاً تثبیت شده باید به چالش کشیده شوند و تغییر کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Asanda Benya <asanda.benya@uct.ac.za>

تأثیرات فرااقتصادی بیکاری

تبانگ سفلا فلا، دانشگاه ویتواتر سرنند، آفریقای جنوبی

دانشمندان، تحلیل‌گران، سیاست‌گذاران و عموم مردم در مباحث راجع به تجربیات بیکاری اغلب بر اثرات اقتصادی آن تمرکز داشته و به عوامل غیراقتصادی توجهی ندارند، عواملی که دقیقاً به همان اندازه اهمیت دارند. اغلب این‌گونه گفته می‌شود که بی‌کاری در درجه نخست مشکلی از جنس مشقت مادی و فقر است. ناتوانی مردان در تأمین نیازهای مادی اعضای خانواده به عنوان یک منبع اصلی تهدید مردانگی، تحقیر و شرم دیده می‌شود.

گفتگوها درباره بیکاری، به ویژه در حلقه‌های سیاست‌گذاری و فراتر از آن، اغلب بیشتر بر اثرات اقتصادی بیکاری تمرکز دارند و بنابراین ادراک و فهم بیکاری به عنوان یک مشکل معیشتی بر سایر تصورات رجحان می‌یابد.

من در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ بر روی جمعیتی از بیکاران سیاه‌پوست مطالعه‌ای مردم‌نگارانه انجام دادم؛ آن‌ها از معادن طلا در ایالت آزاد آفریقای جنوبی تعدیل شده بودند. یافته‌ها این دیدگاه را هم تأیید می‌کنند و هم از طرفی آن را به چالش می‌کشد. به سخن دیگر، یافته‌ها اثرات اقتصادی بیکاری را نادیده نمی‌گیرند، ولی نشان می‌دهند که علاوه بر عوامل اقتصادی، عوامل دیگری نیز در مشقت آن‌ها دخیل است.

سرمایه‌داری قرن نوزدهم و بیستم، با قدرت تمام، کار دستمزدی را به عنوان ستونی برای تشخیص و مردانگی ارائه کرد. مردان آفریقایی زیادی از مناطق روستایی به استخدام درآمده و به کار دستمزدی گماشته شدند. پرولتری شدن به معنی تولید قدرتمند هویت‌های جمعی مشترک پرولتری بود و در این هویت، کار دستمزدی، به ویژه برای مرد نان‌آور، بر زندگی‌ای شایسته دلالت داشت.

همزمان با حیاتی شدن اهمیت کار دستمزدی در تجسم زندگی‌های موقرانه و شایسته، بحران کار دستمزدی در آفریقای جنوبی و کل دنیا از راه رسید. با افزایش بیکاری تعداد کارجویان به طور فزاینده‌ای فزونی می‌یافت. علاوه بر این،

در دوران سرمایه‌داری نئولیبرال، اغلب شغل‌ها دیگر ویژگی‌های شغل‌های سنتی را ندارند. این شغل‌ها اغلب فاقد عاملیت، امنیت و مزایا هستند. بحران عمیق کار دستمزدی به معنی از دست دادن امکان برآوردن مسئولیت‌هایی است که به صورت سنتی به آن محول شده است؛ با وجود این، کار دستمزدی همچنان جایگاهی اساسی در برداشت از انسان با کرامت در جهان مدرن دارد.

در نتیجه، زندگی روزانه افراد زیادی از جنس نامی و بی‌ثباتی اقتصادی مدید و عمیق است. نظام تأمین اجتماعی آفریقای جنوبی، که برخی آن را جامع‌ترین نظام تأمین اجتماعی قاره آفریقا می‌شمارند، بیکاری را پوشش نمی‌دهد. بنابراین، جوانان بیکار و سایر گروه‌ها هیچ چشم‌انداز معناداری برای کسب درآمد ثابت و پیش‌بینی‌پذیر ندارند تا بتوانند نیازهای اساسی خود را تأمین نمایند.

پژوهش من نشان می‌دهد که تجربیات کارگران سابق معدن از نامی اقتصادی اغلب با خودسازی مردانه مرتبط با کار معدن و نان‌آوری شکل می‌گیرد. برای مثال، یکی از مصاحبه‌شوندگان به نام راسبوکو، یک معدن‌کار سابق، بیان داشت که بیکاری جایگاه یک مرد را تحلیل می‌برد، زیرا او دیگر نمی‌تواند نیازهای خانواده‌اش را تأمین کند. او گفت: «بیکاری جایگاه من را به عنوان یک مرد از من گرفته است. یک مرد جایگاهش را به واسطه تأمین نیازهای خانواده به دست می‌آورد. اگر نتوانم نیازهای خانواده‌ام را تأمین کنم، دیگر چه جایگاهی خواهم داشت؟»

مردان بیکار اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهد، احساس بی‌ارزشی می‌کنند و حتی به دلیل تغییرات ناگهانی و ناهنجاری ناشی از بیکاری، ممکن است به خودکشی فکر کنند: «شما نمی‌توانید به عنوان یک مرد نیازهای خانواده‌تان را تأمین کنید. فشار از طرف خانواده بر من بیش از حد زیاد بود، من حتی به خودکشی فکر کردم. من احساس کردم که هیچ‌چیز و هیچ اهمیتی برای خانواده‌ام ندارم. بی‌خاصیت.

نمی‌دانم چرا هنوز زنده‌ام.» آن‌ها با دیدن سایر مردانی که به خانواده‌هایشان می‌رسند، احساس حسادت می‌کنند و نمی‌توانند همچنان به شرکت در مراسمات تدفین درگذشتگان اجتماع و صندوق‌های پس‌انداز دورهمی شرکت کنند.

داده‌ها در ظاهر بر این تصور صحه می‌گذارند که اثرات مخرب بیکاری بیشتر از همه به مشقت‌های اقتصادی و فقر مربوط می‌شود. با این وجود، مشقت‌های اقتصادی و فقر تنها مختص بیکاران نیست؛ «کارگران فقیر» به کار اشتغال دارند ولی از لحاظ مادی محرومند.

معدن‌کاران سابق تصاویر دل‌خراش بدن‌های زخمی سیاه‌پوستان با اعضای قطع شده را نشان می‌دادند تا معنی بیکاری را نشان دهند. بیکاری به معنی نوع خاصی از «طبقه‌زدایی» است، یعنی فرآیند قرارگرفتن در یک وضعیت وجودی متفاوت یا پایین‌تر از وضعیت گذشته. تصاویر سیاه‌پوستان بیمار و بدن‌های کوفته استعاره‌ای بود در تشریح نظام اخلاقی و اجتماعی معیوب و از هم گسیخته. این استعاره حاکی از این تصور است که این گونه زندگی برای آن‌ها به مثابه حضور در دنیا در یک وضعیت آنومیک است.

کار دستمزدی دیگر فعالیتی بیرونی به نظر نمی‌رسد که به صورت ابزاری و فقط برای کسب معیشت پایدار و بهبود آن به انجام آن مبادرت بورزند؛ کار دستمزدی به ابژه مجسم میل بدل شده است.

تجسم کار دستمزدی به یک قدرت اخلاقی عمیق‌تر و وجودی‌تر اشاره دارد، به گونه‌ای که فقدان کار دستمزدی از دلالت‌های اقتصادی، اجتماعی و روانشناختی فراتر رفته و قاطعانه به عنوان یک وضعیت آنومیک ناملموس ظاهر شده که به صورت حس فقدان تجربه می‌شود.

از دست دادن کار فقط به معنای از دست دادن درآمد نبود، بلکه به معنای خفت اخلاقی نیز بود؛ یعنی از دست دادن هستی و وجود در دنیا به نحوی که با کار دستمزدی و روابط،

از دست دادن کار فقط به معنای از دست دادن درآمد نبود، بلکه به معنای خفت اخلاقی نیز بود؛ یعنی از دست دادن هستی، و وجود در دنیا به نحوی که با کار دستمزدی و روابط، هنجارها و ارزش‌های سرمایه‌داری غالب متناسب باشد.

هنجارها و ارزش‌های سرمایه‌داری غالب متناسب باشد.

بنابراین تحقیر و بدنامی فرد بیکار تنها به این دلیل نیست که معیشتش به خطر افتاده است؛ بلکه همچنین به این دلیل است که در یک گفتمان دستمزدمحور، بیکاری یک بحران است، چرا که بیکاری نشانه وضعیتی است که هنجارهای فرد با نوع خاصی از هژمونی اشتراکی و نظم جمعی همخوانی ندارد. محدود کردن درکمان از بیکاری به عنوان مشکلی اساساً معیشتی ممکن است ما را به این گمان بیندازد که تنها با مدیریت اقداماتی چون انتقال نقدی - مثلاً «کمک‌هزینه درآمد پایه» (Basic Income Grant) یا حقوق بیکاری - می‌توان مشکل

را حل کرد. ولی معدن‌کارانی که شغل‌شان را از دست داده بودند، کمک مالی را به عنوان پاسخی جامع بر بیکاری قبول نداشتند. امتناع از پذیرش نوع خاصی از کمک مالی به این دلیل نبود که آن‌ها ارزشی برای آن کمک قایل نبودند، بلکه به این دلیل بود که برای آن‌ها، این کار نمی‌توانست خلا چیزی را جبران کند که با بیکاری از دست داده بودند.

اگر کار دستمزدی شکست بخورد، آینده بسته به آن دارد که راهبردی برای حذف محوریت کار دستمزدی و یافتن یک نظام نوین اشتراکی و جمعی تدوین شود. اندیشیدن به ایده‌های بدیل پسا-کار (post-work) باید با این واقعیت روبرو شوند که میل قویاً مجسمی [به کار

دستمزدی] به طور نظام‌مند تولید شده است. معدن‌کاران سابق به بدیل‌ها فکر نمی‌کردند؛ آن‌ها شغل می‌خواستند. این امر چالش‌فکر کردن به بدیل‌ها را نشان می‌دهد. تعهد اخلاقی به کار دستمزدی، بیکاران، سیاست‌گذاران و تحلیلگران را نسبت به آینده‌های ممکن بدون کار دستمزدی کور می‌کند.

برای میسر بودن جایگزین‌های کار دستمزدی، معدنکاران سابق، سیاست‌گذاران و به صورت گسترده‌تر جامعه، باید جهانی را تصور کنند که در آن دیگر کار دستمزدی در تلقیشان از کرامت نقش کلیدی نداشته باشد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Thabang Sefalafala <Thabang.sefalafala@gmail.com>

چگونه دنیا را سیر کنیم: آموزه‌هایی از تانزانیا

مارک سی. ای. وگریف، دانشگاه پرتوریا، آفریقای جنوبی



بازار محصولات تازه ایللا در دارالسلام.
عکس: مارک سی. ای. وگریف.

امروزمان، آموزه‌های مهمی در بر دارد.

< دنبال کردن تخم مرغ‌ها

در ابتدا از توده‌ای از شانه‌های مقوایی سی‌تایی دوباره استفاده شده، رد تخم مرغ‌هایی را که در دوکای محل اقامتم به هر تعدادی فروخته می‌شد گرفتم. برای یافتن منبع این تخم مرغ‌ها با دوچرخه با ساموئل همراه شدم؛ او پخش‌کننده تخم مرغ‌ها بود. پس از طی ۲۲ کیلومتر به خانه پیراشهری (peri-urban) ساموئل رسیدیم و با خانواده‌اش در زیر درختی ناهار خوردیم. ساموئل ۱۰۰ مرغ نگه‌داری می‌کند و تخم مرغ‌ها را به صورت نقدی از

با رفتن به دارالسلام در تانزانیا و سکونت در آن‌جا، مجذوب دوکا (مغازه کوچک) شدم که تقریباً در تمام خیابان‌ها غذا و محصولات خانگی می‌فروخت. بازارهای عمومی هم مرا شیفته خود کرده بودند؛ فضاهای اجتماعی سرزنده، پر از خرده‌فروشان که با یکدیگر و با اکثر مشتریان‌شان آشنا بودند و در فاصله کوتاهی از محل سکونت‌م قرار داشتند. این علاقه باعث شد تا پژوهشی انجام دهم و به نحوه سیر کردن جمعیت نزدیک به پنج میلیونی دارالسلام بپردازم. این پژوهش برای سیر کردن پایدار جمعیت در حال رشد و شهری‌شده جهان

<<

ساموئل تخم‌مرغ‌ها رو به یک دوکا در دارالسلام تحویل می‌دهد.
عکس: مارک سی‌ای وگریف



سایر مرغ‌داران منطقه می‌خرد. او هنگام بعد از ظهر ۶۰۰ الی ۹۰۰ تخم‌مرغ می‌خرد و صبح فردایش برای فروش راهی شهر می‌شود. در آن زمان، سه بار در هفته این کار را تکرار می‌کرد و سودی که به دست می‌آورد دو و نیم برابر حقوق پایه برای یک کارگر تمام‌وقت بر سرزمین بود. با انجام تحلیل کمی دریافتیم که هر هفته فقط بر همان مسیری که ساموئل برای رسیدن به شهر استفاده می‌کرد، حدود یک میلیون تخم‌مرغ با دو چرخه‌هایی به شهر منتقل می‌شود. این شیوه توزیع سازگار با محیط زیست یک منبع اصلی تأمین تخم‌مرغ شهر است و به این ترتیب، هزاران نفر معیشت قابل قبولی برای خود به دست می‌آورند.

با پژوهش بیشتر متوجه شدم که صنعت تخم‌مرغ چگونه درون یک نظام غذایی بزرگ‌تر ادغام می‌شود. ساموئل خوراک مرغ‌ها را از کارخانه‌ای خریداری می‌کند و این کارخانه آن قدر به خانه‌اش نزدیک است که ساموئل می‌تواند کیسه‌های خوراکی را با چرخ‌دستی به خانه حمل کند. کارخانه سبوس ذرت مورد نیازش را به عنوان مواد اولیه از آسیاب‌های محلی تهیه می‌کند و بیش از دو هزار واحد از آن آسیاب‌ها در دارالسلام دائراند. فضولات مرغ‌ها در باغبانی به عنوان کود استفاده می‌شود و سبزیجات حاصله در بازار و به همسایه‌ها فروخته می‌شود.

در این پژوهش سایر غذاهای مورد استفاده اکثریت مردم شهر را دنبال کردم: ذرت، برنج، شیر، گوشت گاو و سبزیجات. با این‌که ماهیت غذاها متفاوت بود و از لحاظ جغرفیایی از خود

شهر تا نواحی دور کشور را در بر می‌گرفت، ولی سازماندهی تولید و توزیع محصولات شباهت‌هایی داشتند. عمده سبزیجات و شیر، همچون تخم‌مرغ‌ها، از شهرها و پیراشهرها آمده و در کنار محصولات که به وسیله کامیون از صدها کیلومتر دورتر به شهر می‌آیند، نیاز مردم را تأمین می‌کنند. برنج و ذرت میلیون‌ها کشاورز در پس‌کرانه کشت می‌شود. اغلب این کشاورزان تنها چند هکتار زمین دارند و برای مصارف خانگی، کاشت مجدد و فروش به دلالان تولید می‌کنند. دلالان با نماینده‌های محلی کار می‌کنند که آن‌ها نیز خود کشاورزند. دلالان به روستاهای دوردست می‌روند و حتی برای خرید مقادیر خرد، خرید خود را به صورت نقدی انجام داده و سپس همه اقلام خریداری شده را برای حمل و نقل یک‌جا جمع می‌کنند و بیشتر بار را، گاهی از راه بازارهای منطقه‌ای، به سوی دارالسلام می‌فرستند. دلالان حمل و نقل، فرآوری و توزیع اقلام میان خرده‌فروشان مانند دوکا و بازارهای مردمی را مدیریت می‌کنند. کامیون‌ها تنها در صورت نیاز، از کسب‌وکارهای مختلف حمل و نقل کرایه می‌شوند. عمده هزینه آسیاب ذرت یا خرمن‌کوبی برنج بر اساس تعداد گونی‌ها یا به ازای هر کیلو از کاسبان محلی کرایه می‌شود.

< یک «نظام غذایی هم‌زیستانه»

این نظام غذایی که غذای بیشتر شهر را تأمین می‌کند از چندین بازیگر خرد، از کشاورزان گرفته تا خرده‌فروشان، تشکیل شده است که در کنار یکدیگر و بدون دخالت شرکت‌های بزرگ

و با دخالت اندک دولت، به غیر از جمع‌آوری مالیات، غذای مورد نیاز در مقیاس یک شهر را تأمین می‌کنند. من این سازوکار را «نظام غذایی هم‌زیستانه» می‌نامم چرا که اصطلاح‌های دیگر مانند «غیر رسمی» حق مطلب را ادا نمی‌کند. هم‌زیستی به این معنی نیست که تمامی روابط برابرند، بلکه یعنی طرفین رابطه به یکدیگر سود می‌رسانند و رابطه خصمانه ندارند، در غیر این صورت این رابطه پایدار نخواهد ماند. بازیگران در روابط اقتصادی حک شده در اجتماع فعالیت دارند که شامل گیرودار میان رقابت و همکاری است؛ تلاش جهت رسیدن به خودمختاری و نیز همبستگی. در برخی موارد، همچون بازار شهرداری‌ها، ساختارهای رسمی با کمیته‌های منتخب و قوانین مشخص وجود دارند که همخوان با اصول مدیریت منابع عمومی است. البته اغلب، همکاری به صورت طبیعی و بدون هیچ قانون، ساختار یا قرارداد صریحی صورت می‌گیرد. بازیگران به هم وابسته با موقعیت‌های به نسبت برابر و غنای فرهنگی مشترک بر اساس هنجارهای تثبیت‌شده و روابط حداقل آشنایی با یکدیگر تجارت و کار می‌کنند. تقابل اجتماعی جزئی از این هنجارها است ولی تنها به تبادلات مادی مستقیم و مختصر محدود نمی‌شود. با همکاری‌هایی مانند به اشتراک‌گذاری حمل و نقل و اطلاعات و مراقبت دلالان از محل نگهداری حیوانات یکدیگر یا کمک در نگهداری از کودکان، محدودیت منابع برطرف شده و شبکه‌های اجتماعی ارزشمندی خلق می‌شود. این نوع

< پیامدها بر نظام تامین غذا

از سال ۲۰۱۴ تا کنون سه گروه فروشگاهی کلان بین‌المللی در کسب و کار خود شکست خورده‌اند یا از تانزانیا خارج شده‌اند. تعدادی از سرمایه‌گذاری‌های برنامه‌ریزی شده بزرگ مقیاس در بخش کشاورزی شامل معامله زمین‌های بزرگ نیز شکست خورده یا با فاصله زیاد از رسیدن به اهداف خود بازمانده‌اند؛ یکی از این سرمایه‌گذاری‌ها «کوریدور رشد کشاورزی جنوبی» بود که هنگام شروع به کار در مجمع جهانی اقتصاد در سال ۲۰۱۰ از سوی شرکت‌های بزرگی همچون مونسانتو، یارا و یونیلور و نیز توسط هیئت‌های چندجانبه (مانند گروه هشت، بانک جهانی و سازمان غذا و زراعت) حمایت می‌شد.

با وجود این شکست‌ها، غذا در دارالسلام در قفسه‌ها موجود است. تولید ذرت و برنج تانزانیایی، همچنان توسط کشاورزان خرد، طی پانزده سال گذشته رشد چشمگیری داشته و با رشد دوبرابری اندازه شهر و افزایش ۲٫۵ میلیونی جمعیت نسبت به سال ۲۰۰۲ هم‌پا بوده است. ساموئل تحویل محصولات را از سه بار در هفته به پنج بار افزایش داده است و محصولات همان دوکای قبلی و چند دوکای جدید را تامین می‌کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Marc C.A. Wegerif <marc.wegerif@up.ac.za>

به مناطق تأمین‌کننده و معرفی شدن به دلالت و کشاورزان آغاز میکنند. مغازه‌داران معمولاً کار خود را به عنوان کمک‌مغازه‌دار و به عنوان شکلی از دستیاری آغاز می‌کنند که به آن‌ها اجازه می‌دهد کار یاد بگیرند و سرمایه اولیه برای راه‌اندازی کسب‌وکار خود را پس‌انداز نمایند. چنین سازوکارهایی از طریق همانندسازی، حفظ برابری و آموختن هنجارهای تثبیت‌شده به تازه‌واردین، سیستم را گسترش می‌دهند.

تمام غذاهایی که در تانزانیا تولید و توسط نظام غذایی هم‌زیستانه توزیع میشوند در دوکا و بازارهای مردمی با قیمتی نازل‌تر از فروشگاه‌های بزرگ عرضه می‌شوند. علاوه بر این، این فروشگاه‌ها به مردم نزدیک بوده، به هر میزانی که مشتری بخواهد (یا قادر به خرید باشد) جنس می‌فروشند، تا دیروقت بازند و به مشتریان همیشگی که می‌شناسند بدون دریافت بهره به صورت نسیه جنس می‌فروشند؛ بنابراین فروشگاه‌ها دسترسی به غذا را تسهیل می‌کنند. کشاورزان نیز در صورت فروش محصولات خود به نظام غذایی هم‌زیستانه می‌توانند محصولات خود را با قیمت بیشتری، نسبت به فروشگاه‌های بزرگ یا سایر زنجیره ارزش‌های شرکتی، بفروشند.

همکاری مبتنی بر همبستگی هدف‌مند (هرچند با همکاری، همبستگی نیز ایجاد می‌شود) یا نوع دوستی نیست، بلکه چیزی است که در یک زمینه خاص جواب می‌دهد. این زمینه در تانزانیا شامل حفاظت از کشاورزی در مقابل رقابت بین‌المللی با استفاده از مالیات و سایر اقدامات و نیز سابقه مداخله دولتی است که انباشت سرمایه توسط عده‌ای قلیل را محدود می‌سازد.

یک شکل مهم از حمایت متقابل به نحوه آغاز به کار تازه‌واردان، چه کشاورزان، چه دلالت و چه خرده‌فروشان برمی‌گردد. افراد همواره کسب‌وکار خود را با کسب حمایت دیگرانی (خانواده، دوستان و آشنایانی) آغاز می‌کنند که از قبل در همان کسب‌وکار فعالیت داشته و فرصت و راه‌های کارکردن را به آن‌ها نشان می‌دهد و به بازیگران اصلی حرفه معرفی می‌کنند. از نگاه اقتصادی کوتاه‌اندیشانه، آن‌ها با این کار به شکل‌گیری رقبای آینده خود کمک می‌کنند، ولی در عین حال همکاران آینده خود را نیز به وجود می‌آورند. ساموئل تجارت تخم مرغ را پس از آن آغاز کرد که یک دلالت دیگر، مسیرها و مغازه‌های مشتری‌اش را به او نشان داد. دلالت برنج و ذرت کار خود را با همراهی با یک دلالت در سفر

< دولت

یغماگر زیمبابوه:

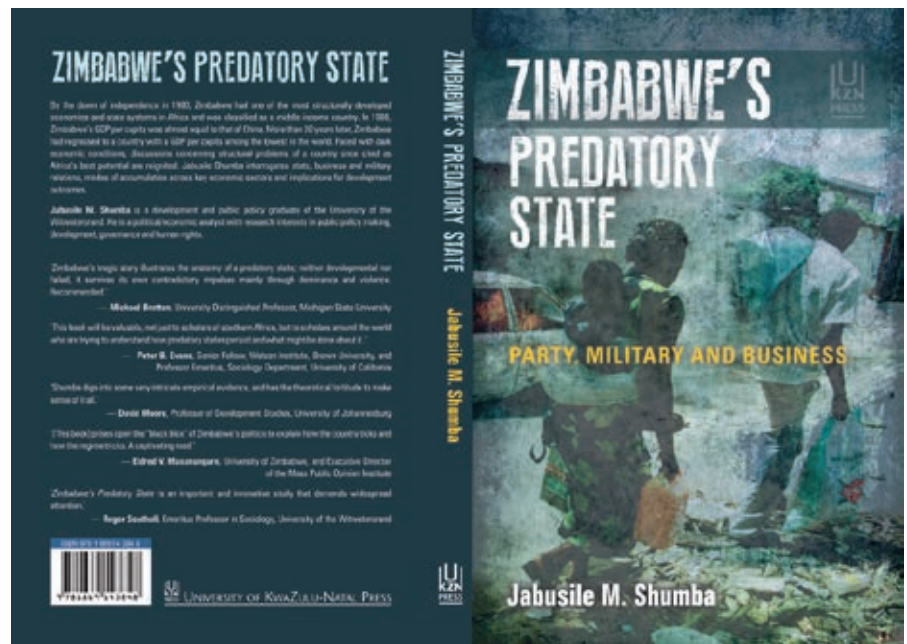
حزب، ارتش و کسب و کار

یابوسیل مدیا زویمبیشی شومبا، دانشگاه آفریقا، زیمبابوه

نمود، بر خلاف انتظارات توده‌های امیدوار و بسیاری از حامیان پروژه مبارزات آزادی بخش بود. تا جایی که مبارزات آزادی بخش به شکست اقلیت استعماری سفیدپرنپندار (white supremacist) انجامید، یک پیروزی تاریخی رقم خورده بود. با این حال، قدرت یافتن جنبش آزادی بخش نه فقط در چشم خیرخواهان، بلکه از نگاه اکثریتی که اکنون تحت حاکمیت قرار دارند، دلسردکننده بوده است. دولت زیمبابوه در سال ۱۹۸۰ دولت تازه و مستقل و بسیار نویدبخش بود؛ همان دولت در سال‌های پس از ۲۰۰۰، اکنون با تصاویر وحشتناک خشونت، شکست اقتصادی فاجعه‌بار، فقر و رنج تداعی می‌شود. این سوالات بدون پاسخ مانده‌اند: چرا این اتفاق افتاد؟ این اتفاق چگونه روی داد؟ آیا نخبگان در قدرت می‌دانستند که انتخاب‌هایشان زوال توسعه زیمبابوه را در پی خواهد داشت؟

< دولت یغماگر

در «دولت یغماگر زیمبابوه: حزب، ارتش و کسب و کار»، نشان می‌دهم که یغماگر خواندن دولت زیمبابوه بهترین توصیف برای آن است. با این حال، توضیح مفهوم دولت یغماگر همچنان دشوار است. من با سایر مدافعان این اصطلاح مخالفم که آن را مقابل دولت توسعه‌گرا و به عنوان نوع خاصی از جرم و جنایت یا شکلی از نوپاتریمونیالیسم استفاده می‌کنند. البته، اکثر رویکردهای اقتصاد سیاسی به آفریقای پس از استعمار، گرایش به آن داشته‌اند که بر فقدان اقتدار مرکزی تمرکز کنند. جالب آن که اصطلاح «یغماگر»، ذاتاً به قدرتمندی اشاره دارد - یعنی به ظرفیت یغماگران برای شکار قربانیان و بنابراین به قدرت لازم برای تسلط بر آن‌ها. مسلماً چنین قدرتی برای دولت‌ها بر وجود و نه فقدان اقتدار مرکزی استوار است؛ اقتداری که با



در مباحثات دانشگاهی، داستان زیمبابوه به همان میزانی که محل اختلاف است، قطب‌بندی نیز شده است. ماهیت خود دولت مورد تردید و مناقشه است: آیا زیمبابوه نمونه‌ای از یک دولت شکننده (fragile)، قدرتمند و سرکش است یا یک دولت یغماگر؟ در ۱۵ نوامبر سال ۲۰۱۷، هنگامی که مداخله ارتش موجب شد تا پس از سال‌ها رییس‌جمهور دائمی زیمبابوه، رابرت موگابه، از قدرت کنار گذاشته شود، برخی این مداخله قاطع نظامی را نمونه کلاسیک یک «کودتا» خواندند. با وجود این، برای دیگری که شاید سال‌ها در استیصال به سر می‌بردند و آرزو داشتند تا به هر قیمتی آرزوی موگابه از قدرت برود، شاید هدف وسیله را توجیه می‌کرد. این گروه دوم خلاقانه ترجیح می‌دادند که این اتفاق را «گذار قدرت با کمک ارتش» ببینند.

بسیاری متفق‌اند مسیری که زیمبابوه طی

استفاده از آن می‌توانند اعمال کنترل کنند.

بنا بر نتایج پژوهش میدانی که انجام دادم، معتقدم که دولت یغماگر پروژه بازتولید و انباشت ضدتوسعه‌ای طبقه حاکم است که با این ویژگی‌ها مشخص می‌شود: (۱) سلطه حزب یا ارتش در دولت؛ (۲) قالب‌بندی روابط دولت و کسب‌وکارها بر مبنای سلطه و تسخیر؛ و (۳) قالب‌بندی روابط دولت و جامعه مبتنی بر خشونت و قیومیت. با این حال، نیاز است تا تفاوت میان «دولت توسعه‌گرایی اقتدارگرا» و دولت یغماگر را روشن سازیم. از لحاظ ساختار دولتی و رابطه با جامعه، چگونه بین این دو تمایز قائل شویم تا بتوانیم برای توضیح مسیرهای مختلف توسعه تفاوت‌های ساختاری را درک کنیم؟

<دولت‌های یغماگر در برابر دولت‌های توسعه‌گرایی اقتدارگرا

به نظر من، مشخصه گونه‌های اولیه دولت توسعه‌گرایی اقتدارگرا و دولت یغماگر، گرایش‌های شدید اقتدارگرایانه و نقش قدرتمند شبکه‌های شخصی در آنهاست. مثلاً در صنعتی شدن سریع کره جنوبی، پارک چونگ-تی از روابط نزدیک شخصی با کسب‌وکارهای پیشروی کشور، هیوندا و دوو، بهره برد؛ بنابراین، شاید تفکیک نقش مقاصد عمومی‌ای که دولت برای رشد تعریف کرده از نقش انگیزه‌های سودمحور شخصی و سرمایه‌داری رفاقتی (crony capitalism) دشوار به نظر برسد. با این حال، دولت همیشه دست بالا را داشته و هیچ‌گاه ظرفیت تأدیی خود را از دست نداده است. مثلاً هنگامی که کسب‌وکارها در رسیدن به اهداف

تعیین شده ناموفق بودند، با حذف مشوق‌ها تنبیه شدند. نفوذ و اجبار دولت فراگیر و واقعی بود.

این دو نوع دولت از لحاظ روابط دولت با کسب‌وکار و ماهیت روابطشان با ارتش نیز به طرز چشم‌گیری با هم تفاوت دارند. دولت توسعه‌گرایی اقتدارگرایی قرن بیستمی از ترکیب ظرفیت تأدیب و تشویق برای ایجاد اتحاد سازنده با کسب‌وکارها استفاده کرد، در حالی که روابط دولت یغماگر با کسب‌وکار سازنده نیست، بلکه انگل‌گونه است؛ بنابراین به نتایجی متضاد با دستاوردهای توسعه‌ای می‌رسند.

ماهیت روابط این دولت‌ها با ارتش نیز متفاوت است؛ تفاوت این دو از این جهت است در دولت توسعه‌گرایی قرن بیستمی، ارتش در راستای پروژه‌های ملی و نه انباشت سود شخصی به کار گرفته می‌شد. مثلاً در مدل دولت توسعه‌گرایی کلاسیک آسیایی، ارتش نقش موثری در کنترل و سرکوب نیروی کار داخلی ایفا می‌کرد تا به منظور حفظ رقابت در صنعت، هزینه تولید پایین نگه داشته شود. تحت یک دولت یغماگر، هدف از استفاده از خشونت نظامی، انباشت سود شخصی نخبگان حاکم است.

از حیث شیوه‌های انباشت، در دولت یغماگر بخش تولید به وضوح غایب است و این ماهیت رانتی این نوع دولت را نشان می‌دهد: به عبارتی، انباشت در دولت یغماگر به جای تولید، مبتنی بر استخراج منابع است. ساختار متغیر اقتصاد زیمبابوه، یعنی دور شدن از بخش تولید بزرگ و حرکت به سمت سلطه بر استخراج منابع در دوره

پس از استقلال، مربوط به تغییرجهت یغماگرانه است. غیاب بخش تولید دلالت‌هایی دارد که ناکارآمدی راهبردهای تولید را نشان می‌دهد، که خصلتی واحد در بخش‌های مختلف است. در واقع هدف اصلی سیاست‌گذاری (مانند برنامه‌های توانمندسازی و بومی‌سازی) هدایت رانت به اعضای طبقه نخبه حاکم است. در آخر، دولت برای برقراری تبادل خارجی و کسب درآمد مالیاتی به منظور پشتیبانی از کارکردهای اساسی دولت، به سرمایه خارجی (در این مورد، از چین و آفریقای جنوبی) نیاز دارد. بنابراین، سرمایه خارجی دوستانه اجازه می‌یابد تا در رانت منابع سهیم باشد.

یافته اصلی این پژوهش این است که نخبگان حاکم دارای منافع طبقاتی بودند و این منافع که مانع توسعه و تحول اقتصادی می‌شده است و علاوه بر آن، شیوه‌های حریصانه انباشت و بازتولید سیاسی دولت یغماگر زیمبابوه را متحول ساخته و به ادامه حیاتش کمک کرده است. تأثیرات این موضوع بسیار عمیق خواهد بود. ظرفیت توسعه‌ای کشور طی سال‌ها توسط یک طبقه نخبه یغماگر تضعیف شده است؛ طبقه‌ای که برای حفظ قدرت و انباشت ثروت از خشونت و قیومیت استفاده می‌کنند. اصلاحات هزینه سیاسی خواهد داشت، چرا که این کار شبکه‌های قیومیت عمیقاً ریشه‌دار را تحلیل می‌برد. در سپتامبر ۲۰۱۷، ترکیب حزب-ارتش و کسب‌وکار از سر گرفته شده و به احتمال در سال‌های آتی نیز ادامه خواهد داشت. ■

نامه‌های خود را به این نشانی بفرستید:

Jabusile Madyazvimbishi Shumba <jabusile_shumba@bi-
ari.brown.edu>

< ژوزی: شهر طلایی در مخاطره

الکسیا وبستر، عکاس و ادوارد وبستر، دانشگاه ویتواترسرند، آفریقای جنوبی، عضو و رئیس سابق کمیته پژوهشی جنبش‌های کارگری (RC44) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

ورودی یک معدن متروکه طلا در محدوده ژوهانسبرگ که بار دیگر توسط معدن‌کاران غیررسمی استفاده می‌شود.
عکس: الکسیا وبستر.



ولی ژوهانسبرگ روی دیگری نیز دارد، یک روی مخرب از زندگی انسان و همچنین از خود طبیعت. ژوهانسبورگ به قول ژوزف شومپیتر نمونه‌ای از «تخریب خلاق» است. به اعتقاد برخی، بهره‌برداری غیرقانونی معدنی متروکه در حومه شهر می‌تواند شهر طلایی را نابود کند.

موج‌های مهاجرتی افرادی میسر شد که از سراسر منطقه و البته جهان به آن‌جا می‌آمدند. این موضوع در مجموعه مقالات سارا ناتل و آشیل به شیوه زنده‌ای شرح داده شده است؛ نویسندگان در این کتاب شهر را به عنوان مکان آمیزش و بداهه‌پردازی به تصویر می‌کشند، شهری که در حال ایجاد و ترویج پزند خود از فرهنگ جهان‌وطنی است.

ژوهانسبرگ به عنوان قطب اقتصاد آفریقا برای بیش از ۱۲۵ سال (که با محبت ژوزی خوانده می‌شود) بزرگ‌ترین شهر دنیا است که در کرانه رودخانه یا نزدیک یک بندر بزرگ ساخته نشده است. در عوض، این شهر بر روی طلا ساخته شده است. از آغاز کشف طلا، استخراج آن با نوآوری همیشگی، جهان اطراف خود را متحول ساخت. این نوآوری تحت تاثیر

سکونت‌گاه‌های در حال ازدیاد معدن‌کاران غیررسمی و فرزندان‌شان، بی‌نشان و مخفی از دیدگان عموم است. مهاجران غیرقانونی مستاصل خانواده‌هایشان را با خود به همراه آورده‌اند و زندگی بی‌ثبات خود را در فضاهای مخفی در نزدیکی مراکز شهری به دشواری ادامه می‌دهند.
عکس: الکسیا وبستر.



< سرمنشأ صنعت معدن‌کاری

برای درک استخراج طلا، اطلاع از ساختار هزینه‌ای بسیار حساس آن ضروری است. چالشی که جستجوگران اولیه با آن مواجه بودند، یافتن طلا نبود، بلکه معادن طلای خام بود. در استخراج طلا سود به دو دلیل به هزینه پایین تولید بستگی داشت. نخست، به دلیل این‌که محتوای طلای موجود در سنگ معدن بسیار پایین است و در عمق زیادی از زمین قرار گرفته است. دوم آن‌که قیمت بین‌المللی طلا به

شرکت‌های معدنی اجازه نمی‌دهد که هیچ‌گونه افزایش هزینه‌های کاری را به مشتری انتقال دهند. در نتیجه، در این ساختار هزینه‌ای بسیار محدود، جایی که می‌توان هزینه‌ها را کمینه کرد، دستمزد است. بنابراین وظیفه تاریخی مالکان معدن تأمین و مهار تعداد زیادی از نیروی کار ارزان آفریقایی بوده است.

سلب مالکیت زمین و مالیات اجباری مردان را به سمت کار دستمزدی سوق می‌دهد. آن‌ها

در اقامتگاه‌های تک‌جنسیتی شلوغ اسکان داده می‌شدند و اجازه نداشتند خانواده‌هایشان را همراه داشته باشند. کارکرد خانواده بازتولید نیروی کار و مراقبت از آن‌ها در خانه، در هنگام بیماری، جراحی یا سالمندی است. با این کار جمعیت بزرگ رعیت در منطقه، به ویژه زنان، بخشی از هزینه‌های معدن‌داران را تأمین می‌کنند و آن‌ها را قادر می‌سازند تا هزینه تنها یک نفر را بپردازند.



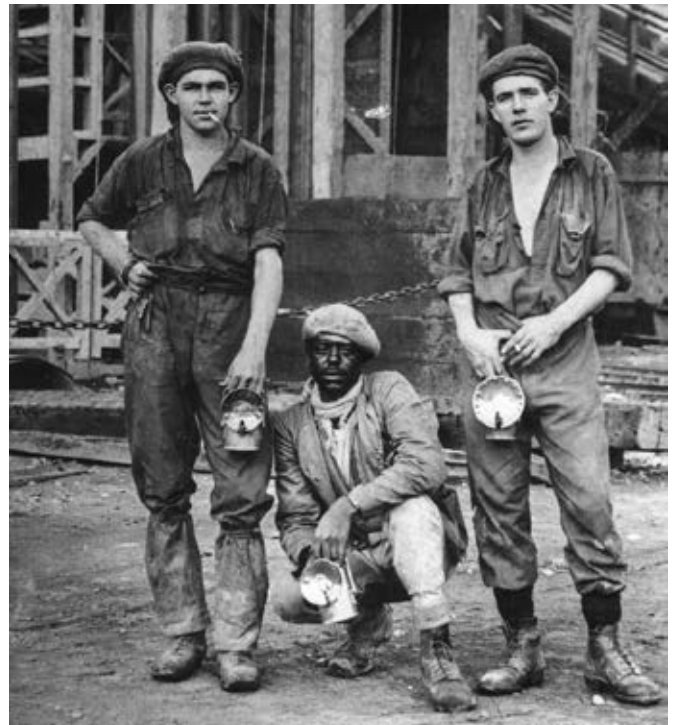
معدن‌کاران در حال استراحت بر روی تخت‌های سیمانی در مجموعه معدن. در هر آسایشگاه تا ۴۰ مرد جای داده می‌شود؛ تقریباً بدون ابتدایی‌ترین امکانات فضا، نور و گرما. عکس از: موزه جزیره یوداللیوسی-رابن، آرشیو مایبیوبه



معدن‌کاران سیاه‌پوست در عمق زمین با فضای اندک و سیستم پشتیبانی نامطمئن، برای انفجار آماده می‌شوند. تجربه‌های کاری تا سال‌ها بعد سلامت آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و اغلب در اثر بیماری‌های تنفسی، به مرگی زودهنگام از دنیا می‌روند. عکس: ناشناس، از مجموعه لولی کالینیکوس.



به سوی خانه. معدن‌کاران پس از پایان قرارداد یک ساله با باری از هدیه برای خانواده‌هایشان، به سوی خانه در حرکت‌اند. عکس: مجموعه نیو آفریکانا، آرشیو موزه آفریقا.



دو کارگر تازه استخدام شده سفیدپوست در کنار یک معدن‌دار با تجربه سیاه‌پوست در سال ۱۹۰۷. حقوق دریافتی معدن‌کاران سیاه‌پوست تقریباً یک دهم حقوق معدن‌کاران سفیدپوست بود. عکس: ناشناس، از مجموعه لولی کالینیکوس، طلا و کارگران، صفحه ۷۵.

عزیمت به خانه. یک مهاجر در سال ۱۹۳۳ با کوله‌باری از هدایا برای خانواده‌اش، به مدودوما بازمی‌گردد.
عکس: اس‌ای ریویو پیکتوریال، ۱۹۳۵-۳۶



معادن اعماق زمین را به منظور حفظ تولید بیش‌تر و بیش‌تر شکافتند. نرخ بالایی حوادث در معادن طلا با اعماق استثنایی معادن طلا ارتباط مستقیم داشت. عمق متوسط این معادن بیش از ۱۶۰۰ متر است و عمق عمیق‌ترین‌شان به بیش از چهار هزار متر می‌رسد. از علل اصلی حوادث در این معادن انفجار صخره‌ها و ریزش آن‌ها بود. در سال ۱۹۸۳، سالی که ما پژوهش خود را آغاز کردیم، ۳۷۱ معدن‌کار در اثر ریزش سنگ جان خود را از دست دادند. ۶۶ هزار معدن‌کار بین سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۸۵ زیر زمین جان باختند و بیش از یک میلیون نفر مجروح شدند. مردان بسیاری در اثر ریزش سنگ فلج شده و مجبور شدند باقی عمر خود را در ویلچر یا بیمارستان معلولین بگذرانند.

طلا از «دارایی‌های تجدیدنپذیر» است. مقادیر طلاهای قابل استخراج در زیر شهر ژوهانسبرگ به ته کشید. جمعیت شهر به صورت تصاعدی افزایش پیدا کرده بود و اقتصاد ثانویه شهر به بزرگترین قطب مالی کشور بدل شد. معادن تولید رسمی را متوقف کردند و متروکه شدند.

با این حال، امروزه و در نزدیکی مرکز شهر، همان‌گونه که جنت موناکمو در تز دکتري خود شرح داده‌است، مهاجرانی را می‌بینید که تلاش می‌کنند تا از حاشیه صنعت معدن‌کاری امرار معاش کنند. این افراد با عنوان زام زاماها (zaam zama) شناخته می‌شوند. آن‌ها با ابزارهای بدوی و با استفاده از طناب و چراغ قوه تلفن‌های همراه خود از معادن پایین می‌روند. آن‌ها با چکش‌ها، بیل/بیلچه‌ها و مغارهای ساده از صخره‌ها می‌گذشتند و سنگ‌ها را می‌شکافتند تا به مواد معدنی دست یابند.



زنان در یک معدن متروکه‌ای که به تازگی با زنگشایی شده در حالی که کودکان‌شان را بر پشت خود نگه می‌دارند، به خرد کردن سنگ‌ها مشغولند.
عکس: الکسیا ویستر.



یک معدن‌کار چکشی را در دست گرفته است که از آن برای شکستن صخره‌ها استفاده می‌کند.
عکس: الکسیا ویستر.



زنی در حال جمع‌کردن ذرات سنگ معدن.
عکس: الکسیا وبستر.



یک «زام زاما» در حال خالی کردن لجن به داخل بشکه.
عکس: الکسیا وبستر.

آنجلا کاریوکی می‌نویسد که این کار پر خطر است: «احتمال بی‌غذا ماندن در زیر زمین بسیار واقعی است، به ویژه زمانی که هفته‌ها (حتی گاهی ماه‌ها) به کار مشغول‌اند. در جاهایی که امکانات تهویه دیگر کار نمی‌کند، آن‌ها از کمبود هوا می‌گویند. کارگران همچنین مواردی از خفگی گزارش داده‌اند، به ویژه زمانی که برای گرم کردن خود در شرایط بسیار سرد زمین یا برای نرم کردن نواحی صخره‌ای آتش روشن می‌کنند. آن‌ها از عفونت سینه، سرفه‌های بی‌وقفه و جراحات‌های جسمی می‌گویند که در اثر ریزش سنگ، سیل و یا سایر حوادث یا به دلیل نداشتن کفش‌های ایمن محافظ قوزک پا، رخ می‌دهد.

این معدن‌کاران در مواجهه با بی‌تفاوتی جنبش‌های کارگری مطرح شروع کرده‌اند تا از طریق شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر رسانه‌های اجتماعی خود را سازمان دهند. عده بسیار قلیلی در اتحادیه‌ها عضوند ولی شکل‌های نوین نمایندگی و مشارکت در حال ظهورند؛ مانند اداره‌های مشاوره کارگران، انجمن‌های تدفین و انجمن‌های حقوق مهاجران.



ترکیبی از خرد کردن سنگ معدنی با بافتن مو و غذا دادن به کودکان.
عکس: الکسیا وبستر.



محصول نهایی ساعت‌ها کار تکه‌ای کوچک از طلا است.
عکس: الکسیا وبستر.



بر خلاف نظام معدن‌کاری رسمی در گذشته، در معادن غیررسمی، هم زنان و هم مردان و خانواده‌هایشان مشارکت دارند.
عکس: الکسیا وبستر.

ولی هنگامی که شهردار ژوهانسبرگ، هرمن ماشابا، اعلام کرد که شهر شاهد یک «فاجعه قریب الوقوع» است، معادن غیرقانونی یک تغییر بسیار ناگهانی را به چشم دیدند (ساندی تایمز، ۲۵ نوامبر سال ۲۰۱۸). به گفته شهردار، معدن‌کاران غیرقانونی شهر را به مرز فاجعه‌ای بی‌سابقه کشانده بودند، چنان‌که زام زامها در چند متری گازهای آتش‌زا و خطوط انتقال سوخت در زیر ژوهانسبرگ، صخره‌ها را منفجر می‌کردند. او گفت که در صورت آسیب دیدن یکی از این خطوط تا شعاع ۳۰۰ متری به خاکستر تبدیل خواهد شد. یک مقام رسمی از شورای شهر به ساندی تایمز گفت که نیز به دلیل ۱۴۰ کیلومتر تونل‌های مارپیچ جدید و موجود که

معدن‌کاران غیرقانونی در زیر شهر حفر یا منفجر می‌کنند، بخش‌های اصلی شهر نیز در خطر فروپاشی بودند.

بنابراین به موجب پیامد فعالیت‌های زنان و مردان مستاصلی که به عنوان «معدن‌کاران غیرقانونی» در معادن متروکه ژوزی به دنبال امرار معاش بودند، شهری که بر دوش معدن‌کاران طلا ساخته شده بود در معرض فروپاشی است. همزمان که ممکن است برخی از «بازار آزاد» و روحیه کارآفرینانه این معدن‌کاران دلیر تجلیل کنند، همانطور که کارل پولانی سال‌ها پیش بیان داشته است، یک بازار غیر قانونی نمی‌تواند «بدون نابود ساختن بشریت و جوهر طبیعی جامعه، هرگز به حیات خود ادامه

دهد». اجتماعات معدن‌کاران که تخریب زیست‌محیطی آن‌ها را تحت تاثیر قرار داده است، شبکه‌هایی برای حفاظت از این اجتماعات در مخاطره تشکیل داده‌اند. بعید به نظر می‌رسد که این ابتکار نتیجه ضدجنبشی باشد که پولانی به تصویر کشیده بوده است، ولی این امر مطابق است با آن‌چه مایکل بوراوی و کارل فون هولت در کتابشان، گفتگویی با بورديو، «لحظه ژوهانسبورگ» می‌خوانند. به گفته آن‌ها، لحظه ژوهانسبرگ، لحظه پسا-آپارتایدی و لحظه گسست سیاسی و همچنین لحظه نزاع شدید، چندپارگی اجتماعی و «اختلال عمیق جامعه» است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Edward Webster <edward.webster@wits.ac.za>

Alexia Webster <alexiawebster@gmail.com>

< عوام‌فریبی راستگرا از منظر همبستگی

جوگ فلکر، دانشگان وین، اتریش و عضو کمیته جامعه‌شناسی کارانجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، کارینا التریتر، ایستون گرجزجر و سسکیا شیندلر، دانشگاه وین، اتریش

راهپیمایی در مخالفت با قانون جدید کار در بوداپست، مجارستان
در ژانویه سال ۲۰۱۹.
عکس: Attila Kisbenedek / AFP / Getty Images



این امر هم به آن مربوط است که ما چه چیزی را درست یا نادرست، خوب یا بد، ارزشمند یا بی‌ارزش می‌دانیم و هم به «مرزهای نمادین» که مردم را به گروه‌های مختلف تقسیم کرده و احساس همبستگی و تعلق را در آن‌ها ایجاد می‌کند. تمرکز این پروژه بر اتریش و مجارستان بوده است؛ کشورهایی که تأثیر بحران اقتصادی بر آن‌ها بسیار متفاوت بوده است ولی توسعه سیاسی مشابهی را نشان می‌دهند. «همبستگی در زمان‌های بحران» با استفاده از آمیزش (triangulation) کمی و کیفی داده درک عمیق‌تری از روابط پیچیده میان تغییرات اجتماعی و سوزگی سیاسی ارائه می‌کند.

به منظور تحلیل مفاهیم همبستگی و مبارزات نمادین وابسته به آن، ابعاد قلمرو یا مرزهای اجتماع همبستگی مورد نظر، بنیان‌های همبستگی و فعالیت‌های مبتنی بر همبستگی، مثلاً در جامعه مدنی، را در نظر می‌گیریم. پیمایش «همبستگی در زمان‌های بحران» با نمونه‌های آماری افراد در سن کاری، جولای تا سپتامبر ۲۰۱۷ در اتریش و مجارستان انجام شد. تحلیل‌های صورت گرفته بر روی داده‌ها درک عمیقی به ما داد که افراد با چه کسانی ابراز همبستگی می‌کنند، چه زمانی و چرا افراد نسبت به کمک به دیگران احساس مسئولیت می‌کنند و این‌که آیا با حمایت دولت رفاهی از افراد گروه‌های مختلف موافق‌اند یا خیر.

احزاب راست افراطی در اروپا به دنبال بحران مالی و اقتصادی در سال ۲۰۰۸ از تغییرات اقتصادی-اجتماعی گسترده و نیز از کاهش سطح اعتماد به نهادهای عمومی منتفع شده‌اند. بسیاری از این احزاب از آغاز قرن حاضر مسئله اجتماعی را در دستور کار سیاسی خود قرار داده‌اند. این احزاب همواره به مهاجرت به عنوان یک مسئله اساسی پرداخته‌اند و با ورود گسترده مهاجران در سال ۲۰۱۵ می‌توانستند از آن با موفقیت برای تحریک خشم و خصومت میان افراد بهره ببرند. بنابراین برگ برنده آن‌ها، یعنی شوونیسم رفاهی هم بر لفاظی دولت-رفاه-خواهانه‌تر مبتنی است و هم بر یک موضع‌گیری بیگانه‌هراسانه افراطی‌تر. در این فرآیند، راست افراطی همبستگی را از آن خود کرده است و دیگر اجازه استفاده از آن را به چپ سیاسی نمی‌دهد. برای مثال، نخست‌وزیر مجارستان ویکتور اوربان پیشنهاد بستن مرزهای مجارستان را به عنوان کنش در جهت همبستگی اروپا پیشنهاد کرد.

در پروژه پژوهشی «همبستگی در زمان‌های بحران»^۱ مبارزات نمادین حول مفهوم همبستگی به عنوان نقطه شروع در نظر گرفته شده است. منظور از مبارزات نمادین اختلافاتی است که در آن بازیگران (جمعی) سعی می‌کنند تا دیدگاه خود نسبت جهان اجتماعی را بر سایرین تحمیل کنند.



می‌بینیم که ۶۲ درصد افراد در اتریش در شکلی از همبستگی جذب‌گرایانه با هم مشترکند و در عوض این موضع در مجارستان تنها ۳۹ درصد از پاسخ‌دهندگان را در بر می‌گیرد. به سخن دیگر، حدود ۴۰ درصد مردمان مجارستان به وضوح همبستگی محدود ملی یا قومی را نشان می‌دهند و در مقابل در اتریش، ۲۷ درصد پاسخ‌دهندگان این‌گونه‌اند.

به دلیل قدرت احزاب شوونیست رفاهی و بیگانه‌هراس در هر دو کشور، ما همچنین مایل بودیم که از نسبت الگوهای همبستگی با ترجیحات حزبی مطلع شویم. همانطور که انتظار می‌رفت، بیشترین حمایت از احزاب راست‌گرای عوام‌فریب و افراطی را در هر دو کشور می‌توان در خوشه غیرهمبسته و همبسته منحصراً به سطح ملی مشاهده کرد. البته دریافتیم که بخش قابل توجهی از افراد در جذب‌گرایانه خوشه (۲۰ درصد در مجارستان و حدود ۱۵ درصد در اتریش) حامی این احزاب‌اند. این به آن معنی است که برخی افراد به این احزاب نه به دلیل موضع شوونیست رفاهی و بیگانه‌هراسی آن‌ها، بلکه علی‌رغم آن به آن‌ها رای می‌دهند. این باید هشدار برای ما باشد که تصور نکنیم که راست افراطی صرفاً نگرش‌های موجود در جامعه را نمایندگی می‌کند، چرا که ممکن است مردم به دلایل مختلف به این احزاب تمایل پیدا کنند.

در تقابل با بخش عمده‌ای از مباحث کنونی پیرامون عوام‌فریبی راست‌گرا، نتایج پروژه «همبستگی در زمان‌های بحران» نشان می‌دهد که رفتار رأی‌دهندگان تنها یک گروه اجتماعی خاص، مانند کارگران بیکه‌آبی محروم، نیست که موفقیت احزاب راست‌گرای افراطی در انتخابات را توضیح می‌دهد. در حالی که حقارت، محرومیت و احساس ناتوانی سیاسی به طور قطع عوامل مهمی هستند، در کمال شگفتی، بخش قابل توجهی از طرفداران احزاب راست‌گرای افراطی در اتریش و مجارستان وضعیت مالی مساعدی دارند، احساس احترام می‌کنند و از تغییرات اقتصادی-اجتماعی اخیر منتفع شده‌اند.

منظر همبستگی به فهم ما از شکاف در جوامع و حمایت از راست افراطی کمک می‌کند. انطباق مسلّمی میان مفاهیم همبستگی و ترجیحات حزبی وجود دارد. با وجود این، علی‌رغم اهمیت شوونیسم رفاهی، ما قادر نیستیم که موفقیت این احزاب را صرفاً به «همبستگی طردکننده» مربوط بدانیم. یک دلیل این است که بر خلاف شعارهایشان، این احزاب حتی برای سطح ملی از یک دولت رفاهی پیشرفته حمایت نمی‌کنند. علاوه بر این، الگوهای همبستگی اغلب پیچیده‌اند و ابهام‌ها و تناقضاتی که در پی آن می‌آید گشایش خاصی را فراهم می‌کند که از آن می‌توان برای بسیج سیاسی از طرف‌های مختلف بهره برد. ■

نامه‌های خود را به این نشانی بفرستید:

Jörg Flecker <joerg.flecker@univie.ac.at>

۱. این پروژه با حمایت صندوق علوم اتریش و صندوق پژوهشی مجارستان به انجام رسید.

یک سوال پژوهشی مهم در این کار این بود: در کشورهای مختلفی که بر سر مسائلی مانند حمایت از مهاجران، مزایای اجتماعی بر اساس آزمون حاجات (means test) یا حمایت دولتی از اقلیت رومانیایی به نظر اختلافات عمیقی وجود دارد، چه انواعی از مفاهیم متفاوت از همبستگی را می‌توان تشخیص داد؟ برای گروه‌بندی افراد بر اساس دیدگاه‌هایشان در خصوص همبستگی، تحلیل خوشه‌بندی آماری بر روی داده‌های پیمایش انجام شد و به ازای هر کشور هفت گروه به دست آمد. با شگفتی مشاهده کردیم که برخی گروه‌ها در هر دو کشور مفاهیم مشابهی از همبستگی را نشان می‌دهند. برای مثال، گروه «غیرهمبسته و غیرفعال» که وجه مشخصه‌شان حمایت اندک از دولت رفاه، همبستگی محدود با خانواده و محله و عدم فعالیت در سازمان‌های جامعه مدنی است. در سوی دیگر طیف همبستگی در هر دو کشور گروه «همبسته و فعال» را می‌بینیم، یعنی افرادی که الگویی از همبستگی را نشان می‌دهند؛ این گروه با حمایت شدید از دولت رفاهی و سطوح بالای فعالیت در سازمان‌های جامعه مدنی از سایر گروه‌ها متمایز است. با این وجود، قلمروی همبستگی در این گروه بین کشورها متفاوت است: در حالی که مردم اتریش همبستگی خود را نسبت به تمام بشریت نشان می‌دهند، این مورد در مجارستان محدود به سطح ملی است.

با این حال، اکثریت بزرگی از جمعیت می‌توانند میان این دو سر طیف قرار گیرند. در این طیف چندین گروه دیگر را می‌توان شناسایی کرد که ترکیب‌های مختلفی از بنیان و قلمروی همبستگی و نیز سطح فعالیت را نشان می‌دهند. برخی الگوها تنها در یکی از کشورها وجود دارد ولی بارزترین تفاوت بین کشورها مربوط به اندازه گروه‌ها است. اگر گروه‌ها و انواع همبستگی را در کنار هم در نظر بگیریم و تنها بین طردکنندگی (exclusiveness) و جذب‌کنندگی (inclusiveness) تمایز قائل شویم - این‌که مردم طرفدار انحصار ملی و قومی‌اند یا همبستگی جهانی؟ -